

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## آيه نور:

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي  
زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ  
لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ  
يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَبَضَبٌ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذُكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ

وَالْأَصَالِ ﴿٣٦﴾

رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ

يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾

لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ

بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٨﴾



جایگاه اهل البیت (ع) در آیهی

نوری

\* \* \*

سلسله سخنرانی‌های حضرت آیت الله واعظ زاده بهسودی (مدظله)

محرم سال ۱۴۳۰هـ ق - ۱۳۸۷هـ ش - کابل





د دفتر نشر آثار  
حضرت آیت الله واعظ زاده بهسودی (دام ظلّه)

شناسنامه کتاب

نام اثر: جایگاه اهل بیت<sup>(ع)</sup> در آیهی نور.

پیاده کنندگان: علی محمد مرادی، محمد طاهر لعلی و محمد انور قاسمی.

ناشر: دفتر نشر آثار حضرت آیت الله واعظ زاده بهسودی (دام ظلّه).

مقدمه: محمد موسی حلیمی (دکترای فقه و اصول).

امور فنی: علی عرفان

سال چاپ: بهار ۱۳۹۶ هـ. ش.

نوبت چاپ: اول.

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه.

چاپ: مطبعه تمدن.

قیمت: ۱۵۰ افغانی یا معادل آن.

این کتاب با هزینه مالی آقایان: حسن آقا، حاجی احمد و حاجی نوروز

به چاپ رسیده، خداوند خیر و برکت عنایت فرماید.

کلیه حقوق چاپ و نشر برای دفتر نشر آثار... محفوظ است!



## فهرست مطالب

مقدمه ..... ۱۹

### جلسه‌ی اوّل

هدف از این تأسیسات ..... ۲۸

مشکل از کجا آغاز شد ..... ۳۰

معرفی اهلبیت<sup>(ع)</sup> ..... ۳۱

ترجمه‌ی آیه‌ی نور ..... ۳۳

کشف آتش ..... ۳۶

مَثَل نور خداوند ..... ۳۹

بیوت رفیعه ..... ۴۱

تفسیر روایی ..... ۴۳

بیوت انبیاء ..... ۴۴

بیت با برکت ..... ۴۵

حساب جداگانه ..... ۴۷

بوسه‌های پیامبر<sup>(ص)</sup> ..... ۴۸

بوسه‌ی خواهر ..... ۵۰

## جلسه‌ی دوم

- ۵۵ ..... نیاز اصلی جامعه بشری.....
- ۵۶ ..... تشبیه به نور .....
- ۵۷ ..... حرکت و گرما.....
- ۵۸ ..... رویش و بهداشت .....
- ۵۹ ..... عالم رنگ‌ها .....
- ۵۹ ..... مبداء انرژی‌ها.....
- ۶۰ ..... نور و فرسایش.....
- ۶۲ ..... اندازه‌گیری نور.....
- ۶۳ ..... تفسیر عقلی .....
- ۶۵ ..... نور در آیه.....
- ۶۷ ..... طریق اهل‌البیت<sup>(ع)</sup>.....
- ۶۸ ..... عقل کافی نیست .....
- ۶۹ ..... تفسیر امام پنجم<sup>(ع)</sup>.....
- ۷۱ ..... تفسیر امام ششم<sup>(ع)</sup>.....
- ۷۲ ..... ستون نگاهیانی.....
- ۷۴ ..... حفظ دین.....
- ۷۵ ..... مظلوم تاریخ.....

## جلسه سوم

- تائیدات قرآنی ..... ۸۱
- جو ناپایدار ..... ۸۲
- باز ترجمه آیات ..... ۸۳
- برشماری صفات ..... ۸۶
- موارد اطلاق کلمه‌ی نور ..... ۸۸
- نور هدایت ..... ۹۱
- دقت‌های قرآنی ..... ۹۳
- نماز جمعه ..... ۹۵
- پولم را نگرفت ..... ۹۷
- توصیه در محافل ..... ۹۸
- ظرافت دیگر ..... ۱۰۰
- مقام حفظ و تفسیر ..... ۱۰۲
- بیوت مراجع ..... ۱۰۳
- مصدق اتم ..... ۱۰۴
- پیش مرگ حسین (ع) ..... ۱۰۵
- در خانه‌ی طوعه ..... ۱۰۶
- سه وصیت ..... ۱۰۷

## جلسه‌ی چهارم

- ۱۱۰ ..... موجب ناراحتی.....
- ۱۱۱ ..... انصاف کجاست؟.....
- ۱۱۲ ..... جبران غربت نمی‌تواند.....
- ۱۱۳ ..... البرهان بحرانی.....
- ۱۱۵ ..... تبسم و تعجب.....
- ۱۱۷ ..... شجره‌ی ابراهیم<sup>(ع)</sup>.....
- ۱۱۸ ..... تصرف ولایی.....
- ۱۱۹ ..... هزار باب علم.....
- ۱۲۱ ..... فقیه بصره.....
- ۱۲۳ ..... قلبم می‌لرزد.....
- ۱۲۵ ..... خودم دیدم.....

## جلسه‌ی پنجم

- ۱۲۸ ..... ستون فقرات جبهه.....
- ۱۲۹ ..... همنشینی با اهل بیت<sup>(ع)</sup>.....
- ۱۳۰ ..... برجستگی‌های عباس<sup>(ع)</sup>.....
- ۱۳۱ ..... پرچم افرازی.....
- ۱۳۲ ..... برداشت بنده.....
- ۱۳۳ ..... باب حاجت پیامبر<sup>(ص)</sup>.....

- ۱۳۵ ..... باب حاجت امام حسین (ع).....
- ۱۳۵ ..... پوست از پیکر علم.....
- ۱۳۷ ..... برادر نمی گفت.....
- ۱۳۸ ..... آغاز حمله‌ی دشمن.....
- ۱۳۹ ..... نوکر حسین (ع)، آقای همه.....
- ۱۴۰ ..... شهادت پرچمدار شهادت همه.....
- ۱۴۱ ..... اول عباس (ع) بعد علم.....

### جلسه‌ی ششم

- ۱۴۵ ..... بحران معنویت.....
- ۱۴۶ ..... تشبیه در آیه‌ی نور.....
- ۱۴۸ ..... نکات در آیه‌ی نور.....
- ۱۵۰ ..... تجارت و بیع بعنوان مثال.....
- ۱۵۱ ..... زکات رابطه‌ی عملی.....
- ۱۵۳ ..... ترس از قیامت.....
- ۱۵۴ ..... تغییر دیدها.....
- ۱۵۶ ..... نبود خوف.....
- ۱۵۸ ..... مال مردم نذر نمی شود.....
- ۱۵۹ ..... سی نفر جدا شدند.....
- ۱۶۱ ..... کینه در سینه حسین (ع) نبود.....

برادران را بخشیده بود..... ۱۶۲

خُر بخشیده می‌شود..... ۱۶۲

### جلسه‌ی هفتم

هادیان برحق ..... ۱۶۷

بشر و خاموشی چراغ ..... ۱۷۰

صلاحیت همه جانبه ..... ۱۷۱

جامعه انسانی کودک است ..... ۱۷۳

قدرت‌های فاسد ..... ۱۷۳

چرا چراغ؟ ..... ۱۷۶

نور علی نور در آیه ..... ۱۷۷

امتحان الهی ..... ۱۷۸

مشکات و مصباح عصر حاضر ..... ۱۸۰

ریشه‌ها زنده است ..... ۱۸۲

فاجعه در غرب ..... ۱۸۳

نصیحت امام ..... ۱۸۴

یک لیوان آب ..... ۱۸۶

آخرین متاع ..... ۱۸۷

## جلسه‌ی هشتم

- ۱۹۰ ..... مروری به گذشته
- ۱۹۲ ..... زُجاجه‌ی نور
- ۱۹۴ ..... زیتون رسیده
- ۱۹۶ ..... از ابراهیم<sup>(ع)</sup> منور شده
- ۱۹۸ ..... بی‌تابی جبرئیل
- ۲۰۰ ..... نیاز به کبریت نیست
- ۲۰۱ ..... مهمانان تشنه
- ۲۰۳ ..... اسبی خریداری می‌شود
- ۲۰۶ ..... تماس با اهل بیت<sup>(ع)</sup>
- ۲۰۹ ..... حُسن ظاهر یا ملکه
- ۲۱۱ ..... فرمول و اصطلاح
- ۲۱۴ ..... سرکشی از خیمه‌ها
- ۲۱۵ ..... دو نفر خداحافظی نمی‌توانند
- ۲۱۷ ..... حیاء مانع خداحافظی

## جلسه‌ی نهم

- ۲۲۱ ..... گرمستان هدایت
- ۲۲۲ ..... نور محتاج ما نیست
- ۲۲۳ ..... بیوت در آیه

- ۲۲۶ ..... اجر احسن
- ۲۲۷ ..... زیادت‌تر از احسن
- ۲۲۹ ..... کجایش ظالمانه است؟
- ۲۳۰ ..... کی مقصر است؟
- ۲۳۲ ..... از تکالیف ناراحتند.
- ۲۳۳ ..... چند کس داوطلب می‌شود؟
- ۲۳۵ ..... نامش قرض الحسنه.
- ۲۳۷ ..... علم بی معلم
- ۲۳۹ ..... مَهْمَل نمی‌خوانم.
- ۲۴۰ ..... باز کردن شقوق مسئله.
- ۲۴۲ ..... بار بار حلال و حرام.
- ۲۴۴ ..... مال این باغبان است.
- ۲۴۵ ..... مسجد امام جواد (ع).
- ۲۴۸ ..... قربانی شب یازدهم.

### اجمالی از زندگینامه

#### حضرت آیت الله واعظ زاده بهسودی (امام ظلّه)

- ۲۵۱ ..... دوران کودکی
- ۲۵۲ ..... دوران تحصیل
- ۲۵۳ ..... شرکت در جهاد



- ۲۵۴ ..... هجرت به قم
- ۲۵۵ ..... فقه و اجازہ نامہ ہا
- ۲۵۶ ..... بازگشت بہ وطن
- ۲۵۶ ..... تدریس و تألیف
- ۲۵۷ ..... آثار چاپ شدہ
- ۲۵۸ ..... آثار در دست چاپ:
- ۲۶۰ ..... دارالمعارف اہلبیت (ع)
- ۲۶۱ ..... خطابہ و شیوہ تدریس
- ۲۶۲ ..... نظم و پشتکار
- ۲۶۳ ..... اخلاق حمیدہ
- ۲۶۴ ..... تدبیر و اہتمام
- ۲۶۴ ..... بی باکی و نترسی
- ۲۶۵ ..... تعبد و توسل
- ۲۶۶ ..... معرفی اہلبیت (ع) و نشر معارف



## مقدمه

### رویکرد تفسیری آیت الله واعظ زاده

سیر رویکرد بشر بر مبادی و مبانی‌ای استوار بوده و بر موارد و مواضعی استمرار داشته است که حکایت از کمال جویی، معرفت‌شناسی و اوج‌یابی دارد. چه اینکه انسان به لحاظ فطرت و فکرت، کمال خواه و سعادت طلب خلق گردیده و همواره بر حسب مقتضیات و خواست‌های فطری و مطالبات و مکاشفات فکری خود به دنبال کسب مدارج و مراحل کمال، اقتدار، معرفت، منزلت و خود باوری بوده‌اند.

اما نکته‌ی مهم این است که رسیدن به نقطه‌ی اوج والائیه‌ها، خوبیها، سعادات و صعودها و نیل به اهداف والا و مقاصد علیا، زمینه و بستر مناسب خود را می‌طلبد؛ تا بتواند به مطالبات فکری و فطری بشری‌اش نایل آید. حال پرسش اساسی و محوری این است که:

بشر از کدام نقطه، به اوج کمال صعود خواهد کرد؟ بنی آدم از کدام معبر به مصدر معرفت و آگاهی خواهد رسید؟ انسان از کدام ناحیه به لحاظ فکری و اعتقادی بیشترین آسیب‌پذیری را خواهد داشت؟ زمینه‌های معارف و بسترهای مبادی رشد و رهایی بشر کدام‌اند؟ آیا بشر

منهای معارف اهل‌بیت عصمت و طهارت می‌تواند به نقطه‌ی کمال برسد؟ آیا دانستن معارف الهی بدون اشارات و افادات اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> میسر و ممکن است؟ اگر ممکن باشد آیا کافی هم خواهد بود؟ آیا رسیدن به معارف و مناشی آسمانی به جز از منبع اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> مسیر دیگری دارد؟ اگر راه رسیدن به دستورات الهی منحصر به درگاه اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> و درگرو معارف آنان است، آیا این معارف در طول معارف الهی‌اند یا در عرض آن؟ اگر راه وحید و مسیر سدید به احکام الهی دانستن معارف اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> است، این معارف را در کجا، از کدام دانشگاه، از چه کسی یا کسانی و چگونه بیاموزیم؟

قالب‌ها و معیارهای آموزش و آموختن معارف اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> کدام‌ها و در چیست؟ آیا بهترین، برترین، مطمئن‌ترین منبع برای دریافت معارف اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> آیات قرآن نیست؟ آیا تا کنون در چه حد به این مهم درگستره‌ی تفسیر توجه شده که جایگاه اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> را در آیات قرآن مورد تحقیق تفحص و تبیین قرار داده باشد؟ آیا مباحث معرفتی جایگاه اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> در آیات قرآن در حوزه‌های علمیه و سایر مراکز دانش بنیان مورد توجه قرار دارد یا خیر؟ در این زمینه، مدرسه دارالمعارف اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> چه رویکردی داشته است؟

در مجموع فرضیه‌ی نخست ما این است که:

پاسخ به پرسش‌های یاد شده را می‌توان در فرازهای بیانات آیت الله واعظ زاده به‌دست آورد که درمباحث تبیین جایگاه اهل‌بیت (ع) در آیه‌ی نور فرموده است: «ما خواهان معارف الهی هستیم، و معارف الهی را از طریق معارف اهل‌بیت (ع) برای استغنای معارف بشری یک اصل و یک ضرورت می‌دانیم. ما مخالف معارف بشری نیستیم، تلاش بشر را ارج می‌گذاریم و قدردان هستیم، دست آورد بشر را محترم می‌شماریم و عزیز می‌داریم، اما کافی نمی‌دانیم. معارف بشری که محصول کار فکری بشر است بریده از معارف الهی و وحدانی ناقص و ناتمام است؛ باید معارف الهی و تعالیم عالی‌هی آسمانی، این نقیصه‌ی بشری را به اوج تمام و کمال برساند ولی فاصله را باید معارف اهل‌بیت (ع) پرکنند...»

فرضیه‌ی دوم ما در پاسخ به بخش دوم پرسش‌های آغازین این است که:

اگر منصفانه و دقیق به موضوع نگاه کنیم به این نتیجه می‌رسیم که غیر از مدرسه دارالمعارف اهل‌بیت (ع) و شخص آیت الله واعظ زاده، حداقل در افغانستان، دیگران به مباحث معرفتی جایگاه اهل‌بیت (ع) در آیات قرآن کریم نپرداخته و توجه نداشته و یا اگر داشته در حد مطلوب و مکتوب و یا کافی نبوده است.

بنا به آنچه گفته شد، کتاب حاضر، مجموعه‌ی سخنرانی‌های آیت الله واعظ زاده پیرامون جایگاه اهل‌بیت (ع) در «آیه نور» است که به

شکل کاملاً محققانه، معرفتی، ژرف‌گرایانه و تتبع محور مورد بحث و کنکاش موشکافانه قرار داده و بررسی شده است؛ رویکرد معرفتی از حوزه‌ی تفسیر ارائه داده چنانکه بیش از بیست تفسیر معتبر را تحقیق و دیدگاه‌ها و نظریه‌های مفسران را مورد مطالعه و مذاقه قرار داده که در نتیجه بعد از فحص عمیق مبانی نظری برخی مفسران را که غیر واقع بینانه بوده و بی‌طرفی علمی را رعایت نکرده یا ضعف علمی در چگونگی فهم مفاهیم آیات داشته، با استدلال محکم و مستندات متقن، مورد نقد و نقض قرار داده و به ارائه‌ی مبانی نظری خود پرداخته است. از باب نمونه:

حضرت ایشان رویکرد تفسیری زمشخری را در «کشاف» و فخر رازی را در «کبیر» مورد نقد قرار داده می‌فرماید: « فخر رازی و زمشخری که در کنار هر کلمه می‌رسد، هزارتا «فیه» مطرح می‌کند، هزارتا سوال طرح می‌کند، به جوابش می‌پردازد، اما وقتی به آیاتی می‌رسد که آن آیات در شأن اهلبیت(ع) است، مثلی که آب از روی یخ بگذرد، می‌گذرد، آدم آتش می‌گیرد، چرا؟ انصاف کجاست؟...».

این رویکرد حضرت ایشان یکی از بی‌بدیل ترین شیوه‌های تفسیر آیات قرآن است که دیگران کمتر به چنین مقوله‌ها می‌پردازند و در برابر چنین بی‌انصافی‌ها موضع جدی اما عالمانه اتخاذ می‌کنند. بیان واقعیت، عمق نگری، ژرف‌اندیشی، نقد نظریه‌های تفسیری و افاضه‌ی مبانی نظری محکم، مستند و مستدل، از ویژگی‌هایی است که در

رویکرد تفسیری حضرت آیت الله واعظ زاده به‌خوبی برجسته و مهم شناخته شده و ارائه شده است.

از ویژگی و خصوصیات ممتاز دیگری تبیینی حضرت ایشان در حوزه‌ی تبیین جایگاه اهل‌بیت (ع) در آیات قرآن، شیوه «تفسیر روایی» است؛ که آیات قرآن را کلمه به کلمه در قالب روایات معنا و تبیین می‌نماید، هرآیه‌ای را از منظر روایات و دیدگاه تفسیری اهل‌بیت عصمت و طهارت (ع)، مورد تحقیق و تبیین قرار می‌دهد.

این شیوه، دقیق‌ترین، علمی‌ترین، مستندترین و محکم‌ترین راه رسیدن به معارف الهی از طریق معارف اهل‌بیت (ع) است. این شیوه باید به عنوان یک راهکار اصولی و رویکرد اساسی، در باب فهم مفاهیم آیات قرآن، از منظر روایات در میان پژوهش‌گران علوم قرآن به ویژه پژوهش‌گران تفسیری، نهادینه و مسجّل گردد، تا از پیش‌داوری‌های عقلی محض و قضاوت‌های شخصی و بدور از گزاره‌های علمی و نظریه‌های متکی به‌رأی و نظر صرف، پیشگیری و جلوگیری گردد. چه زیباست و به جا که مفاهیم آیات قرآن از طریق مفسران واقعی قرآن که همانا امامان معصوم ما هستند، تفسیر و تبیین گردد که به منبع فیض الهی متصل‌اند و به مصدر وحی و حدانیت آگاه.

این همان مهمی است که آیت الله واعظ زاده بدان توجه نموده و باب‌هایی را فراوان در این حوزه بازگشایی کرده است. لذا، در این

زمینه فرموده: «در بین همه‌ی تفاسیر، تفسیری که می‌تواند نجات دهنده باشد، و محتوا و فهم قرآن را به آدم خوب برساند، تفسیر روایی است، تفسیری که صادق آل محمد(ص) آن را تفسیر کرده، تفسیری که ائمه هدی<sup>(ع)</sup> آن را تفسیر کرده باشد. یعنی: همانگونه که اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> به ما گفته، این گونه تفسیر برای استغنای معارف جامعه بشری، یک چیز بسیار ضروریست».

یکی دیگر از نکته سنجی و دقت نظر حضرت ایشان در درک مفاهیم آیات این است که به کلمه‌ها دقت لازم را مبذول داشته و کلمه‌ها را یکان یکان مورد تفحص و تدقیق قرار می‌دهد و نکاتی را بررسی می‌کند که به نحوی مورد سوال و دغدغه‌ی ذهنی خوانندگان و مخاطبان است؛ مانند این آیه: «اللّٰهُ نور السموات و الارض»، خداوند مثل نور آسمانها و زمین است. این که خداوند «نور» است این سوال برانگیز است، چون خداوند ذات واجب‌الوجود است نه از ممکنات است و نه از معقولات، لذا هیچ گونه تمثیل و تشبیهی نسبت به ذات حق صحیح و معقول نیست، نمی‌توان خداوند را به چیزی از ممکنات تشبیه کرد.

بنابراین، تشبیه خداوند به نور، در آیه به چه معناست؟ لذا، حضرت آیت الله واعظ زاده با دقت به چنین نکاتی توجه کرده موشکافانه و ریشه‌ای و علمی در صدد ارائه‌ی معنای صحیح از مفاهیم قرآن است؛ لذا فرموده: «اللّٰهُ نور السموات و الارض، خدا رحمت خودش را تشبیه



کرده به نور آسمان‌ها و زمین. تشبیه از ناحیه‌ی خودش ایراد و اشکالی ندارد، یعنی ما حق نداریم خدا را به چیزی شبیه بسازیم، ولی اگر خود خدا، برای بندگانش از باب تقریب ذهن تشبیه‌ی به کار می‌برد، از آن ناحیه اشکالی وارد نیست...اگر بنا باشد خدا تشبیه بشود، تشبیه خدا به نور، زیباترین و لطیف‌ترین تشبیه است، زیرا عنصر زیباتر و لطیف‌تر و مفید‌تر از نور نداریم...».

حضرت ایشان پس از بیان اینکه مراد از نور، ذات خداوند نیست بلکه رحمت خداوند است. به مبحث موضوعی دیگری می‌پردازد و آن اینکه: خود نور را معنا می‌کند که نور چیست؟ لذا می‌فرماید: «عناصر بسیار لطیف، بسیار زیبا که ظاهر لنفسه و مظهر لغیره، یعنی: خودش ظاهر است و چیزهای دیگر را هم ظاهر می‌کند، خودش آشکار است و چیزهای دیگر را هم آشکار می‌کند».

حضرت ایشان در حلاجی مطالب و به‌دست آوردن روح مفاهیم، دقت و تأمل فراوان دارد به همین دلیل در حلاجی مطالب و مفاهیم بسیار موفق و دقیق عمل می‌کند. یکی از امتیازات برجسته‌ی حضرت ایشان نوآوری در ارائه‌ی مطالب و مفاهیم است، که قادر است به عمق مفاهیم راه یابد و معنای درست و مفهوم صحیح منطقی و مطلوب را ردیابی و رصد نماید. دریافت معنای سازگار با روح کلمات، آیات و مفاهیم واقعی قرآن، کاریست بسیار دشوار که دقت، قدرت و توانایی-

های بسیار می‌طلبید و عمق‌نگری، ژرف‌اندیشی و تتبع و تفحص بسیار وسیع و عمیقی را لازم دارد.

به همین سبب است که آیت الله واعظ زاده در این وادی عمیق‌ترین گفتمان تفسیری را از محقق واژه‌ها به کمک روایات، استنباط و استنتاج می‌کند، از باب نمونه: درباره‌ی واژه‌ی نور تتبع کرده و موارد استفاده آن را برشمرده و در نتیجه معنای اتم آن را برگزیده است این‌که: واژه نور در مورد خود «قران کریم» اطلاق شده و درباره «دین»، «هدایت»، «علم»، «اولیا» و «اوصیای» الهی استفاده شده است، ولی مراد از واژه نور، در آیه نور «هدایت» است؛ این معنا و تفسیری است که از روایت امام هشتم<sup>(ع)</sup> به دست می‌آید.

نکات و بدیعات در مبحث معرفتی جایگاه اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> در آیه نور بسیار گسترده‌تر از آن است که حتی نمی‌توان از آنها فهرستی ارائه کرد، لذا، خوانندگان گرامی خود به کتاب حاضر مراجعه و مطالعه نمایند تا بدانند جایگاه اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> در آیه نور چگونه، با چه ظرافت و کیفیات، با چه مستندات و مستدللات و با چه شیوه‌ی بیان و افاضات بررسی گردیده است. «علیکم بالرجوع!».

---

## جلسه اول

---

لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم، أفوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين، خالق السموات و الارضين، باعث الانبياء والمرسلين، الصلاة و السلام على النير الاعظم، فخر العرب و العجم، سيدنا و نبينا و مولانا ابي القاسم المصطفى محمد<sup>(ص)</sup> [صلوات حزار] و على اهل بيته، الطيبين الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقية الله فى الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا.

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن  
الرحيم.

قال الله تعالى في كتابه و قوله الحق:

﴿ فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ

۱

وَالْأَصَالِ ﴾

امیدوارم از مکتب پُرفیض اباعبدالله الحسین<sup>(ع)</sup> بهره‌مند باشیم،  
صلوات زنده‌یی مرحمت بفرمایید. [صلوات حضار]

از بیانات عزیزانِ قبل از من استفاده بردیم، خداوند به توفیقات  
همه بی‌افزاید، و ما را از زمره‌ی اقامه‌کنندگانِ عزای حسینی محسوب  
بدارد.

### هدف از این تأسیسات

امروز می‌خواهم بحث‌هایی که در نظر است خدمت شما عزیزان و  
سروران مطرح کنم، سال گذشته کسانی که در اینجا مشرف بودند در  
ذهن دارند، که ما هدف از تأسیس این بنیاد و دست زدن به چنین

کاری را، در حد توان تشریح کردیم، و عرض کردیم که از این تأسیسات چ‌ی منظوری داریم، چه هدفی را تعقیب می‌کنیم، نتیجه‌ی ده، دوازده روز بحث این شد که؛ ما خواهان "معارف الهی" هستیم، ولی معارف الهی را از طریق "معارف اهل‌بیت (ع)" برای استغنای "معارف بشری" یک اصل و یک ضرورت می‌دانیم، ما مخالف معارف بشری نیستیم، تلاش بشر را ارج می‌گذاریم و قدردان هستیم، دست‌آورد بشر را محترم می‌شماریم و عزیز می‌داریم، اما "کافی" نمی‌دانیم.

معارف بشری که محصول کار فکری بشر است بریده از معارف الهی و وحدانی ناقص و ناتمام است، باید معارف الهی و تعالیم عالیه آسمانی، این نقیصه بشری را به اوج تمام و کمال برساند، ولی فاصله را باید معارف اهل‌بیت (ع) پُر کند، که معارف الهی و کلمات وحیانی از چه طریقی بیاید، تا دست بشر را بگیرد و معارف بشری را غنی کند، و عرض کردیم که فقط و فقط طریقی منحصر، معارف اهل‌بیت (ع) است.

معارف اهل‌بیت (ع) هم در عرض معارف الهی نیست، معارف اهل‌بیت (ع) مقام تفسیری دارد، چون اهل‌بیت (ع) حَمَلَه قرآن و مفسران قرآن‌اند، آنچه می‌فرمایند ریشه در وحی دارند، ما معارف اهل‌بیت (ع) را به عنوان ترجمه معارف الهی، توضیح معارف الهی و تشریح معارف الهی می‌دانیم و باید طریقی هم همین طریقی باشد.

## مشکل از کجا آغاز شد

ما معارف الهی را، یعنی کلمات و حیانی را، قرآن عظیم الشان را، آیات الهی را از غیر طریق اهل‌بیت(ع) برای بشر مفید نمی‌دانیم و تازه مشکل بشر از روزی آغاز شد، که قرآن عظیم الشان را از اهل‌بیت(ع) جدا کردند، و گفتند: قرآن ما را کافی است، ما نیازی به مفسر و مترجم نداریم، قرآن عربی است، ما هم عربیم، نیازی به اینان نیست.

روزی که احساس بی‌نیازی کردند از اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع) و شعار دادند که قرآن ما را کفایت می‌کند، از همان روز مشکلات جامعه بشری و انسانی عموماً و مشکلات جامعه‌ای اسلامی خصوصاً آغاز شد.

حالا ما می‌خواهیم معارف الهی و آسمانی را از طریق معارف اهل‌بیت(ع) برای دست‌گیری معارف بشری همت بگماریم و در جامعه خود به نسل جدید خود هدیه دهیم، خلاصه بحث ده، دوازده روز سال گذشته ما این شده و فکر می‌کنم چیزی بسیار جدی است، اینها مسایلی است که شوخی‌بردار نیست، مسائل نیست که آدم از قبال آن به سادگی بگذرد.

عرض کردم که اگر این جمله را تابلو کنیم، انشاءالله تابلو می‌کنیم، و بر دیوار این مدرسه نصب خواهیم کرد، اگر حیات عاریه باقی بود و برپای این شعار تا زنده هستیم پای می‌فشاریم و تلاش می‌کنیم و تمامی تلاش‌های جامعه‌مان را هم می‌خواهیم در این مسیر توجیه

کنیم و جهت دهیم و بسیج کنیم که: "ما معارف الهی را از طریق معارف اهل‌بیت (ع) برای استغنای معارف بشری یک ضرورت میدانیم" و این را یاد بگیرید و حفظ کنید و روی هر سه جمله دقت کنید که: معارف بشری چیست؟! باید ساعت‌ها بحث کرد، معارف اهل‌بیت (ع) چیست؟! باید ساعت‌ها بحث کرد، معارف الهی چیست؟! همان قرآن عظیم‌الشان، بین بای بسم‌الله تا سین و الناس.

### معرفی اهل‌بیت (ع)

در سال روان و جاری که از امروز آغاز می‌شود می‌خواهم اهل‌بیت (ع) را به اندازه توانم خدمت شما معرفی کنم، بحمد الله معرفی هستید، شما مردم ولایی هستید، با این شاخصه شما را دنیا می‌شناسد، و کسی نیست که شما را از شاخصه ولایی شما جدا کند، شما مردمی ولایی هستید، با اهل‌بیت (ع) بوده‌اید و هستید، ولی من می‌خواهم این رنگ را تیره‌تر کنم، به این خرمن ایمان، خوشه‌ایی بی‌افزایم، در این دریا قطره دیگری علاوه کنم و در این بیابان ریگی بی‌افزایم.

موضوع بحث محرم روان و حاضر، جایگاه اهل‌بیت (ع) در قرآن عظیم‌الشان است، ما می‌خواهیم جایگاه اهل‌بیت (ع) را، مقام اهل‌بیت (ع) را، که ما چسپیدیم به این اهل‌بیت (ع) و دل گرم هستیم، وجه دل گرمی ما چیست؟! ما تمسک می‌کنیم به ذیل عنایات اهل‌بیت (ع)، وجه تمسک ما چیست؟! و ما چرا از جان خویش مایه می‌گذاریم تا از اهل‌بیت (ع) جدا

نباشیم، و اهل‌بیت(ع) کیست؟! و در افغانستان عزیز هم تنها چیزیکه میتواند جامعه افغانستان را مجتمع کند، همین تمسک به ذیل اهل‌بیت(ع) است، سنّی در افغانستان نیست که اهل‌بیت(ع) را قبول نداشته باشد، بهترین راه این است که ما به اهل‌بیت پیامبر بچسبیم، و جامعه خود را مجتمع و متحد بسازیم.

از امروز آغاز می‌کنیم: آیه‌ی که تلاوت کردم در سوره مبارکه نور است، سوره مبارکه نور در جزء هجدهم قرآن عظیم‌الشان است، سوره است مدنی، دارای ۶۴ آیه، نزدیک به اواخر سوره مبارکه نور آیه ۳۶ را می‌خوانیم:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيَدْعَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ، رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَّا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾

اجازه فرمایید ترجمه کنم، سپس توضیحات لازم را عرض کنم و بهتر است قبل از این آیه که با "فی" آغاز می‌شود، یک آیه قبلش را بخوانم، که بدون آن آیه به مقصد و هدف نمی‌رسیم، آیه‌ی قبلش معروف است به آیه نور، که این سوره هم از برکت همین آیه مسمّی شده است به سوره نور، آیه نور این است:



﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيَدُّكِرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾

﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾.

### ترجمه‌ی آیه‌ی نور

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، خداوند روشنایی آسمانها و زمین است، نور آسمانها و زمین را خداوند در ضمن یک مثل برای ما قریب الفهم ساخته است.

﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾، مثل نور خدا مثل مشکات است، مشکات عبارت از چراغ دان است.

﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾، در آن چراغ‌دانی یک چراغ است.

﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾، این چراغ داخل یک محفظه‌ی شیشه‌ی است.

﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾، این محفظه‌ی شیشه‌ی مثل ستاره درخشنده است.

﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ﴾، این چراغ از یک درخت مبارک زیتون روشن شده، و فتیله‌اش در آنجا فرو رفته و نور میدهد.

﴿لَاشْرَقِيَّةٍ وَلاَغَرْبِيَّةٍ﴾، نه شرقی است و نه غربی، درخت زیتون روغنی دارد که از بین همه‌ای روغن‌ها، روغن بسیار مفید و خوش‌سوز است، باغبانان خوب می‌فهمند، درخت‌های که در شرق باغ غرس شده است، فقط صبحگاهان نور در آن اصابت می‌کند، تا ساعات ۸، ۹ یا ۱۰ صبح، بعد از ظهر و هنگام غروب نور ندارد، آفتاب که طرف غرب رفت درخت‌های شرقی نور ندارند، درخت‌هایی که در غرب باغ است، فقط هنگام غروب آفتاب نور به آن اصابت می‌کند، یعنی هنگام صبح و ظهر نور به آن اصابت نمی‌کند، چون نورشان ناقص‌اند، میوه‌های‌شان کامل نمی‌رسند، درخت‌های که در شرق باغ است، نصف میوه‌اش میرسد، نصف‌اش خام می‌ماند، درخت‌هایی که در غرب باغ است، نصف میوه

غربی‌اش می‌رسد، نصف دیگرش خام می‌ماند، آفتاب که کامل به درخت نرسد، میوه‌ی درخت ناقص می‌ماند.

﴿زَيْتُونَةٍ لَّشَرْقِيَّةٍ وَ لَأَغْرِبِيَّةٍ﴾، این درخت زیتون، درخت زیتونی نیست که میوه‌اش نارسیده، ناقص و خام باشد، درختی است نه شرقی و نه غربی، در وسط باغ که از هنگام طلوع آفتاب الی غروب آفتاب نور به این درخت اصابت کرده، فلهدذا میوه‌اش کامل شده، ذره‌یی خامی در آن دیده نمی‌شود، چون میوه‌اش کامل شده، روغن آن خالص است، چون روغن آن خالص است، نوریکه از آن می‌گیریم، فتیله‌یی که در آن روشن می‌کنیم، بسیار خوش سوز است.

﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾، قریب است که این روغن روشن شود.

﴿وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾، اگر چه کبریت هم به او نزنید، این روغن بقدری خالص است، بقدری پاک است، بقدری زلال است، که اگر آتش هم به آن نزدیک نکنیم، احتمال دارد خود به خود روشن شود، شما در نفت دیدید، نفت که خیلی خالص نیست گازاییل است، به سختی آتش می‌شود، بعدش نفت سفید می‌شود، که تیل خاک می‌گویم، تیل خاک خوش‌سوزتر از تیل گازاییل است، بعدش پترول می‌شود، که خالصتر از نفت سفید است، پترول واقعاً تا کبریت بزنیم آتش می‌گیرد، خالصتر از آن تیل‌هایی است که در طیاره‌ها مصرف می‌شود، خالصتر از

تیل موتر است، به‌رحال، تیل به هر اندازه خالص شد، به همان اندازه زودتر آتش می‌گیرد، خوب! همین قدر توضیح اینجا کافی است.

﴿نُورٌ عَلٰی نُورٍ﴾، نوری است بر فراز نور، روشنایی‌شان دو برابر است، چون محفظه‌ای شیشه‌ای دارد، چون از روغن زیتون است، چون از روغن زیتون خالص لاشرقی و لاغربی است، لذا می‌شود، نُورٌ عَلٰی نُورٍ.

﴿يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ﴾، خدا خواسته توسط نورش هدایت کند، کی را؟!!

﴿مَنْ يَشَاءُ﴾، کسانی را می‌خواهد هدایت کند، که قابل هدایت‌اند.

خیلی خوب! خدا نور آسمانها و زمین است، یک مثلی هم زده، یک مقدار هم توضیحات عرض کنم؛ خدا به زبان مردم سخن می‌گوید:

### کشف آتش

روزگار سختی که بشر در زمین زندگی می‌کردند، آتش نداشتند، آتش را که کشف کرد، توسط زدن سنگ به سنگ دیگر، یا زدن آهن به سنگ دیگر بود، با زدن سنگ به سنگ جرقه تولید می‌شد، خلاصه آتش را روشن می‌کردند، این معنی را مردم ما می‌فهمند، آتش که روشن شد، زندگی بشر تمدن پیدا کرد، مقداری راحت‌تر شدند، نعمتی

کشف شد، آتش واقعاً نعمت است، که غذای مردم را می‌پزند و امثال اینها.

کاری که استفاده از آتش می‌کردند، استفاده نوری بود، آتش را روشن می‌کردند، خانه روشن می‌شد، چون در سابق برق و امثال اینها نبود، وسط خانه یک اجاغ درست می‌کردند، بعضی خانه‌ها همین حالا در بعضی دهات است، داخل خانه که می‌رفتند، آنجا هیزم را روشن می‌کردند و از نور آن استفاده می‌کردند، یعنی به جای چراغ از روشن کردن از آتش استفاده می‌کردند.

چهار خستی در بعضی جاها همین حالا موجود است، در آن چهار خستی‌ها بجای چراغ از هیزم استفاده می‌کردند، کبریت که هم نداشتند، در یک خانه که آتش روشن می‌شد، بقیه خانه‌ها از آن خانه آتش می‌آوردند، کم کم مردم متریقی شدند، دانه‌جات روغنی را پیدا کردند، مثل شرشم و کنجد و امثال اینها را، توسط دستگاه روغن کشی که ما "جهاز" می‌گفتیم، روغن این‌ها را می‌گرفتند، از روغن اینها به عنوان چراغ استفاده می‌کردند، فتیله‌ایی درست می‌کردند از پنبه، پنبه هم که در بعضی جاها نبود از کرباس‌ها استفاده می‌کردند، داخل روغن می‌انداختند، آن فتیله را روشن می‌کردند، آن چراغ می‌شد چراغ موشی، که بعضی‌ها از سنگ، تراش می‌کردند که بعداً متریقی شدند از آهن چراغ درست می‌کردند، بعدی‌ها متریقی‌تر شدند چراغ دو نوله درست می‌کردند، سه نوله درست می‌کردند، دو فتیله‌ایی، سه فتیله‌ایی

روشن می‌کردند، در خانه خوانین اینها بود، در دیگر خانه‌ها چراغ‌های یک فتیله‌ایی بودند.

یک چوبی هم داشت، فتیله هر وقت کم می‌شد زیادش می‌کردند، در مساجد ما هم این مسایل بود، یادم مانده که مسجد ما هم چراغ فتیله‌ایی داشت، زمستان یک گیلن شرشم را که می‌آوردند تا آخر زمستان کفایت می‌کرد و نمی‌گذاشتند مطالعه کنیم، می‌گفتند: تیل تمام می‌شود، آن وقت تیل نبود، شرشم تمام می‌شود.

در عربستان هم این چراغ‌ها بود، و این چراغ‌ها چون خیلی ضعیف بودند، با اندک وزش باد خاموش می‌شدند، بعد راهی سنجیدند، گفتند: یک کاری کنیم که اینها زود خاموش نشود، آسیب‌پذیر بودند این چراغ‌ها، بعد داخل دیوار یک قفسه‌ایی درست می‌کردند، که ما آن را تاچه می‌گفتیم، در داخل این قفسه چراغ را می‌گذاشتند، که باد این چراغ را خاموش نکند، بعد هم یک کمی پیشرفت کردند، یک شیشه ای می‌گذاشتند جلو آن که مثلاً باد به آن اصابت نکند و خانه را روشن کند، بعد کم کم پیشرفت کردند، چراغ‌دانی سیار درست کردند، که چراغ را داخل آن می‌گذاشتند و چراغ را این طرف و آن طرف می‌بردند، در عربستان این چراغ‌دانی بوده خدا هم به این مثل زده است.

## مَثَلُ نُوْرِ خُداوَنَد

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، خدا نور آسمانها و زمین است، خوب! چطور به این مردم بفهماند؟ مَثَل میزند، تمثیل یک وجود نازنینِ مثل خدا، به یک وجودِ محسوسِ مثل نور.

﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكُوَةٍ﴾، مَثَل نور خدا مَثَلِ مشکات است، یعنی چراغ‌های محفوظی که زود خاموش نمی‌شود، چون محفظه دارد.

﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾، جای چراغی که در آن جای چراغی یک مصباح باشد، یعنی چراغ.

﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾، یک مصباح تنها هم نه، یک مصباح که اطرافش یک محفظه‌ی شیشه‌ی دارد، که ما سابقاً لمپه می‌گفتیم، لمپه یک شیشه‌ی داشت که نورش بخاطر آن شیشه زیاد می‌شد، روشنایی‌اش بیشتر می‌شد، از سمت بالا دود و بخارش بیرون می‌شد، آن شیشه سبب می‌شد که نورش بیشتر منتشر شود.

﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾، یک شیشه‌ی که ناپاک باشد نه، شیشه‌ی که آن را خوب تمییز کرده، پاک کرده، موج هم ندارد، شیشه‌ی شفاف و درخشنده است، شیشه‌ی بعضی آدم‌های بد خانه

نیست، که مثلاً در یک ماه هم شیشه‌ی هریکین‌اش را کسی پاک نکند.

﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ﴾، این چراغ روشن شده از شجره مبارکه زیتون، درخت زیتون روغنش از همه روغن‌ها خوبتر است، این زیتون، زیتون مبارک است، نسل خاص زیتون است، شاه زیتون‌ها، یک زیتون که دیگر زیتون‌ها به آن نمی‌رسد، از آن بهترین زیتون.

﴿لَأَشْرَقِيَّهٗ وَ لَأَغْرِبِيَّهٗ﴾، یک درخت زیتونی که نور از صبح تا شب به آن رسیده، در وسط باغ بوده، میوه‌اش، زیتونش کاملاً رسیده و ناب شده، خالص شده است.

﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾، به اندازه‌ای خالص است که این روغن بزودی روشن می‌شود.

﴿وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾، اگر چه کبریت هم نزن، چنان ناب است، که تا آتش به او نزدیک کنی روشن می‌شود.

﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾، چون شیشه هم دارد، چراغ‌دانی هم دارد، محفظه هم دارد، زیتون خوب است، همه چیزش در حد اعلی خود است، نور آن نور بر نور است.



﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾، خدا می‌خواهد با این نورش هدایت کند، کسانی را که بخواهد.

### بیوت رفیعہ

آیه بعدش این است که من طلیعہ‌ی منبر قرار دادم، و می‌خواهم در طول محرم انشاءالله بحث این را بکنم:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ﴾، این چراغ و این نور در خانه‌هایی هستند که خدا اجازه داده است دیوارهای آن بر افراشته باشد، رفیع باشد، صاحب مقام باشد، در هر خانه نه، خانه‌هایی که دیوارهای آن به اذن خدا برافراشته شده است، که هیچ شیطنی از این دیوار داخل این خانه نفوذ نتواند، چند صفت دارد این خانه:

۱- ﴿وَيَذُكَّرُ فِيهَا اسْمُهُ﴾، خانه‌ایی است که در آن خانه‌ها ذکر خدا

صورت می‌گیرد.

۲- ﴿يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾، در این خانه‌ها صبح و شب ذکر

خدا و تسبیح خدا به زبان رانده می‌شود، هم غدو یعنی: صبحگاهان، هم أصال یعنی: شامگاهان، یعنی صبحگاهان و شامگاهان، تسبیح خدا می‌شود.

۳- ﴿رَجَالٌ لَا تُلِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾، مردانی هستند که تجارت و سوداگری این‌ها را مصروف نمی‌کند، صفت دیگر هم دارد.

۴- ﴿وَإِقَامِ الصَّلَاةِ﴾ مردانی در آن خانه‌ها هستند که نماز بپا میدارند.

۵- ﴿وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾، مردانی در آن خانه‌ها هستند که زکات میدهند.

۶- ﴿يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾، ترس دارند روزی را که در آن روز، قلب‌ها و دیده‌ها دگرگون می‌شود، یعنی این‌ها از قیامت خوف دارند، این چند صفتِ اوصاف این مردان است.

این چراغ که نور خدا است، در آسمانها و زمین، این چراغ در یک چنین خانه‌هایند و در داخل این خانه‌ها مردانی هستند، که آنها را بیع و شراء از ذکر خدا، اقامه نماز، و ایتاء زکوات باز نمی‌دارد، و هم از قیامت خوف دارند، امروز بحمدالله توانستم، ترجمه این سه آیه را محضر مبارک شما به عرض برسانم.

در تفسیر آیات، علما و دانشمندان گونه‌های تفسیری مختلف دارند: بعضی‌ها آیات قرآن عظیم‌الشأن را تفسیر عقلی می‌کند، یعنی برخی تفاسیر، تفاسیر عقلی هستند، برخی تفاسیر، تفاسیر ادبی هستند، که بیشتر دنبال ادبیات هستند، فعل و فاعل و صفت و موصوف

و استعاره و کنایه و اضا و اظهار و امثال اینها، برخی تفاسیر، تفاسیر فلسفی هستند، بیشتر از نظر فلاسفه و حکما تفسیر می‌کند، برخی تفاسیر تفاسیر روایی هستند، تفاسیری که مبنای تفسیر شان اهل‌بیت (ع) هستند، یعنی از منظر اهل‌بیت قرآن را تفسیر می‌کند و تفاسیر دیگر که نمی‌شود همه را بیان کرد.

### تفسیر روایی

بنده عرض می‌کنم که در بین همه تفاسیر، تفسیر که می‌تواند نجات دهنده باشد، و محتوا و فهم قرآن را به آدم خوب برساند، تفسیر روایی است، تفسیری که صادق آل محمد آن را تفسیر کرده، تفسیری که ائمه هداء (ع) آن را تفسیر کرده باشد، یعنی: همانگونه که اهل‌بیت (ع) به ما گفته، این گونه تفسیر برای استغنای جامعه‌ی بشری و معارف جامعه بشری، یک چیزی بسیار ضروری است.

تفسیری که مرحوم آیت الله تالقانی کرده، در "پرتوی از قرآن" بیشتر تفسیر عقلی است، جامعه خوب می‌پسندند، مخصوصاً در زمان حاضر که مردم عقل‌گرا هستند، شعار عقلانیت می‌دهند، تفسیر مرحوم تالقانی خیلی مورد پسند است، و واقعاً هم زیبا است، قلم توانا داشته انصافاً، برخی تفاسیر، تفاسیر عرفانی است، تفاسیر صوفی‌گری و تصوّف و امثال اینها، برخی تفاسیر فلسفی هستند، حکمایی هستند،

اما تفسیری که روایی است، و بیشتر تکیه بر روایات کرده، تفسیر مبارک المیزان است، تفسیر که به قلم نازنین مرحوم آیت الله العظمی طباطبایی<sup>(ع)</sup> نوشته شده است، تفسیر بسیار وزین است، ولی سنگین تر است، خیلی جامعه ما پسند نمی‌کنند، معروف شده است که این تفسیر مُلاها است، برای مُلاها خوب است، بحث‌های فلسفی هم آورده، ولی بحث روایی را ترک نکرده، تفسیری که بحث روایی‌اش بسیار غنی است، و در هر آیه‌ای نظر اهلبیت<sup>(ع)</sup> را بیان کرده، تفسیر وزین المیزان است.

تفسیر نمونه هم یک چیزی بسیار مرغوب، جامع و از روایت هم بهره‌مند شده، واقعاً جمع کرده است بین تفاسیر فلسفی و روایی و ادبی و عرفانی و امثال اینها، برای عامه مردم ما چیزی بسیار خوبی است، ولی به اندازه المیزان نیست، بهرحال، انشاءالله فرصتی باقی بود و حنجره‌ام یاری کرد، ابعادی دیگر را هم بررسی می‌کنم.

### بیوت انبیاء

اما اهلبیت<sup>(ع)</sup> که ما به او اظهار علاقه می‌کنیم و دل به آنها بستیم، در قرآن چقدر جایگاه و مقام دارد و بیت کدام بیت است؟! همین قدر می‌توانم عرض کنم که: منظور از این بیت و بیوت، "بیوت انبیاء" است، طبق تفاسیر روایی که امام محمدباقر<sup>(ع)</sup> فرمودند، امام صادق<sup>(ع)</sup> فرمودند، امام رضا<sup>(ع)</sup> فرمودند، از این سه امام، در تفسیر این آیه آمده است، منظور از بیوت، بیوت انبیاء است، هم از خود پیامبر گرامی

اسلام<sup>(ص)</sup> هم در تفاسیر اهل تشیع و هم در تفاسیر اهل تسنن، مبسوطش باشد برای روزهای بعد انشاءالله.

در تفسیر اهل تسنن، ابوهریره می‌گوید: وقتی این آیه نازل شد، ابی‌بکر خلیفه اول اسلام پرسید، یا رسول‌الله! منظور از بیوت کدام‌اند؟! پیامبر فرمود: بیوت انبیاء، باز هم پرسید: خانه علی و فاطمه هم داخل است؟! پیامبر فرمود: خانه علی و فاطمه از افضل این بیوت است، این روایت است که اهل سنت از زبان ابوهریره نقل می‌کند.

### بیت با برکت

این خانه، خانه‌ایی با برکت بوده، خانه‌ایی که ظاهراً یک خانه گلی، مساحت آن هم خیلی کوچک بوده، شاید به اندازه یک خانه‌ی ۳ در ۴، حالا هم در مدینه اثرش باقی است، در داخل این خانه چهار، پنج نفر بوده که تمام عالم از برکت این چهار، پنج نفر فیض می‌برند، در این خانه کی بوده؟! فاطمه<sup>(س)</sup>، علی<sup>(ع)</sup>، حسن<sup>(ع)</sup> و حسین<sup>(ع)</sup> تحت زعامت نازنین پیامبر گرامی اسلام<sup>(ص)</sup> و تنها خانه‌ایی را که راه آن را به سوی مسجد بسته نکرد، خانه‌ای فاطمه و علی بود، خانه پیامبر هم آنجا بود کنار همین خانه‌ها، بهر حال منظور از بیوت، بیوت انبیاء است، و در رأس آن بیت نازنین پیامبر گرامی اسلام محمد ابن عبدالله<sup>(ص)</sup>.

این خانه‌یی است که: ﴿أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾، خدا اذن داده که رفیع

باشد، که هیچ خانه‌ایی به رفعت این خانه نرسد.

﴿رَجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ

الزَّكَاةِ﴾، اهالی و ساکنان همین خانه و اهل همین بیت‌اند، مردانی در این خانه هستند، که تجارت و بیع، یعنی مظاهر دنیا، مفاخر دنیا و مادیات اینها را از اقامه نماز، ایتاء زکات باز نمی‌دارد و خانه‌ایی که در آن خانه خوفی از قیامت خیلی عظیم است.

پیامبرگرامی اسلام وارد خانه زهرا شد، دید دخترش در محراب عبادت ایستاده، فرمود:

- دخترم! چرا این قدر نماز می‌خوانی؟!

- شما فرمودید: دخترم! مغرور مشو که من دختر پیغمبرم، در قیامت این بحث‌ها بدر نمی‌خورد، متوجه خودت باش، روز قیامت به دوش خود شماست، ارتباطات با من نفعی به آن عالم نمی‌رساند، یا رسول‌الله! من از روز قیامت خوف دارم، یک چنین خانه‌ایی است.

- اینجا بود که پیامبر اکرم فرمود: «اباها فداها»، پدرش فدای این

دختر باد. [گریه حضار]

سنخیت ایجاد شده بین این دختر و این پدر، در این خانه حسن(ع) است و از جمله حسین ابن‌علی(ع) که ما جمع شده‌ایم می‌خواهیم اشکی در عزای او بریزیم، اشکی عاشقانه، اشکی عارفانه.

## حساب جداگانه

پیامبر گرامی اسلام در رابطه با حسین ابن‌علی (ع) حرکاتی انجام داده، که این حرکات معنی داشت، متوجه می‌کرد جامعه اسلام را که در قبال این طفلک حساب جداگانه باز کنید و درباره فرمایش‌های متینی کرد، از جمله فرمود:

«حسین منّی و انا من حسین»، از زبان پیغمبر خیلی مهم است، حسین (ع) از من است و من از حسینم، در حالیکه نگفته است، حسن (ع) از من است و من از حسن، نگفته است علی (ع) منّی و انا من علی، نگفته است، فاطمة (س) منّی و انا من فاطمة، اینجا مسئله است، شخص اول اسلام که بدون وحی سخن نمی‌گوید، در رابطه با حسین (ع) باند ویژه باز می‌کند، خط ویژه باز می‌کند، حساب ویژه باز می‌کند، مردم! در رابطه با این کودک مواظب باشید، «حسین منّی و انا من حسین».

فرمود: «انّ الحسین مصباح الهدا و سفينة النجاة»، حسین (ع) چراغ هدایت و کشتی نجات امت است، در حالیکه همه ائمه (ع) ما مصباح الهدا هستند و سفینه‌ی نجات، اما نگفته: انّ الحسن مصباح الهدا، نگفته است انّ السجّاد و الباقر و الکاظم و الرضا مصابیح الهدا، چرا حسین (ع) را گفته است؟!

پیامبر از همان روز زمینه‌سازی می‌کرد، ذهنیت‌سازی می‌کرد در بین جامعه اسلامی، مقام حسین ابن علی<sup>(ع)</sup> را مطرح می‌کرد، که او به عنوان زعیم قدرتمند، شخصیت مطرح، شخصیتی که در نزد پیامبر جایگاه خاص دارد، مطرح کند، تا فردا سخن او در زمین و آسمان رسا و مانند بمب منفجر شود، زیاد درباره حسین<sup>(ع)</sup> فرمود، زیاد فرمود.

### بوسه‌های پیامبر(ص)

غیر از این فرمایش، عملاً هم وقتی چند نفر جمع می‌شد، می‌آمد حسین<sup>(ع)</sup> را که گیر می‌آورد، پیشانی آقا را بوسه می‌کرد، لب‌های حسین<sup>(ع)</sup> را بوسه می‌کرد، مردم نگاه می‌کردند، که پیامبر با این نواسه اش چه می‌کند، در رابطه با حسن<sup>(ع)</sup> این کار را نمی‌کرد، حسین<sup>(ع)</sup> را که گیر می‌آورد، می‌گرفت روی پاهایش می‌خواباند، پراهنش را بالا میزد، قلب حسین<sup>(ع)</sup> را بوسه می‌کرد، سینه‌اش را بوسه می‌کرد، [گریه‌های شدید مردم].

مردم نگاه می‌کردند، که پیامبر چه می‌کند، حسین<sup>(ع)</sup> یک طفل است، حالا طفل دو ساله، سه ساله، کوچک یا بزرگ، نگاه می‌کرد به حسین ابن‌علی<sup>(ع)</sup> اشکش جاری می‌شد، مردم متوجه شدند که حسین<sup>(ع)</sup> جایگاه بسیار رفیع و عظیم در دل پیغمبر(ص) دارد، و سخت پیامبر حسین<sup>(ع)</sup> را دوست دارد، در خانه‌ای علی هم که می‌آمد، جلو فاطمه الزهرا مادرش، حسین<sup>(ع)</sup> را از گهواره می‌گرفت، لب‌های حسین<sup>(ع)</sup> را بوسه می‌کرد، بوسه می‌کرد، بوسه می‌کرد، بعد گلوی



حسین (ع) را بوسه می‌کرد، بعد سینه آقا را بوسه می‌کرد، قلبش را بوسه می‌کرد، پاهای آقا را بوسه می‌کرد، پیشانی آقا را بوسه می‌کرد. [گریه حضار].

زهرای اطهر سوال می‌کرد، یا رسول‌الله! این پسر چه دارد؟! که این قدر محبت می‌کنی؟! نگفت، ولی بعضی چیزها را هم گفت، او هم علاقه‌اش زیاد شد، بخاطر تأسی از پیامبر اکرم او هم پیشانی حسین (ع) را بوسه می‌کرد، گلوی او را بوسه می‌کرد، همان کار را که پیامبر میکرد، زهرا هم می‌کرد، علی هم همان کار را می‌کرد، حتی زهرای اطهر وصیت کرد به خترش زینب کبرا.

- فرمود: دخترم! آن لحظه‌یی که برادرت حسین (ع) پراهن کهنه طلبید، سلام مرا به حسین (ع) برسان و از طرف من زیر گلوی او را بوسه کن. [گریه حضار]

یاد زینب رفته بود، در عاشورا یاد زینب آمد، لحظه به لحظه حسین (ع) را اذیت می‌کرد، حسین (ع) از خیمه‌گاه دور می‌شد، صدا می‌کرد، «یابن الزهرا مهلاً مهلاً»، پسر فاطمه! آهسته برو، چرا؟! به یاد وصیت مادرم زهرا افتادم.

- مادرم چه گفته است؟

- فرمود: مادرم گفته بود، پیشانی حسین<sup>(ع)</sup> را از سوی مادرش بوسه کن، پیشانی حسین<sup>(ع)</sup> را از سوی زهرا بوسه می‌کرد، بعد حسین<sup>(ع)</sup> حرکت می‌کرد. [گریه حضار]

واقعاً صحنه‌ای سختی بود، لحظه‌ایی که دشمن هم به حال حسین<sup>(ع)</sup> گریه می‌کرد، دشمن می‌گوید: آن لحظه ما هم به حال غربت حسین<sup>(ع)</sup> گریه کردیم، حسین<sup>(ع)</sup> چند قدم از خیمه‌ها جدا می‌شد، خواهرش او را بر می‌گرداند، باز چند قدم می‌آمد باز خواهرش او را بر می‌گرداند، چندین بار حسین<sup>(ع)</sup> را برگرداند، زیرگویی حسین<sup>(ع)</sup> را از سوی زهرا<sup>(س)</sup> بوسه کرد، از سوی علی<sup>(ع)</sup> بوسه کرد. [ضجه‌های مردم]

### بوسه‌ی خواهر

یک چیز در پایان عرض کنم: هنگام زوال آفتاب و ظهر است، خواهران و برادران!! جایی را که زینب<sup>(س)</sup> بوسه کرد، نه زهرا<sup>(س)</sup> بوسه کرده بود، نه علی<sup>(ع)</sup> بوسه کرده بود، نه رسول‌خدا بوسه کرده بود، [گریه حضار]

رسول‌خدا فقط سر و سینه و حنجره را بوسه کرده بود، اما رگهای بریده را زینب بوسه کرد، آن لحظه که دید برادرش سر در بدن ندارد، بدن تکه‌تکه و پاره‌پاره، لب‌ها را پائین آورد، گذاشت به رگهای بریده آقا، صدا کرد برادرم حسین!!

نیابد خواهرت یک بوسه گاهی در لبان تو

ازین رو حنجر ببریده است بوسیدم و رفتم

صدا کرد، یا رسول‌الله! هذا حُسينک المرمّل بالدماء. [ضجه‌های  
مردم]

این کشته‌ی فتاده به هامون حسین تُست این صید دست و پا زده در خون حسین تُست

این ماهی فتاده به بحر خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تُست

السلام علیک یا ابا عبدالله وعلی الارواح التي حلت بفنائک

دعا و آمین

\*\*\*



---

## جلسه دوم

---

لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم، أفوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين، خالق السموات و الارضين، باعث الانبياء والمرسلين، الصلاة و السلام على النبي الاعظم، فخر العرب و العجم، سيدنا و نبيتنا و مولانا ابي القاسم المصطفى محمد<sup>(ص)</sup> [صلوات حزار] و على اهل بيته، الطيبين الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقية الله فى الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا.

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن  
الرحيم.

قال الله تعالى في كتابه و قوله الحق:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ  
وَالْأَصَالِ﴾<sup>۱</sup>

خداوند همه ما را پاسدار نعمت‌هایش، متعظ به موعظه‌هایش و  
مطیع به حجج که مفروض الطاعه هستند، بفرماید. [آمین حصار]  
آیهی مبارکه که عنوان شده است، در رابطه با مقام و جایگاه  
اهلبیت عصمت و طهارت(ع) است، عرض بنده این است، که می‌خواهیم،  
جایگاه رفیع اهلبیت عصمت و طهارت(ع) را در قرآن عظیم الشان، این  
کلمات نورانی روشن کنیم، تا این زحمات که در طول تاریخ در این  
مسیر کشیده‌ایم، التزام و تعهد که در این راه داریم و نیز در آینده  
می‌خواهیم همچنان متعهد و ملتزم باشیم و از این راه به بی‌راهه نرویم،  
مقداری شارژ و تقویت شویم و ایمان قلوب مان بار جدیدی بگیرد.

## نیاز اصلی جامعه بشری

خواستم مرورکنم، آیاتِ که بیانگر جایگاه والا و رفیع اهل‌بیت عصمت و طهارت (ع) است، عرض کردم هدف از تأسیس این بناء و ایجاد مدرسه مبارکه‌ی دارالمعارف اهل‌بیت (ع) این است، که به بیانات اهل‌بیت عصمت و طهارت (ع) برسیم، بشنویم و به گوش دل بگیریم، و مورد عمل قرار دهیم و از اهل‌بیتِ که با تأسف بشریت به آن پشت کرده‌اند، ما به آن رو کنیم، بیشتر به این چشمه شستشو داده شویم، و ناب و زلال گردیم، نیازی اصلی جامعه بشری هم همین است، که به این دو ثقل الله اصغر و ثقل الله اکبر، تمسک بجوییم، هم به کتاب خدا و هم به اهل‌بیت (ع) که مترجمان و مفسرانِ کتاب خدا هستند.

آیه نور را از سوره مبارکه نور ترجمه کردم، امروز هم می‌خواهم، مقداری توضیحات عرض کنم و از همه التماس دعا دارم، آغاز آیه نور این بود، ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی: خداوند نور آسمان‌ها و زمین است، در واقع اینجا از باب تشبیه یا تقریب است.

یعنی: ﴿اللَّهُ كُنُورِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، خداوند مثل نور آسمان‌ها و زمین است، چون خدا خودش نور نیست، او ذات واحدِ احدِ بی‌مثال است، ﴿وَلَا تَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾، برای خدا مثال نزنید، چون مثالی که

می‌زنید، یا از ممکنات است و یا از معقولات، که آن هم در زمرهٔ ممکنات است.

خدا نه از ممکنات است و نه از معقولات، او ذاتی است واجب، واجب‌الوجود لِنفسه، هیچ‌گونه تمثیلی و تشبیهی برای خدا درست نیست، یعنی خدا را نمی‌شود، به هیچ چیزی تشبیه کرد، اما اگر خدا خودش، از باب تقریب ذهن تشبیه کند، نه ذات خودش را، بلکه رحمتش را، لطفش را، به چیزی مانعی نیست.

این نکته را که عرض می‌کنم، در تفسیر المیزان نیست، در نمونه هم نیست، در مجمع البیان هم نیست، یک تفسیری در یک گوشه‌ی کتابخانه پیدا کردم، بنام «کنز الانوار» این نکته را آنجا یافتم، بسیار چیزی جالبی است.

### تشبیه به نور

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، خدا، رحمتِ خودش را تشبیه کرده

است به نور آسمان‌ها و زمین، تشبیه از ناحیه‌ی خودش ایراد و اشکالی ندارد، یعنی ما حق نداریم خدا را به چیزی شبیه بسازیم، ولی اگر خود خدا، برای بندگانش از باب تقریب ذهن، تشبیه‌ی به کار ببرد، از آن ناحیه اشکالی وارد نیست، خواستم از این نکته نگذرم، نکته‌ی بسیار ظریفی است و عرایضی که می‌کنم دقت داشته باشید، زیرا تفاسیری که در دست و اختیارم است همه را می‌گردم، اینطور نیست که بدون



آمادگی بیایم و چیزی برای شما برای عرض کردن نداشته باشیم، این نکته فقط در کنزالانوار به نظرم رسید، چیزی بسیار جالب بود، و در ذهنم سوالی بود، که چطور در اینجا از مثال استفاده شده که بحمدالله حل شد.

حالا اینطور عرض می‌کنم، اگر بناء باشد، خدا تشبیه بشود، تشبیه خدا به نور، زیباترین و لطیف‌ترین تشبیه است، یعنی: اگر چنانچه روا باشد برای ما که تشبیه‌ی بکار ببریم، این زیباترین تشبیه است در جهان ممکنات، زیرا: عنصر زیباتر و لطیف‌تر و مفیدتر از نور نداریم.

نور چیست؟! عنصر بسیار لطیف، بسیار زیبا که ظاهر لافسه و مظهر لغیره، خودش ظاهر است و چیزهای دیگر را هم ظاهر می‌کند، خودش آشکار است و چیزهای دیگر را هم آشکار می‌کند.

### **حرکت و گرما**

اگر نور نباشد، در تاریکی محض حرکتی دیده نمی‌شود، هر چه حرکت در دنیا وجود دارد، در جهان انسان، در جهان حیوان، در جهان نبات، چه حرکت‌های خاکی، چه حرکت‌های نباتی، چه حرکت‌های انسانی و حیوانی، تمامش معلول نور است.

نور نباشد، گرما نیست، گرما نباشد، حرکت نیست، هر چه جمع و جوش و حرکت است در عالم وجود، که زیبایی عالم وجود، و عالم

ممکنات از برکت این حرکت‌ها و جمع جوش‌ها است، که اگر حرکتی نباشد، هر چیز مثل سنگی در جای خودش خواهد بود، دیگر جهان زیبا نیست و این حرکت‌ها را در هر جایی که مشاهده می‌کنید، جنبش‌ها، حرکت‌ها، تب و تلاش‌ها، تماش از گرمایی است، جسمی که گرما ندارد سرد است، یخ زده است، حرکت در آن نیست، منبع گرمایی و حرکت، آفتاب است، چون نور دارد.

### رویش و بهداشت

از طرف دیگر گرما و حرکت که نباشد، رویش هم در جهان نیست، گیاهی نخواهد روید، رشد هم در جهان نیست، هیچ بچه‌ی حیوانی رشد نخواهد کرد، بچه‌ی انسانی رشد و تکامل نخواهد کرد، تکامل که نبود، ثمردهی نیست، نتیجه نیست، همه‌اش معلول نور است. نور را حذف کنیم، جهان می‌شود قبرستان، یخ بندان، یک جایی که در او هیچ زیبایی وجود ندارد.

از طرف دیگر نور از بین برنده‌ی تمامی میکروب‌های مضر در عالم است، خیلی از میکروب‌ها توان دیدن نور را ندارد، نور است که تصفیه می‌کند، تجزیه و پاک می‌کند عالم موجودات را، واقعاً اگر نور نباشد، این باکتری‌ها به فعالیت آغاز نمی‌تواند، باکتری‌ها نباشد مرده‌های انسان و مرده‌های حیوان و مرده‌های گیاه و امثال اینها، دنیا را تبدیل به آشغال‌دانی و قبرستان مواد خواهد کرد، این آفتاب و نور است، که تصفیه می‌کند، تجزیه می‌کند، بهداشت جهانی را ایجاد می‌کند، و

میکروب‌های مضر را از جهان بر طرف می‌کند و مضرات این عالم را از این موجودات بسیار زیبا و ظریف بدور می‌سازد. نور نباشد، سفر و مسافرتی نیست، نور آفتاب یا نور مهتاب یا نور متخذ از اینها، بهر حال، فایده‌های نور بسیار زیاد است.

### عالم رنگ‌ها

اگر نور را از جهان حذف کنیم، رنگی در عالم وجود نخواهد داشت، این رنگ‌ها زیبایی جهان است، گل‌های رنگارنگ، گیاهان رنگارنگ، انسان‌های رنگارنگ، کوه‌های رنگارنگ، یکی از زیبایی‌های جهان طبیعت رنگ است.

نور نباشد، رنگی وجود ندارد، رنگ همان انعکاسات نور است، اشعه‌های نوری، رنگ را بوجود می‌آورد، رنگ وجود واقعی ندارد، در بیرون صاحب کتله و حجم و وزن و امثال اینها نیست، رنگ موجودات واقعی نیستند، موجوداتی هستند که در واقع انعکاسات نور است، رنگ از اشعه‌های نوری و از انعکاس و انکسار نور ایجاد می‌شود، بهر حال، عالم رنگ‌ها معلول وجود نور است، نور نباشد دیگر رنگ‌ها نیست، زیبایی‌ها نیست، گرما نیست، تحرک نیست، پویایی نیست.

### مبداء انرژی‌ها

نور نباشد انرژی نیست، چون انرژی از حرارت ایجاد می‌شود، از حرکت ایجاد می‌شود، انرژی‌های حرکی داریم، انرژی‌های نوری داریم،

مبداء انرژی‌ها یا حرکت است یا نور، نور که نبود حرارت نیست، حرکت نیست، حرکت و حرارت که نبود، انرژی نیست، انرژی که نبود، توربین‌ها از کار می‌افتند، هواپیماها از کار می‌افتند، مجموع چیزهایی که انرژی می‌طلبد در عالم، از کار می‌افتند.

در واقع هر چیزی انرژی‌زا است، اگر لوبیا است، اگر نخود است، اگر گندم است، اگر میوه است، هر چیزی که مبداء‌اش آفتاب است آفتاب است، که انرژی تولید می‌کند و این مواد انرژی را در خود ذخیره می‌کند، مواد سوختی همین‌طور، این ذغال‌های سنگ که در دل کوه‌ها هستند، در واقع انرژی آفتاب را می‌گیرند، در خود ذخیره می‌کنند، یعنی ذغال سنگ موادی است که ذخیره می‌کند انرژی‌ها را، بالاخره آن را آتش می‌کنیم، آن انرژی و آن حرارت را پس می‌گیریم.

بهرحال، هر چه در دنیا، مبداء انرژی است، منبع قدرت است، منبع تولید حرارت است، مبداء‌اش نور است، نور آفتاب نباشد نه ذغال سنگی است، نه گندمی است، نه لوبیا نخودی است، نه گیاهی است، همه چیز، واقعاً صفر می‌شود!

### نور و فرسایش

نور در عین حالیکه این همه فایده‌ها را دارد، یک سری ضررها را هم دارد، ضررهایش این است؛ که نور بالاخره فرسایشگر است، بالاخره ما را پیر می‌کند، نوها که کهنه می‌شود بخاطر نور است. شما لباس را

در دل آفتاب بگذارید، رنگش می‌رود، کهنه می‌شود، فرسوده می‌شود، از بین می‌رود، به‌رحال، فرسایشگر است، جوان‌ها را پیر می‌کند، نواها را کهنه می‌کند، زیبایی‌ها را کم‌رنگ می‌کند، این مسائل هم است.

اما در روزگار آخرت، ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾، آنجا شمس نیست، وقتی نبود نورش هم نیست، آنجا به نور رب، روشن است، در آخرتی که آنجا پیری نیست، فرسایش نیست، کهنه گی نیست، ناتوانی نیست، مرض نیست، علل نیست، اسقام نیست، چون به نور رب، روشن است، نه به نور شمس، چون شمسی نیست، ضرری نیست، نور رب غیر از این نور است. این نور خودش یک عنصر است، خودش در جهان ماده و انرژی قابل محاسبه است.

به هرحال، چون باب، باب تشبیه است، خدا رحمتش را، فیضش را، قرآنش را، پیغمبرش را، اوصیاً پیغمبرش را، تشبیه کرده است به نور آسمان‌ها و زمین، به چراغ آسمان‌ها و زمین، اینکه گفتم زیبا است، سرعت بسیار فوق‌العاده دارد، یعنی در یک ثانیه سه صد هزار کیلومتر را طی می‌کند، یعنی در یک ثانیه می‌تواند هفت بار دور زمین را دور بزند، به شکل موج هم حرکت می‌کند، امواج صوتی را، دنیای امروز تبدیل می‌کند به امواج نوری، از همین جاست که اخبار امریکا را در یک لحظه می‌شنویم، بدون اینکه تأخیری پیش بیاید، اندازه‌گیری

امواج نوری و امواج صوتی به وسایل هستند، که آنها را فریکانس یا فریکونسی می‌گوئیم.

### اندازه‌گیری نور

هر چیزی را توسط چیزی اندازه‌گیری می‌کنند، نور را به فریکونسی یا واحد ترکیبی اندازه‌گیری می‌کنند، متر را که کوچک و تجزیه کنیم، می‌رسیم به این واحد ترکیبی که نور را به آن اندازه‌گیری می‌کند، یک متر صد سانتی‌متر است، یک سانتی‌متر، ده ملی‌متر است، یک ملی‌متر، هزار میکرون است، یک میکرون، هزار ملی‌میکرون است، یک ملی‌میکرون، هزار انگسترون است، انگسترون واحد اندازه‌گیری نور است، امواج قرمز چهارصد انگسترون طول دارد ارتفاعش را نمی‌دانم.

فریکونسی یا فریکانس، مساوی سین بر لمدا است،  $f=c/\lambda$ ، سین (C) سرعت نور در ثانیه است، لمدا ( $\lambda$ ) شدت اهتزاز نور در ثانیه است، که می‌گویند، امپلتوت موج، سرعت مساوی فاصله تقسیم بر زمان است، سرعت هم خودش واحد ترکیبی است.

به هر حال، اگر این نور نباشد، صدای رادیوها را نمی‌شنویم، از برکت نور است که امواج صوتی تبدیل می‌شود به امواج نوری، ما از برکت امواج نوری اخبار رادیوها را استماع می‌کنیم، اخبار تلویزیون‌ها را

استماع می‌کنیم، و تأخیری نیست، خداوند نور آسمان‌ها و زمین است.

﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾.

عرض کردم، تفاسیر گوناگون است، تفاسیر عقلی، تفاسیر عرفانی، تفاسیر ادبی، اما تفسیری که ما دنبال آن هستیم، و راه نجات در آن است، تفسیری است روایی، که اهل‌بیت (ع) او را تفسیر کند، یعنی قرآن را ما از طریق اهل‌بیت (ع) می‌گیریم، این طریق بسیار طریق مطمئن است، تا از طریق عقلا، تا از طریق حکما، تا از طریق فلاسفه، تا از طریق صوفیست‌ها، از طریق کی و کی، ما می‌خواهیم قرآن را از طریق اهل‌بیت (ع) بگیریم، طریق اهل‌بیت (ع) بسیار طریق مطمئن است، آن راه که خود خدا گفته، که قرآن را از طریق پیغمبر بگیرید، از طریق وصی او بگیرید، نه از طریق این و آن.

### تفسیر عقلی

تفسیر عقلی را هم عرض می‌کنم، بعضی‌ها این طور گفته‌اند، که: نوری که اینجا آمده، منظور نور "وجود" است، موجودات از وجود بهره‌مند است، این نور است، چراغ، چراغ که زجاجه هم دارد، مشکات آن، بدن انسان‌ها است، این نور، نور وجود است که در کالبد موجودات دمیده، انسان‌ها موجود است، حیوانات موجود است، گیاهان موجود است، خاک و آب موجود است، وجود چراغی است در کالبد موجودات.

بعضی تفسیر کرده‌اند، که: منظور از این نور "نور عقل"، عقل است در کالبد انسان‌ها، در درون آدم خداوند چراغ عقل را روشن کرده است، چراغ اندیشه را، چراغ فکر را، آن نور در درون ماست، یعنی عقل در درون ماست و ما هستیم آن مشکات، چراغ عقل در درون ما که مشکات است قرار گرفته.

این تفسیرات عقلی است، اگر این تفسیرات را بپذیریم، ما می‌شویم احدی از مصادیق، منتها مصادیق ادنی، نه مصادیق اعلی، اگر اینطور شود، فرقی بین ما و بین یک حیوان نیست، همه از نعمت وجود بهره‌منداند، یک گوساله هم وجود دارد، ما هم وجود داریم، او وجود حیوانی، ما وجود انسانی، یک گیاه هم وجود دارد، وجود نباتی، یک سنگ هم وجود دارد، وجود حجری.

خیلی خوب! عقل که مفسر شد، فرق بین آقا حسین ابن علی<sup>(ع)</sup> و شمر بن ذی الجوشن (لعنت‌الله) نیست، هر دو عقل دارد، خدا هر دو را آفریده، عاقل آفریده، اینطور نیست، که شمر را عاری از عقل خلق کرده باشد، حسین<sup>(ع)</sup> را عاقل آفریده باشد، انسان را عاقل آفریده، و اینطور نیست که مثلاً سیستم خون شمر کار نکند، سیستم خون امام حسین<sup>(ع)</sup> کار کند، اینطور نیست که جهاز تنفسی عبیدالله کار نکند، جهاز تنفسی ابوالفضل‌العباس<sup>(ع)</sup> کار کند، خداوند وجود را مساویانه، به همه‌ی موجودات افاضه کرده، به همه وجود داده، از لحاظ وجود افاضه فیض کرده، بدون تفاوت. یعنی افاضه‌ی وجود، برای هر وجودی که



ممکن‌الوجود است مساوی است، هیچ تغییری در سیستم خون امام حسین (ع) و شمر وجود ندارد، توجه کردید!!

اگر از نور، منظور عقل و وجود باشد، همه‌ی انسان‌ها موجود عاقل‌اند، فرق بین این و آن نیست، البته برخی مفسرین که غرض و مرض نداشته، برخی که غرض و مرض دارند، سعی می‌کنند که این فضیلت را از خانه‌ی اهلبیت (ع) ببرد به جای دیگر، یا اصلاً تقسیم کنند این فضیلت را، یعنی سعی می‌کنند، که فرق بین خانه‌ی اهلبیت (ع) و دیگران نباشد، فرقی بین علی (ع) و دیگران نباشد، چون همه موجود است، علی (ع) هم موجود است، فرق بین این و آن نیست.

می‌خواهند مساوی کنند، مسطح کنند همه‌گان را، در حالیکه صفات که در این نور ذکر شده است، که می‌فرماید: این چراغ در خانه است که خداوند اذن داده، او بلند باشد، مرتفع باشد، نه هر خانه‌ی، که در این خانه، مردانی هستند که چنین و چنان اوصاف دارند، نمیشود، که ما همه را یکسان بدانیم تا هر که موجود است شامل این آیه است، یا هر که انسان است، عاقل است، شامل این آیه است.

### نور در آیه

این نور، نوری است، که مشکات، مصباح و زجاجه در آن مطرح است، او از شجره‌ی مبارکه زیتونه است، که نه شرقیه است، نه غربیه،

خالص شده، ناب شده، که حتی اگر آتش به آن تماس نگیرد، شعله‌ور می‌شود، نور علی نور است.

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ

وَالْأَصَالِ﴾

این چراغ در یک خانه‌ی است، که خدا خواسته رفیع باشد و در آن خانه ذکر خدا می‌شود، تسبیح خدا می‌شود، صبحگاهان و شب گاهان.

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾

مردانی در آن خانه‌هایند، که آنها را تجارت و معامله از یاد خدا غافل نمی‌کند، شما چه تفسیر می‌کنید؟! یعنی کل خانه‌ها همین طور هستند؟! هر که موجود است، خانه‌اش همین طور است؟! یا هر که بنام آدم است، همین طور هستند؟! در هر خانه صبح و شام ذکر خدا میشود؟! در برخی خانه‌ها، از صبح تا شام شراب خورده می‌شود، آنها هم شامل این آیه می‌شوند؟! در برخی خانه‌ها از اول زندگی تا آخر زندگی نام خدا برده نمی‌شود، آدم وقتی برخی تفاسیر را می‌بیند، آدم را آتش می‌گیرد، آخر هم که گیر می‌کنند، می‌گویند: منظور از این خانه‌ها "مساجد" اند.

خیلی خوب! ما قبول داریم که مساجد بیت خدا هستند، آنجا ذکر خدا می‌شود، ولی این را هم باید دقت کنیم، مساجدی که آدم داخلش نباشد، ارزش خود را از دست خواهد داد، گِل و سنگ باقی خواهند ماند، باز هم مسجد تا مسجد، مسجد که در یک کوچه یا بازار است بیت الله هستند، چون مسجد است، احترام دارند، آیا شامل این آیه میشود؟! ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾، مساجد بیوت الله هستند، خانه‌های خدا هستند، قبول داریم، احترام دارند، تنجیس مساجد حرام، تطهیر مساجد واجب، احکام خود را دارند، اما منظور این آیه، مساجد نیست، در خانه‌ی که در او مردانی هستند، چنین هستند و چنان هستند، به‌رحال، اشاراتی کردم.

### طریق اهل‌البیت (ع)

اما عرض ما این است، ما می‌خواهیم، معارف الهی را، یعنی آیات قرآنی را، احکام الهی را، شرایع آسمانی را، هر چه در قرآن عظیم الشان است، از اول تا آخر، همه را از طریق اهلبیت (ع) بگیریم، و این راه نجات است، نه از طرق دیگر، گرفتن معارف الهی از طریق معارف اهلبیت (ع) برای استغنای معارف بشری چیزی ضروری است، این معارف است که دست علوم بشری را، دست علوم انسانی را می‌گیرد، ما مخالف علوم انسانی نیستیم، مخالف ارتقای بشر نیستیم، مخالف زحماتی که بشر کشیده است نیستیم، ولی این را کافی نمی‌دانیم، باید علوم بشری، علوم انسانی، علمی که در دانشگاه‌ها هستند، بشر زحمت

کشیده‌اند، علوم آزمایشگاهی، علوم تجربی، رشته‌های مختلف علوم، که دست آورد بشراند، اینها کافی نیست، باید علوم قرآنی از طریق اهلبیت<sup>(ع)</sup>، دست این علوم را بگیرد.

ببینید! اهلبیت<sup>(ع)</sup> چقدر زیبا تفسیر می‌کند آیات را که آن را عالم هم می‌فهمد، جاهل هم می‌فهمد، در آن شبهه‌یی هم باقی نمی‌ماند، اشکالی هم نیست، تردیدی هم نیست، صاف و روان، و خدا برای کتابش، برای قرآنش مفسری انتخاب کرده، معرفی کرده، مترجم معرفی کرده، این کتاب را از طریق پیغمبر اخذ کنید، از طریق دیگران نه، پیامبر هم برای حفظ این قرآن، برای ترجمه این قرآن، کسانی را معرفی کرده، مشخص نام برده، فلانی، فلانی، برای دیگران چنین مسئله‌ی نیست.

### عقل کافی نیست

ما مخالف عقل نیستیم، مخالف دست آورد بشر نیستیم، اما اینها را کافی نمی‌دانیم، عقل که بخواهد مستغنی شود از شرع، بدرد ما نخواهد خورد، عقل که بخواهد اعلام استقلال کند که فقط من هستم، هیچ کسی دیگر نیست، این عقل را ما کار نداریم، عقلی که اعلام کند که ما از شرع مستغنی هستیم، نیازی به شرع نداریم، خداحافظ شرع، این عقل بدرد بشر نمی‌خورد.

امروزه این شعار داده می‌شود، شعار عقلانیت، شعار خردگرایی، معنی‌اش این است، که ما عاقل هستیم، عقل ما، ما را کافی است، ما نیازی به شرع نداریم، معنی‌اش این است، ما نیازی به پیغمبر، به چیزی که پیغمبر آورده، نداریم، نیازی به شریعت نداریم، معنی‌اش این است، عقل را مطرح می‌کند، تبلیغ می‌کند، ترویج می‌کند، هی ما عقل‌گرا هستیم، خرد مهم است، ما خردمند هستیم، یعنی ما کافی می‌دانیم ارشادات عقل را، نیازی به ارشادات شرعی نداریم، این کار درست نیست.

در حالیکه ما می‌گوییم: ما کار نامه‌های عقلی را کافی نمی‌دانیم، تا جایی که عقل توان دارد، بلی، جایی که توان ندارد، نیازمند شرع هستیم، اهلبیت (ع) وقتی تفسیر می‌کند، چون اهل کار است، چون اهل مطلب است، به دل می‌چسپد می‌خواهم فقط، یکی، دو، حدیث متنش را از آنجایی که ارتباط به بحث ما دارد، آنرا از خود حدیث می‌خوانم، که واقعاً قبول کنید، و بپذیرید و دل تان گرم شود، که ما می‌خواهیم، قرآن را از طریق اهلبیت (ع) بگیریم، نه از طریق دیگران، صلوات ختم بفرمائید. [صلوات حضار]

### تفسیر امام پنجم (ع)

یک حدیث در جلد دوم، صفحه ۱۳۴ تفسیر البرهان بحرانی بشماره پنج از امام محمد باقر (ع) است، از امام پرسید، که در رابطه با آیه نور چه می‌فرمائید؟! امام محمد باقر (ع) فرمودند:

«المشکوة نور العلم»، مشکات نور علم است.

«فی صدر محمد(ص)»، در سینه‌ی پیغمبر(ص).

«الزجاجة صدر علی(ع)»، زجاجة سینه‌ی علی(ع) است.

«نورُ علی نور، اماماً مؤیداً بنور العلم و الحکمة»

نورُ علی نور، که در آیه است امامی است که مؤید باشد، به نور علم و حکمت.

«فی اثر امام من آلِ محمد(ص)»

در تمام ائمه آلِ محمد(ص) اند، ائمه را معرفی خواستید، معرفی میکنیم.

«و ذالک من لدن آدم الی ان تقوم الساعة».

این مسئله جاری است از زمان آدم تا قیامت.

«فهؤلاء اوصیاء».

این دسته و جماعت اوصیاء پیغمبر(ص) اند، این امامان که مؤیداند به نور علم و نور حکمت، اینها اوصیای پیغمبراند.

«الذین جعلهم الله عزو جل خلفاء فی الارض».

این اوصیاء که خداوند اینها را خلفای زمین قرار داده است.

«و حجج علی خلقه».

این ائمه حجّت‌های خدا بر خلق خداست.

«لاتخلوالارض فی کل عصر من واحد منهم».

هیچ زمانی از حجّت خدا خالی نیست، حالا هم اگر آن حجّت حق پشت پرده‌ی غیبت نباشد، بساخت الارض، زمین فرو می‌رود، کسیکه حمله‌ی قرآن است، مفسر قرآن است، اینطور آیات را تفسیر می‌کند، تفسیری که با تمام ذیل آیه می‌سازد.

### تفسیر امام ششم (ع)

روایتی هم از امام صادق (ع) است، در همان جلد دوم، صفحه ۱۳۴ تفسیر البرهان بحرانی بشماره چهار که اینطور می‌فرماید:

«ان المشکوة قلب محمد (ص)».

مشکات سینه و قلب پیغمبر است، چراغ‌دانی که نور خدا در آن تابیده آن قلب است، نه هر قلبی، بعضی قلب‌ها اصلاً تاریک و سخت است، کالحجاره.

«والمصباح فيه العلم».

مصباح یعنی چراغ، که آن چراغ نور علم است.

«الزجاجة قلب علی او نفسه».

زجاجه یا قلب علی است، یا خود علی.

احادیث دیگری هم داریم، که حالا اگر بخواهم عرض کنم، مفصل و طولانی می‌شود، اما باید بگویم که عبارات قرآن مال ماست، ما عباراتش را می‌بینیم، زیر و زبرش را می‌بینیم، اما اشارات قرآن مال ما نیست، رموز قرآن مال ما نیست، محتوای قرآن مال ما نیست، خیلی بتوانیم از الفاظش سر در بیاوریم، ترجمه‌اش را یاد بگیریم، اما رموز قرآن، اشارات قرآن، لطایف قرآن و متون قرآن مال اهل‌بیت عصمت و طهارت<sup>(ع)</sup> است، اما در پناه انس با آیات و تأمل در آن می‌توان گفت: خدایی که نور آسمان‌ها و زمین است، نوری که محفظه دارد، نوری که محفظه نباشد، خاموش می‌شود، باد که آمد چراغ خاموش می‌شود، زجاجه محفظه است.

### ستون نگهبانی

فرمودند: مشکات قلب پیغمبر<sup>(ص)</sup> است، زجاجه‌اش علی<sup>(ع)</sup> است، علی<sup>(ع)</sup> بود که حفظ کرد پیغمبر را، علی<sup>(ع)</sup> بود که هم جان پیغمبر را حفظ کرد، هم مکتب او را حفظ کرد و هم گفته‌های او را حفظ کرد،



واقعاً وقف بود، کسانیکه مسجد مدینه رفته‌اند، ستون‌ها را که آدم می‌شمارد هر کدام بمناسبتی نام‌گذاری شده، مثلاً ستون ابولبابه، ستون فلان و فلان از جمله نوشته است، "استوانة الحرس"، یعنی ستون نگهبانی و حراست، در کنار این ستون حضرت علی (ع) ایستاده می‌شد، مواظب جان پیغمبر بود، که کسی پیغمبر را آسیب نرساند، می‌گوید: ستون نگهبانی، یعنی شب و روز محافظ جان پیغمبر بود.

در جنگ أحد، شما در تاریخ خوانده‌اید که علی ابن ابی‌طالب (ع) چقدر حفظ کرد جان پیغمبر را، کمی دور می‌شد، بر می‌گشت، که به پیغمبر خدا آسیب نرسد، هشتاد و چند ضربت به علی رسید، بدنش تکه‌تکه و غرق خون بود، شانزده ضربتش خیلی عمیق بود، چهار ضربتش، ضربتی بود که علی (ع) از اسب به زمین افتاد، به رسول خدا فرمودند: یا رسول الله! چهار بار شمشیر به من اصابت کرد که از اسب افتادم، شخصی نورانی از زیر بغلم می‌گرفت، یا علی! برخیز که پیغمبر تنها است، نفهمیدم کی بود؟! پیغمبر (ص) فرمودند: برادرم جبرئیل بود، که تو را یاری می‌داد.

حضرتش در جنگ احد در سه ناحیه می‌جنگید یکی در مقابل هجوم مشرکان دیگری، در جلوگیری از فرار نامردان و سومی برای حفظ وجود نازنین پیامبر تا این شمع خاموش نشود، لذا می‌رفت و بر

می‌گشت، حمله می‌کرد و بر می‌گشت، با تمام حواس مواظب بود که محور حفظ شود.

عثمان می‌گوید: هیچگاه از علی(ع) نترسیده بودم مگر آنجا که علی(ع) با شمشیر خون چکان و چشمان چون کاسه خون که از غضب بر افروخته شده بود و صدا می‌کرد کجا فرار می‌کنید در حالیکه پیامبر را تنها گذاشته‌اید.

امام صادق(ع) می‌فرماید: مشکات قلب پیغمبر است و زجاجه علی(ع)، همان طور که شعله‌ی چراغ را محفظه و شیشه نگه‌میدارد، که این چراغ خاموش نشود، وجود پیغمبر(ص) را علی مرتضی(ع) حفظ کرد، که این چراغ وجود خاموش نشود، مشکلی نیست اگر پیشانیش شکسته، اگر دندان‌ش شکسته، حداقل آسیبی دیگر به وجود او نرسد.  
[گریه حزار]

### حفظ دین

هم در رابطه با دینش، آن طور که علی(ع) حافظ دین پیغمبر است، حافظ گفته‌های او است، هیچ کس دیگر حافظ این نور نیست، بلی! دین نور، بر حق است، که انشاءالله روزهای بعد در این رابطه صحبت خواهیم کرد، کسی که از بین اصحاب رسول‌الله وقف بود برای نگرهبانی حضرت رسول گرامی اسلام(ص) فقط علی(ع) بود، دیگران این چنین فداکاری نمی‌کردند، هم برای دین او، هم برای گفته‌های او.

- یک روز خانمش فرمود: «اشتملت شملة الجنین»، مثل جنین خودت را پیچانده‌ای، «وقعدت حجرة الضنین»، و مثل آدم‌های متهم به خانه نشسته‌ای، در همان لحظه هنگام ظهر بوده و صدای اذان بلند بود.

- فرمود: یا زهرا! آیا راضی هستی که این صدا خاموش شود؟! که دیگر صدای اشهد انّ محمداً رسول الله، نشنوی؟! معنی‌اش این بود، که ای زهرا! سکوت کردم بخاطری که نام پدرت خاموش نشود، منافقان اگر به آیین پیامبر احترام قائل نیستند، حداقل این قدر احترام قائل‌اند که در اذان نامش را ببرند، در اقامه نامش را ببرند، همین قدر هم کافی است، دختر پیغمبر سیلی بخورد، اما نام پیغمبر زنده باشد. [گریه حضار]

### مظلوم تاریخ

علی (ع) به عنوان یک مظلوم در خانه بماند، زهرا مطلب را گرفت، آرام شد، دیگر اعتراضی نکرد، یعنی: اگر من سکوت کردم بخاطر احترام دین پیغمبر بود، خواستم دین او حفظ شود، آرمان او محفوظ بماند، نام او در جهان زنده و جاویدان بماند، بعد از این جمله در هیچ جا که کتاب‌ها را جستجو کردم، از زهرا (س) اعتراضی متوجه علی (ع) نیست، هیچ اعتراضی، فقط همان لحظه اعتراضی کرده بود که فوراً

درد بود، مطلب را زهرا(س) گرفت، که سکوت علی(ع) معنی‌یی دارد، یعنی خودش را فدای پیغمبر کرد، او زجاجه است.

﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾

زجاجه‌یی که بسیار شفاف مثل ستاره درخشنده است.

﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾

این کسیکه نه پیش بُت سجده کرده، نه به یهودیت تمایل داشته، نه به نصرانیت، کسیکه اصلاً سجده‌ی بُت پیشانی او را آلوده نکرده، علی ابن ابی‌طالب(ع) را برادران اهل سنت می‌گویند، کرم الله وجهه، معنی‌اش این است، که این پیشانی، پیش بُت سجده نکرده است، دیگران را می‌گویند: رضی الله عنه، یعنی سجده و بُت پرستی کرده، ولی خدا از گناهش گذشته، دیگر راضی شده، حالا گذشته هر چی کردی، کردی، حالا که اسلام آوردی کافی است، ولی علی ابن ابی طالب(ع)، کرم الله وجهه است، این پیشانی، پیش بُتی سجده نکرده است، چون زجاجه است.

﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾

او دیگر اشاره نمی‌خواست که تو حافظ دین من باش، خودش آمده حافظ دین پیغمبر(ص) شده اگر چه امروز بشدت مظلوم است،

خودش هم فرمود: «ظلمت بعددالحجر والمدر»، یعنی: به تعداد سنگ‌ها و ریگ‌های صحرا به من ظلم شده، زهرای اطهر<sup>(س)</sup> هم می‌دانست، که دانه‌های اشکِ علی<sup>(ع)</sup> را می‌گرفت و به بازویش می‌مالید. [گریه حضار]

- زهرا چه کار می‌کنی!؟

- از پیامبر، پدرم شنیدم، که فرمود: اشک مظلوم دوای هر دردی است، و تو مظلومی، اشکِ تو دوای بازوی من خواهد بود، [گریه شدید حضار]

- صدایش بلند شد یا فضة خذینی، فیضه بگیر زهرا را! علی هم وارد دهلیز خانه شد، نگاهش به همسرش افتاد، [گریه شدید مردم]

چشم من افتاد بر او، چشم او افتاد بر من  
او نفس میزد به سختی، من خجالت می‌کشیدم  
حق بردن و سیلی زدن و سینه شکستن

مزد زحمات شب و روز پدرم بود

زهرای عزیز! این روزها روز مصیبت فرزندت حسین<sup>(ع)</sup> است، هر جا مصیبت فرزند باشد، مادر دم در می‌نشیند، عزاداران را استقبال میکند، نمی‌دانم کجا نشسته‌ای، دم درِ مدرسه‌یی، نمی‌دانیم، دم درِ این مسجدی، نمی‌دانیم. [گریه حضار]

این حسین<sup>(ع)</sup>، حسینی است، که راضی نبودى موی سرش به دم شانه کنده شود، اما روزگاری آمد، که لب‌ها از عطش کبود شده بود، آن لحظات آمد، که یاورى برای حسین<sup>(ع)</sup> باقی نمانده بود، هر جا مصیبت فرزند باشد، مادر می‌آید، هر جا مصیبت مادر باشد فرزند می‌آید.

به دخترش زینب، فرمود: دخترم زینب! تمام حوادث مرا به حسین<sup>(ع)</sup> بگو!! اما هنگام که از تو پیراهن کهنه طلبید، زیر گلوی حسین<sup>(ع)</sup> را از طرف مادرت زهرا<sup>(س)</sup> ببوس و از سوی مادرت خداحافظی کن. [گریه طولانی مردم]

السلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائک

دعا و آمین

\*\*\*

---

## جلسه سوم

---

لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم، أفوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين، خالق السموات و الارضين، باعث الانبياء والمرسلين، الصلاة و السلام على النبي الاعظم، فخر العرب و العجم، سيدنا و نبيتنا و مولانا ابي القاسم المصطفى محمد<sup>(ص)</sup> [صلوات حزار] و على اهل بيته، الطيبين الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقية الله فى الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا.

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن  
الرحيم.

قال الله تعالى في كتابه و قوله الحق:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ

وَالْأَصَالِ﴾<sup>(۴)</sup>

امیدوارم از مکتب پُرفیض اباعبدالله الحسین<sup>(ع)</sup> بهره‌مند باشیم  
صلوات مرحمت بفرمائید. [صلوات حضار]

از بیانات عزیزان قبل از حقیر که صحبت فرمودند استفاده بردیم،  
خداوند به توفیقات همه‌گان بی‌افزاید. [آمین حضار]

صحبت که در این دو، سه روز محضر عزیزان داشتم و دارم، در  
رابطه با جایگاه اهل‌بیت عصمت و طهارت<sup>(ع)</sup> در قرآن است، اهل‌بیت که  
ما به ذیل عنایات آنان چسپیده‌ایم، به نور هدایت آنان اهتدا نموده‌ایم،  
برای بیان معارف آنان خانه‌ای بنا کرده‌ایم و تقللاً داریم که از آن خرمن  
نور لمحات و بهره‌ای از آن وجودات نازنین و وجودات قدیس برای  
جامعه ما نصیب شود و اگر بتوانم هدف مان از تأسیس این بنا و ایجاد



این پایگاه را، در این روزهای عاشورایی خدمت شما بیان کنم توفیقی عظیمی نصیب شده است.

## تأییدات قرآنی

قرآن کتابی است که هر که را مطرح کند، اگر همه‌ای عالم دست به هم بدهند که او را از چشم‌ها و انظار بیاندازد قادر نخواهد بود، اگر کسی یا کسانی را قرآن بخواند مذمت یا نفرینش کند، اگر همه‌ای جن و انس دست به هم بدهند، و بخواهند تطهیر یا تنظیفش کنند قادر نخواهند بود، بنابراین اگر تأییدات قرآنی نصیب کسی یا کسانی شود، حساب او از حساب بقیه جدا است.

شما ببینید! قرآن عظیم‌الشان انبیاء و اوصیاء را تعریف کرده است، به انبیاء نهایت احترام را قائل شده و از آنان با کمال احترام نام برده، از آدم (ع)، از نوح (ع)، از ابراهیم (ع)، از یعقوب (ع)، از یوسف (ع)، از اسحاق (ع)، از سلیمان (ع)، از داود (ع)، از عیسی (ع)، از موسی (ع)، از شیت (ع)، از جرجیس (ع)، و امثال اینها آیا می‌توانند این اسامی متبرک به تبرک قرآنی و متصف به اوصاف الهی را حذف کنند!؟

از کسانی که به بدی نام برده چون، ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّتْ﴾،  
دستان ابی‌لهب بریده باد، از ابی‌لهب قرآن مذمت کرده، از فراعنه مصر و فرعون کلان مذمت کرده، از نمرود و نمرودیان مذمت کرده، از دقیانوس و حکومتش مذمت کرده، از پی‌کنندگان ناقه صالح مذمت

کرده، یعنی دوزخیان که قرآن عظیم‌الشان از آنها به بدی نام برده، کی را قدرت، که آنها را تنزیه کند، یا بدی آنها را ببوشاند، بد قرآن قابل خوب شدن نیست و خوب قرآن قابل بد شدن.

### جوّ ناپایدار

بگذار! دنیا و عالم یکجا شوند، دست به هم بدهند تا خوب قرآن را بد جلوه دهند ممکن نیست، بد قرآن را خوب جلوه دهند ممکن نیست، بلی! یک جلوه‌ای ممکن است، ممکن است لحظه‌ای جوّی ایجاد کند، فضای خلق کند و از آن جوّ بسود جهنمیان استفاده کند، ولی آن فضا پاینده نیست، آن جوّ دایمی نیست.

بگذار! چند روزی آنها را تعریف کنند، چند روزی ابی‌لهب را بستايند، چند روزی مخالفین انبیاء را تعریف کنند و مردم آنها را احترام کنند، ولی این احترام‌ها، احترام‌های پاینده نیست.

بگذار! چند روزی در برابر خوبان قرآن و در برابر پاگان موضع بگیرند، سنگ‌اندازی کنند، پارازیت بی‌آفریند، تبلیغات سوء کنند، اذهان را مشوّش کنند، سوء ذهنیت ایجاد کند، ولی اینها ماندنی نیست، مانند کفی است که از بین خواهد رفت و سرابی است که واقعیت ندارد.

بنابراین بنده می‌خواهم این اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> که نه تنها اظهار علاقه، بلکه تمام سرمایه‌ی وجودمان را و تمام تلاش‌مان را، صرف محبت، صرف

علاقه‌مندی و صرف نشر معالم آنها کرده‌ایم، در قرآن عظیم‌الشان چه جایگاه دارند، آیه‌ی نور را که خدمت عرض کردم، جایگاه واقعی و جایگاه بس شامخ و رفیع اهل‌بیت عصمت و طهارت (ع) را بیان می‌کند، آیات را ترجمه کردم ولی برخی چهره‌های تازه که دیروز و امروز در مجلس ما تشریف آورده‌اند، لازم می‌بینم باز هم ترجمه کنم و سپس به توضیحات آن بپردازم، که این ترجمه برای کسانی که روز اول بوده، تذکیر باشد و برای کسانی که دیروز و امروز تشریف آوردند تعلیم، بتوانم در رابطه با تبیین و تشریح ابعاد تفسیری این آیات از عزیزان و برادران حداقل بهره‌ای بگیریم، به این معنی که حظّ و بهره‌ای از این گفتار نصیب آقایان و مشرف شوندگان شود.

### باز ترجمه آیات

اصل موضوع بحث اینجا بود، که:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ﴾، ولی عرض کردم آیه‌ی قبلش را تا

نخوانیم به عظمت این آیه پی نمی‌بریم، آیه قبلش این است:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، خدا نور آسمان‌ها و زمین است.

﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾، مَثَلِ نُورِ خُدا مَثَلِی یک چراغ دانی است.

﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾، چراغ دانی که چراغی در آن باشد.

﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾، این چراغ در یک محفظه‌ی شیشه‌ای قرار داشته که جلوی وزش باد و امثال اینها را بگیرد، تا این شعله خاموش نشود.

﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾، این شیشه هم شیشه‌ی بسیار پاک، صاف و زلال که موجی در او نیست، تیره‌گی در او دیده نمی‌شود، شیشه‌ای بسیار شفاف که برای پرتو افگنی این شعله مؤثر است، زیاد می‌کند انوار این شعله را که از این مصباح ایجاد شده است.

﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾، مثل یک ستاره درخشنده است، ستاره خودش درخشنده است، ولی با اضافه‌ی صفت دُرِّي یعنی ستاره درخشنده‌ای که از دیگر ستاره‌ها ممتاز است، آسمان پُر از ستاره است، ولی در میان انبوه ستاره‌ها چند ستاره درخشنده‌تر است، که ما میدانیم، ستاره‌هایی که درخشندگی‌اش مشخص بوده از دیگر ستاره‌ها متمایز است، این زجاجه هم زجاجه‌ای است که مانند ستاره‌ای درخشنده است، فتیله‌ی این چراغ، چه فتیله‌ی و روغنش چه روغنی است؟!

﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ﴾، این چراغ از روغن درخت زیتون مبارک روشن شده، زیتون مبارک، نه زیتون‌های غیر مبارک، گر چه درخت زیتون از همه‌ی درختان که دانه‌ی روغنی می‌دهند، مانند:

شرشم، زغر و امثال اینها بهتر است، ولی در بین زیتون‌ها هم بهترین زیتون‌ها، زیتون مبارک است، زیتونی که لاشرقیه و لاغربیه، یعنی درختی که نه در شرق باغ، نه در غرب باغ است، در شرق باغ باشد آفتاب صبح‌ها می‌تابد، نصف میوه‌اش می‌رسد، نصف میوه‌اش خام میماند، درخت که در غرب باغ موقعیت دارد، هنگام عصر روز آفتاب به آن می‌تابد، نصف میوه‌اش می‌رسد و بقیه‌اش خام می‌ماند، اما این درخت لاشرقیه و لاغربیه، نه در شرق است و نه در غرب باغ، در وسط باغ که از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب، آفتاب به آن بطور کامل میتابد، در نتیجه میوه‌اش خام نبوده رسیده و پخته است، چون دانه‌ی زیتون رسیده و پخته است، بنابراین روغن آن خالص است، ناب است، از یک چنین روغن زیتون مبارک این چراغ روشنایی خود را می‌گیرد، فتیله‌اش به چنین روغنی فرو رفته است.

﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾، به اندازه‌ی ناب و خالص است که نزدیک

است روغن این چراغ روشن شود.

﴿وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾، اگر چه آتش هم به آن تماس نگیرد، بدون

تماس کبریت و آتش از بس ناب و خالص است، لذا نزدیک است بدون تماس آتش، آتش بگیرد.

﴿بِهَدْيِ اللَّهِ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾، خدا با این نور هدایتش، کسانی را که بخواهد، هدایت می‌کند، در آیه‌ی بعد می‌فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾، این چراغ با آن اوصاف که عرض کردم، با روغنی درجه یک، با شیشه‌ی درجه یک، با فتیله‌ی درجه یک، با تاقچه و محفظه‌ی درجه یک، این چراغ با این اوصاف، ﴿فِي بُيُوتٍ﴾ در خانه‌های هستند، که: ﴿أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾، خدا اذن داده است که این خانه‌ها رفیع باشد، مقام داشته باشد، دیوارهای این خانه برافراشته باشد، که هیچ شیطانی و ابلیسی نفوذ نتواند در داخل این خانه‌ها، بعد این خانه‌ها چند صفت دارد:

### برشماری صفات

۱- ﴿وَيُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُهُ﴾، در این خانه‌ها اسم خدا برده می‌شود.

۲- ﴿يُسَبِّحُ لَهُ﴾، در این خانه‌ها تسبیح خدا گفته می‌شود.

﴿بِالْعُدُوءِ وَالْأَصَالِ﴾، صبحگاهان و شب هنگام.

۳- ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾، مردانی در این خانه‌ها زندگی می‌کنند، که تجارت و سوداگری، آنها را از ذکر خدا باز نمی‌دارند.

۴- ﴿وَأَقَامِ الصَّلَاةَ﴾، تجارت و بیع آنها را از اقامه نماز باز نمی‌دارد.

۵- ﴿وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾، تجارت و بیع آنها را از دادن زکات باز نمی‌دارد.

۶- ﴿يَخَافُونَ يَوْمًا﴾، خوف دارند روزی را که: ﴿تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾، روزی که دل و دیده، منقلب می‌شود.

این بود ترجمه آیات برای عزیزانی که دیروز و امروز به جلسه تشریف آوردند، خواستم تکرار کنم که معرفی باشند، بعد به توضیحاتش بتواند توجه عمیق و بیشتری کند. آدرس را هم عرض کردم، خانه که رفتید قرآن عظیم‌الشأن را باز کنید، سوره نور آیه‌ی ۳۵ تا آیه‌ی ۳۷ این کلمات نورانی آنجا هست، عرض کردم، اعاده نمی‌کنم.

## موارد اطلاق کلمه‌ی نور

مطلبی که می‌خواهم امروز عرض کنم این است که: در چند موضوع کلمه "نور" در قرآن عظیم‌الشأن اطلاق شده: یکی در رابطه با خود "قرآن" عظیم‌الشأن واژه‌ی نور اطلاق شده، یعنی بکار رفته است، استعمال شده، مثل آیه ۱۵۷ سوره مبارکه اعراف که فرموده: ﴿وَتَّبِعُوا النَّورَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ﴾، یعنی مردانی مؤمن کسانی هستند که متابعت می‌کند، نور که نازل شده است با پیغمبر، که منظور قرآن عظیم‌الشأن است، یعنی از قرآن متابعت می‌کنند.

دیگری در قبال "دین" هم واژه نور اطلاق شده، سوره صف آیه هشت می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ﴾، کفار و منافقین و مشرکین می‌خواهند دین خدا را یعنی نور خدا را با دهان‌های‌شان خاموش کنند.

﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾، خدا خواسته نورش را کامل کند.

﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾، اگر چه کفار کراهت دارند.



اینجا در رابطه با دین و آیین مقدس اسلام واژه نور بکار رفته، اما تعبیر "افواه" در آیه چیزی جالبی است، مشرکین و کفار می‌خواهند با پُفِ دهان‌شان نور خدا را خاموش کنند، ﴿بِأَفْوَاهِهِمْ﴾.

خدایی که نور آسمان‌ها و زمین است، کفار می‌خواهند آفتاب را با پُفِ دهان‌شان خاموش کنند، تشبیهات جالبی خدای مَنان می‌کند، نه! این نور با پُفِ دهان خاموش نمی‌شود، این چراغ، چراغی نیست که با این گونه پُف‌هایی که از دهان منافقین و کفار خارج می‌شود خاموش شود، بهر حال، اسلام نور است، همان گونه که قرآن نور است.

سوم: در رابطه با "هدایت" هم واژه نور بکار رفته است، ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾، که در ادامه آیه نور است.

چهارم: در رابطه با "علم" هم واژه نور بکار رفته است، ﴿الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَن يَشَاءُ﴾، علم نور است که خدا در دل کسانی که اراده کند او را جاگزین می‌کند.

پنجم: در رابطه با "وصیاء" که همان خلفای انبیاء هستند هم واژه نور اطلاق شده است.

در زیارت جامعه می‌خوانیم:

«اتم نور الاخيار»، شما بزرگواران نور برگزیدگان هستید.

«وهداة الابرار»، هادیان نیکان هستید.

«المحدقين حول العرش»، شما نورهایی هستید که در اطراف عرش

الهی حلقه زده بودید.

یا در رابطه با زیارت آقا حسین ابن علی(ع) می‌خوانیم:

«كنت نوراً»، تو نوری هستی یا نوری بودی.

«فی الاصلاب الشامخه»، در پشت پدران بلند مرتبه.

«و الارحام المطهّره» در رحم مادران پاک و پاکیزه، بهرحال، اینها

مصادیقی هستند که در رابطه با اینها واژه نور بکار رفته است.

بنابر توضیحات ما: "قرآن" نور است، "اسلام" نور است، "انبیاء" انوار

الهی هستند، امامان معصوم، حجج‌الهی که دیروز عرض کردم، یعنی:

"اوصیای" انبیاء انوار الهی هستند، "علم" نور خدا است، "هدایت" نور

خدا است.

## نور هدایت

اما منظور نور در آیهی نور آنچه همه‌ی تفسیرها اتفاق دارند، نور "هدایت" است، و این تفسیر هدایت را که عرض می‌کنم، نور یعنی: هدایت الهی، مؤید است به تأیید و تفسیر ائمه معصوم (ع)، تفسیری نیست که از خودم بخواهم بیان کنم، نه!

امام هشتم (ع) در رابطه با آیهی نور می‌فرماید که: منظور از این نور، نور هدایت است، و منظور از ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ﴾ هادیان هستند در زمین خدا.

گرچه بعضی‌ها گفتند: مراد از این نور، نور "ایمان" است، که در دل مؤمنین روشن است.

بعضی گفتند: مراد از این نور، نور "توحید" است.

بعضی گفتند: مراد از این نور نور "عدل" است که در قالب استدلال‌ات توحیدی و استدلال‌ات عدلی، روشنایی خلق می‌کند.

بعضی گفتند: مراد از این نور، نور "روشنایی" است، مطلق روشنایی، هر روشنایی که باشد، روشنایی ایمان باشد، روشنایی علم باشد یا روشنای‌های دیگر.

این تفاسیر شده است، ولی تفسیر نور به نور "هدایت" تفسیر اتم است، چون امام هشتم (ع) می‌فرمایند: منظور از این نور، نور هدایت

است، یعنی این نور هدایت در خانه‌ی هادیانی هستند و این هادیان کسانی هستند که آنها را تجارت و بیع از ذکر خدا باز نمی‌دارند.

هر کس نمی‌تواند هادی باشد، اینها مخصوص‌اند، نمی‌تواند هر که مؤمن بود، هادی که در شأن این آیه باشد، هم باشد بلکه منظور از نور در آیه، "نور هدایت" و منظور از این "نور هدایت" همان مصباح است که در مشکات قرار گرفته و مصباح در زجاجه و زجاجه با آن صفات، در فتیله‌ای با آن صفات، روغنی با آن صفات، از شجره مبارکه‌ای با آن صفات که عرض کردم، اینها در خانه‌ی هادیان هستند که، ﴿لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾.

منظور از این هادیان پیامبر گرامی اسلام با اوصیای دوازده‌گانه‌اش هستند، همان‌هایی که ما به آنها عشق و علاقه ابراز و اظهار می‌کنیم، پیرو آنها هستیم و محبت آنها را در سینه خود داریم، می‌خواهیم با مقام آنها آشنا شویم، معرفت حاصل کنیم وقتی معرفت حاصل کردیم، آن موقع کار ما درست می‌شود.

«من بکی»، هر که گریه کند.

«او ابکی»، یا دیگری را بگریاند.

«او تباکی»، یا شبیه به گریه کنندگان بنشیند.

اما یک جزء حدیث را بعضی‌ها نمی‌خواند و آن این است:

«و عارفا بحقه»، عارف باشد به حق امام حسین (ع).

«و جبت له الجنة»، با قید عارف به حق بهشت بر او واجب است، اما اگر گریه، گریه‌ی عارفانه نباشد، مقام او را نشناسند، عارف به حق او نباشد و نداند جایگاه او را گریه‌های خالی از شناخت و عرفان، دردی را دوا نخواهد کرد.

می‌خواهیم بُعد معرفتی را بیشتر کنیم، یعنی اینهایی که ما به عنوان امام و هادی خود قبول کردیم و پذیرفتیم اینها را بشناسیم که اینها کی‌ها هستند، در کتاب خدا چه مقام دارند، جایگاهش در قرآن چه جایگاه هست.

### دقت‌های قرآنی

خیلی خوب! "رِجَالٌ" مردانی هستند که اینها را بیع و تجارت از ذکر خدا باز نمی‌دارد، اینها آدم‌های اندکی نیستند، دقت‌هایی در قرآن بکار رفته، مثلاً: هم واژه "بیع" بکار رفته هم واژه "تجارت"، چرا هر دو بکار رفته؟! در حالیکه تجارت بدون بیع نمی‌شود و بیع همان تجارت و سوداگری است، چرا هر دو کلمه بکار رفته؟! شاید ظرافت و لطافتش در این باشد که: یک مورد خرید و فروش را بیع می‌گویند، یک قالین بخری بیع است، معامله است، ثمن را می‌دهی برای بایع، مثن را

میگیری مشتری می‌شوی یک معامله خرید و فروش، داد و ستد بیع است.

اما تجارت با یک معامله نمی‌شود، اگر کسی رفت یک کیلو ماست از دکان خرید او تاجر گفته نمی‌شود، اگر با خریدن یک کیلو ماست آدم تاجر شود همه‌ی ما تاجر هستیم، کارمان تجارت است در حالیکه ما تاجر نیستیم، تاجر کسی است که شغل‌شان سوداگری باشد، مال وارد کند، صادر کند، بخرد، بفروشد، شغل‌شان اگر سوداگری، بیع و شراء بود این است تاجر، نه یک معامله، نه دو معامله و نه بیشتر، ولی این مردان، خیلی معامله سودآور هم باشد، خیلی فایده هم در آن باشد، از معامله و سودش می‌گذرند، ولی از نمازشان نمی‌گذرند، بخواهی نمونه‌اش را هم خدمت‌تان می‌توانم عرض کنم، این بیوت هر بیوت نیست، این رجال هر گونه رجال نیست، این چراغ در خانه‌ی همه نیست، که در خانه‌ی هر مؤمن این چراغ روشن باشد.

این چراغ در برخی خانه‌ها است، خانه‌هایی که، ﴿أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾، چنانکه شفاعت در همه جا نیست، شفاعت در جاهای است که خدا به آن اذن شفاعت داده، نبوت هم در همه جا نیست، نبوت در خانه‌هایی است که خدا اذن نبوت را به آنها داده، در خانه‌ی ابراهیم است، در خانه‌ی اسماعیل است، در خانه سلیمان است، در خانه‌ی داود است، در خانه‌ی نوح است، نه در هر خانه، که برخی تفاسیر می‌گویند:

که منظور از این چراغ نور عقل است در کالبد انسان، که همه انسانها را شامل می‌شود.

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ﴾، این بیوت هر بیوت نیست، خانه‌هایی است که از آن خانه‌ها مردانی نشئت می‌کند که با این صفات باشد، در سوره جمعه آیه نهم شما خوانده‌اید:

### نماز جمعه

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾، ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید وقتی صدای اذان نماز جمعه را می‌شنوید.

﴿فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾، ذکر الله منظور نماز است، چون نماز ذکر الله اکبر است، بسوی نماز خواندن بشتابید.

﴿وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾، معامله را ترک کنید.

این آیه زمانی نازل شده که پیامبر گرامی اسلام در مدینه منوره نماز جمعه را برپا کرد، سالی قحطی بود، مواد خوراکی بسیار کم یافت می‌شد. تاجری رفت در سوریه، ظاهراً دحیه‌ی کلبی بوده، مواد غذایی وافر در مدینه وارد کرد، چون قحطی بود و گرانی، پیامبر گرامی اسلام در حال نماز جمعه بود، که صدای زنگ کاروان بلند شد که کاروان

فلانی رسید، مواد غذایی آورده، مثلاً: آرد آورده، روغن آورده، نمی‌دانم چه و چه، مردم از پشت پیامبر گرامی اسلام از صف نماز خارج شدند، رفتند مصروف خرید و فروش شدند، مواد غذایی خریدند، نماز را رها کردند، رفتند دنبال بیع و شراء، دنبال خرید اجناس لازم، در چنین جای این آیه نازل شد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ﴾، هنگامی که اذان جمعه گفته می‌شود شما بسوی ذکر خدا بشتابید، بسوی نماز بروید.

﴿وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾، معامله را ترک کنید، ترک کنید خرید و فروش را، اما در آیه‌ی نور است:

﴿رَجُلٌ لَّا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ﴾، مردانی هستند که بیع و شراء اینها را از یاد خدا غفلت نمی‌کند، پشت پیامبر اکرم یازده، دوازده نفر باقی ماندند که علی ابن ابی‌طالب(ع) و افرادشان بودند، دیگران رفتند دنبال خرید و معامله‌شان، رسول خدا فرمود: اگر این چند نفر نبودند عذاب مدینه را فرا گرفته بود و علی(ع) با رفقایش موجب رفع عذاب از امت مسلمه شد، درود خدا بر او و رفقایش.



## پولم را نگرفت

چیزیکه در روح مرحوم امام (قدس سره) اثر سخت عمیق گذاشته بود، این موضوع بود، که امام بارها در سخنرانی‌اش یاد کرده، امام رفته بود عربستان سعودی، می‌گوید: من یک کتاب از دکانی خریدم، میخواستم پولش را بدهم اذان گفته شد، تا صدای اذان بلند شد، دکاندار، دکان را بست، گفتم: پول! گفت: لا! صلاة، صلاة، بیع حرام، حرام، پولم را نگرفت، رفت نماز خواند، وقتی برگشت پول را دادم، بر امام سخت تأثیر گذاشته بود، می‌گفت: اوقات نماز را حفظ کنید، که متأسفانه در جامعه‌ی ما، اهمیت به نماز نمی‌دهند، اهمیت به اوقات نماز نمی‌دهند، اذان که گفته می‌شود تغییری در بازار ایجاد نمی‌شود، اصلاً و ابداً، قبل اذان و بعد اذان هیچ تغییری در بازار احساس نمی‌شود.

اتفاقاً در بازارهای ما مسجدی هم وجود ندارد، اینجا که خوب است، بهرحال در غرب کابل چون بازار در مسیر سرک است، مساجد هم آنجا هست، اما بازارهایی که در ساحات مرکزی بودند مسجد نبود، در بازار لعل مسجد نبود، در بازار سیاخاک مسجد نبود، در بازار آب دره مسجد نبود، همین‌طور بازارها را که شما حساب کنید، در کدام بازار ما مسجد بود؟ که هنگامی که اذان گفته شود مردم دکان‌ها را ببندد، برود در صف نماز جماعت مگر اینکه زور طالب باشد، آن چیزی دیگری است، آدم کار خوب را از بدها هم باید تقدیر کند، این کار طالبان کاری خوبی بود.

در مکه و مدینه که برویم، همین که اذان گفته می‌شود، فوراً دکان‌ها بسته می‌شود، بازار تعطیل می‌شود، کسی بخواهد موقع اذان چیزی بخرد گیرش نمی‌آید، هیچ چیزی، برود همه‌ی دکان‌ها تعطیل، کسی چیزی از دکان پیدا نمی‌تواند، این است اثر اذان اسلام.

اما در جامعه‌ی ما اگر اذان گفته می‌شود دیگر اثری در بازار احساس نمی‌شود، دکاندار تکان نمی‌خورد، اذان یا صدای چیزی دیگری، سر امام سخت تأثیر کرده بود که کتاب را گرفته بود، پولش را نگرفت چون موقع اذان شده بود، انشاءالله روزی برسد که نمازها بر ما حکومت کند، موقع اذان و زوال باید احترام به اذان و نماز بگذاریم.

### توصیه در محافل

توصیه‌ام این است که: در محافل عزای حسینی این موضوع را باید دقت کنید، که متأسفانه ما دقت نمی‌کنیم، عزای حسینی امر مستحبی است، خدا دوست دارد، پیامبرش دوست دارد، باید ما عزاداری کنیم، باید موعظه و نصیحت کنیم، از مستحبات است. ولی به واجب نمی‌رسد، در موقع زوال صحبت را باید تعطیل کنیم، منبر را تعطیل کنیم، سینه‌زنی را تعطیل کنیم، بشتابیم بسوی نماز، همین که زوال شد برویم بطرف نماز، ما همین کار را در مدرسه کردیم، که انشاءالله دیگران هم این کار را بکنند، در مدرسه دارالمعارف اهل‌بیت (علیهم السلام) در هنگام زوال بحث را تعطیل می‌کنیم، بلافاصله اذان، بلافاصله هم نماز است، می‌خواهیم پلان بدهیم به عزیزان که اگر

خواندن‌ها قبل از ظهر است، هنگام زوال و اذان، خواندن را قطع کنند، سینه‌زنی را ختم کنند، ولی متأسفانه ما این موضوعات را خیلی اهمیت نمی‌دهیم.

در خیلی جاها مهمانی‌ها برگزار می‌شود، در موقع اذان و زوال تغییراتی در آنجا پیش نمی‌آید، ولی خدا می‌فرماید، ﴿رَجَالٌ لَّا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ﴾، در اوقات نماز می‌روند بسوی خدا، معامله را قطع می‌کنند و این مطلب در ذهن دوستان بماند، سعی کنید به دیگران هم برسانید، که در موقع نماز جلسات حسینی باید تعطیل شود، همان طور که در مکه این کار می‌شود، هنگام که اذان گفته میشود طواف تعطیل می‌شود، طواف عبادت است، طواف مثل نماز است، در طواف طهارت شرط است مثل نماز، خودش عبادت است، از ارکان حج است، در عین حالیکه عبادت است، موقع اذان طواف تعطیل می‌شود، ما در رابطه با نماز و اهمیت نماز دقت نمی‌کنیم، می‌گوییم خیر است این کار را می‌کنیم، بعداً نماز می‌خوانیم، قضا که نمی‌شود تا آفتاب به سنگ نماز نخورده است، سنگ نماز هم زمانی است که پنج دقیقه کمتر یا بیشتر به آخر وقت بماند.

## ظرافت دیگر

خداوند می‌فرماید: ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ﴾، اینجا یک ظرافت دیگر هم بکار رفته که کلمه "تلهیهم" بکار برده شده، ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ﴾، تلهی از ماده لهو است، لهو یعنی بازی، ضمناً خداوند متعال می‌فرماید که تجارت یک بازی است، سوداگری یک بازی است، اصلاً دنیا بازی است، حیات دنیا، حیات بازی است، دنیا اصلاً ماهیتش، ماهیت لهو و لعب و بازی است، کاری را که ما می‌کنیم بازی با دنیا است، خانه‌ی که می‌سازیم گل بازی است، تجارت که می‌کنیم بازی است، اصلاً حیات دنیا، حیات بازی و بازیچه است، اینجا ظرافت بکار رفته که ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ﴾.

یعنی بازاری مثل سوداگری و مثل بیع و مثل اینها، اینها را از ذکر خدا باز نمی‌دارد، که او بازی نیست، او اصل است، او اساس است، آخرت اصل است، آخرت اساس است، دنیا مقدمه آخرت است، دنیا دانشگاه است و مقدمه دیپلوم گرفتن، مزرعه است و مقدمه خرمن و حاصل گرفتن و امثال اینها، پلی است برای عبور، زمانی است که باید از این زمان بگذریم و عبور کنیم و برسیم به آن جای که باید برسیم.

منظور از این نور، نور هدایت است، و این نور هدایت در خانه‌های هستند، که خدا اذن داده، این چراغ، در آن خانه‌ها باشند، ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾، خداوند می‌داند که رسالت را در کجا قرار دهد، خداوند می‌داند که چراغ هدایت و نبوت را در خانه‌ی پیغمبر قرار دهد، این چراغ در سینه‌ی فلانی روشن شود، نه در هر سینه‌ای، نه در هر خانه‌ای، نه در هر جایی، این نور در خانه‌ی پاکان، در خانه‌ی کسانی که از آلودگی‌های شرک منزّه و پاک باشند قرار داده می‌شود. بخاطر که نبوت انتخابی نیست، که جمع شوند تا رأی بدهند که فلانی آقا پیغمبر باشد، نبوت انتصابی است، هر که را خدا بخواهد نور نبوت در سینه او قرار داده می‌شود، ابراهیم (ع) را خواسته، یعقوب (ع) را خواسته، یوسف (ع) را خواسته، داود (ع)، سلیمان (ع) و پیامبر خاتم (ص) را، امامت هم مثل نبوت مقام انتخابی نیست، که مردم جمع شوند، صندوق بگذارند، که فلانی امام باشد، هر که رأی اکثریت داشت امام باشد، نه! امامت برای اینکه خودش از مقام نبوت فقط در چند مسئله کمتر است، که عرض کردم، نبوت فقط مقام "ابلاغ" دارد و مقام "دریافت" دارد، اما امامت مقام "حفظ" و مقام "تفسیر" دارد، پیغمبر وحی الهی را دریافت می‌دارد و ابلاغ می‌کند، همان گونه که می‌گیرد همان گونه می‌دهد، آیات الهی را دریافت می‌کند، همان گونه که اخذ کرده دوباره برای مردم ابلاغ می‌کند و می‌دهد، نبوت یعنی مقام دریافت وحی و مقام ابلاغ وحی، امامت یعنی چه؟!!

## مقام حفظ و تفسیر

امامت یعنی مقام حفظ وحی و تفسیر وحی، آنچه خدا به پیغمبر گفته پیامبر ابلاغ کرده، امام باید حفظ کند و همان گونه که حفظ کرده تفسیر هم کند، چون کلیات بیان شده، اصول بیان شده، تطبیق اصول بر فروع و تطبیق کلیات بر جزئیات کار امام است.

امامت ارتباطش با نبوت است لکن در حفظ وحی و تفسیر وحی، امامت انتخابی نیست، او باید انتصابی باشد، یعنی توسط پیغمبر خدا به اجازه و امر خدا، شخصی یا اشخاصی مقام امامت پیدا می‌کنند، یعنی هر کس صلاحیت ندارد، کسانی صلاحیت دارند که پیغمبر او را به عنوان وصی، جانشین، امام، خلیفه و حجت خدا بر خلق نصب کرده باشد، ما امامت را مقام انتصابی می‌دانیم، انشاءالله اگر فردا حیات عاریه باقی بود، در این رابطه بحث خواهیم کرد، که منظور از آیه‌ی نور و بیوت، بیوت انبیاء است و در رأس همه‌ی بیوت، بیت نازنین پیغمبر خاتم(ص).

همان گونه که خود پیغمبر اکرم زین رُسل، فخر رُسل، تاج انبیاء و سرور همه‌ی انبیاء است، که در بین انبیاء افضل از او نمی‌بینیم، پس بیت پیغمبر هم از بیت همه‌ی انبیاء فضیلتش بیشتر است.

## بیوت مراجع

اگر بیوت مراجع تقلید را شنیده‌اید یا بیت فلان عالم از آیه‌ی "بیوت" گرفته شده، زیرا: مرجعیت شیعه در ادامه امامت ائمه (ع) و رسالت رسول خداست، به هر خانیه‌ی بیت گفته نمی‌شود، اگر کسی بگوید: بیت رییس جمهور کرزی همه می‌خندند، به مقرر پادشاهی "ارگ" می‌گویند، چنانچه به چوب‌دستی انبیاء "عصا" و به چوب‌دستی پادشاهان "ترکه" می‌گویند که هر اصطلاح ریشه‌ی دارد و هر کلمه جایی.

حدیثی که دیروز خواندم که امام باقر و امام صادق فرمودند، که بر هر دوی آنها دورد خدا و سلام و تحیات الهی باد، فرمودند: منظور از این مصباح قلب پیامبر است، زجاجه سینه‌ی علی است، اوصیایی الهی، آنانیکه به عنوان وصی و جانشین و خلیفه پیغمبر به مردم معرفی شده‌اند، اینها زجاجه‌ها هستند، اینها مصادیق همین فی بیوت هستند، مصادیق، ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ﴾، انشاءالله بحث فردا را هم از همین جا آغاز می‌کنیم، اوصیا را هم مخصوصاً خدمت دوستان معرفی خواهیم کرد.

پس به کسانی که ما به آنها عشق و علاقه ابراز می‌کنیم از جمله‌ی آنها آقا حسین ابن‌علی (ع) است، آقا حسین ابن‌علی (ع) در بیت نبوت

بزرگ شده است، در آن خانه‌ی که خدا فرمود: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَهُ﴾، خانه‌ی بسیار محقر و در عین حال خیلی هم با برکت، خانه‌ی با برکت‌تر از خانه‌ی پیغمبر در جهان پیدا نخواهد شد، این خانه خیلی با برکت بود، اهل این خانه‌ی که ما می‌گوییم اهل‌بیت، بیت، بیت نبوت است، اهل این بیت کیست؟! معلوم است که زهرا<sup>(س)</sup> است، علی<sup>(ع)</sup> است، حسن<sup>(ع)</sup> است و حسین<sup>(ع)</sup>، همین پنج تن که ما و شما خیلی محبت داریم، علاقه‌مند هستیم، واقعاً مصادق اتم آیه‌ی نور است.

### مصادق اتم

اگر چه آیه‌ی نور مفهومش خیلی وسیع است، ما طرفدار انحصار نیستیم ولی می‌گوییم مصادیق اتم، مصادق اتم و اکملش هادیان بر حق الهی همین انوارِ جلیله الهی هستند، حجج الهی هستند، که از جمله‌ی آنها حسین ابن علی<sup>(ع)</sup> است، او مصباح الهدا است، و سفینه‌ی نجات، شما را درد سر نمی‌دهم.

امروز روز پنجم محرم است و کاروان حسین ابن علی<sup>(ع)</sup> به کربلا است، در دوم محرم‌الحرام به کربلا رسیده است، سه روز است که آقا به کربلا است، روز شهادت روز دهم محرم‌الحرام است، روز دهم هم بعد از زوال یا هنگام زوال یا عصر روز، بهر حال، از حین زوال شروع میشود که آقا نماز خود را خواند بعد از نماز فرمود: الان بر شما دفاع گوارا باد، تا هنگام عصر که آقا و اصحابش به شهادت رسیدند.



### پیش مرگ حسین (ع)

اما اولین شهید از کاروان حسین ابن علی (ع) کسی دیگر است، یک آقای دیگر که در روز نهم ذُالحجه الحرام آن روزی که حسین (ع) هنوز در مکه بود، این پیش مرگ حسین (ع) و پیش تاز انقلاب حسین (ع) به شهادت رسید، شهدای که در کربلا به شهادت رسیدند خیلی غصه نداشتند، دعای زینب هم‌رایش بود و استقبال و بدرقه‌ی حسین (ع) هم‌رایش بود، اجازه از حسین (ع) می‌گرفت، طرف میدان می‌رفت و شهید می‌شد، جنازه‌اش را حسین (ع) به خیمه‌ها می‌آورد، سرش را به دامن می‌گذاشت، صورتش را بوسه می‌کرد، کسی که در دامن حسین (ع) جان بدهد چه غصّه دارد، کسیکه در خرگاه حسین (ع) باشد، در رکاب حسین (ع) باشد دیگر غصّه ندارد.

اما بمیرم به غربت آن شهیدی که هنگام که میدان رفت، نه حسینی (ع) بود، نه زینبی (س) بود، و هنگام که شهید هم شد، حسین (ع) نبود که بالای سرش بیاید و سرش را در بغل بگیرد، آن پیش مرگ کاروان امام حسین (ع) آقا مسلم ابن عقیل (ع) بود، که به دستور آقا آمده بود در کوفه، تنهای تنها مانده بود. [گریه حضار]

آفتاب دیگر خجالت کشیده و رفته بود، شب تاریک شده بود، یک مرد تنها در میان کوچه‌ها قدم می‌زد تنهای تنها، کسی نبود که او را یاری کند، کسی نبود که از او غم‌خواری کند، از این کوچه به آن کوچه، از این معبر به آن معبر، کجا پناهنده شود، جای برای او نبود.

مسلم بی‌خانه‌مان در کوفه جا دارد ندارد

مرد اخلاص و عمل در کوفه جا دارد ندارد

### در خانه‌ی طوعه

بانویی اجازه داد، آقا مسلم بن عقیل<sup>(ع)</sup> به خانه این خانم وارد شود، شب تا به صبح دارد نماز می‌خواند، ایاک نعبد و ایاک نستعین، خدایا تو را می‌پرستم، از تو یاری و کمک می‌خواهم. [گریه حضار]

فردا دشمن آمد دستگیرش کردند، بالای کاخ دارالاماره‌اش بردند، خواستند آقا را به شهادت برسانند، دیدند اشک آقا جاری شد.

- چرا گریه می‌کنی!؟

- برای مرگم گریه نمی‌کنم آقایم بین راه است، بغربت حسینم اشک می‌ریزم که از وضعیت کوفه خبر ندارد.

رقیبا عاشقم از هجر روی یار می‌نالم

ریاست نیست در سر عاشقانه زار می‌نالم

حسینم کار مسلم شد تمام اما نمیدانی

که از بهر تو ای شاهنشاه ابرار می‌نالم

یک پیام به باد صبا می‌دهم، باد صبا! سلام مسلم را به حسین<sup>(ع)</sup> برسان بگو: به کوفه نیا که مردم بی‌وفا هستند، عمر سعد را طلب کرد،

وصیت کرد به عمر سعد، تو قوم و خویش من هستی! مرا که کشتند کسی نیست مرا دفن کند، کسی نیست که دین مرا ادا کند، روزگار به جایی رسیده که آقا مسلم ابن عقیل (ع) به دشمن وصیت می کند، فرمود: وصیت‌هایی دارم:

### سه وصیت

وصیت اولم این است: که کسی بفرست نزد حسین (ع) که بین راه است، بگوید: کوفه نیا که کوفیان بی‌وفایند.

وصیت دوم این است: وقتی مرا کشتند بدن مرا از دشمن بگیر دفن خاکم کن.

وصیت سوم این است: این دو کودکم را به تو می‌سپارم به مدینه بفرست، این دو را کسی اذیت و آزار نکند، وصیت آخرم اینست که زرهام را بفروش، دینم را در کوفه اداء کن، بدن آقا را از کاخ به زمین انداختند، بچه‌های ارادل و اوباش ریسمان به پای آقا انداختند، آقا امام زمان عرض کنم یا نکنم؟! کوچه به کوچه آقا را می‌کشیدند. [گریه حضار]

مجتهد اصفهانی اشعاری سروده که ترجمه‌اش اینست:

آقا جان! تو را در کوچه‌ها می‌کشیدند آیا تو دیروز آقای این مردم نبودى؟! آیا دیروز این مردم با تو بیعت نکرده بودند؟!

آقا جان! لحظه‌ای که شهید شدی گریه‌کنندگی نداشتی، زنی هم نبود برای شما گریه‌کند، آن زن‌ها لیاقت نداشتند که بر تو گریه می‌کردند اما زینب کبرا، بر تو صیحه کرد، آیا صیحه‌های زینب ارزش ندارد؟!

آقا جان! بدنت را که از قصر انداختند آیا استخوان پیکرت سالم ماند؟!

السلام علیک یا ابا عبدالله وعلی الارواح التی حلت بفنائک

دعا و آمین

\*\*\*

---

## جلسه چہارم

---

لاحول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم، اُفوض امری الی اللہ ان اللہ بصیر بالعباد، الحمد للہ ربّ العالمین، بارئ الخلائق اجمعین، خالق السموات و الارضین، باعث الانبیاء والمرسلین، الصلّٰة و السلام علی النبیّ الاعظم، فخر العرب و العجم، سیّدنا و نبیّنا و مولانا ابی القاسم المصطفی محمد<sup>(ص)</sup> [صلوات حزار] و علی اہلبیتہ، الطّیّبین الطّاهرین، المعصومین، الہدات المہدیین، لاسیما بقیّۃ اللہ فی الارضین، روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا.

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن  
الرحيم.

قال الله تعالى في كتابه و قوله الحق:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ

وَالْأَصَالِ﴾<sup>۱</sup>

### موجب ناراحتی

سوره مبارکه نور که از برکت آیه نور به این نام مسمی شده است، حاوی دو سه آیه در وسط سوره است، که جایگاه والای اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> را تعیین می‌کند، که معروف است به آیه نور و در این روزها ذیل این آیه مبارکه با عزیزان صحبت می‌کنم و شاید دوستان هم به ذهن‌شان بگردد که این همه صحبت پیرامون این آیه شاید خیلی صلاح نباشد، باید سراغ آیات دیگر رفت، بنده می‌خواهم عرض کنم که:

سروران! و عزیزان! بنده هم دلم می‌خواهد که آیات دیگر را هم بررسی کنم، تا جایگاه اهل‌بیت عصمت و طهارت<sup>(علیهم السلام)</sup> بیشتر روشن

شود، ولی وقتی تفاسیر را نگاه می‌کنید به مطالبی بر می‌خورید که موجب ناراحتی می‌شود، قبلاً عرض کردم، بنده تا جایی که وقت دارم توان و استعدادم ایجاب می‌کند، تفاسیر را جستجو می‌کنم تا دقایق که محضر شما هستم واهی سخن نگفته باشم.

ولی از پهلوانان تفسیر، آنهایی که معروف شده‌اند به پهلوانی، یکی "امام‌المشککین" لقب گرفته، دیگری پهلوان ادب و علم، چون "زمخشری" که نامش آدم را به دنیای آوازه و شهرت می‌برد، صاحب تفسیر "کشاف" و "فخر رازی" صاحب تفسیر "کبیر"، امام‌المشککین که از او قویتر، عالمتر و دانشمندتر در جهان اهل سنت دیده نشده، برخی تفاسیر دیگر حقایق را کتمان می‌کنند.

### **انصاف کجاست؟**

فخر رازی و زمخشری که در کنار هر کلمه می‌رسد، هزار تا "فیه" مطرح می‌کند، هزار تا سوال طرح می‌کند، به جوابش می‌پردازد، اما وقتی به آیاتی می‌رسد که آن آیات در شأن اهل‌بیت (ع) است، مثل که آب از روی یخ بگذرد، می‌گذرد، آدم را آتش می‌گیرد، چرا؟ انصاف کجاست؟ دیروز کشاف را باز کردم دیدم چهار پنج خط بیشتر نوشته، تعجب کردم، چطور یک عالم، یک دانشمند، از کنار این آیاتی با این عظمت باسه چهار خط گذشته و رفته، گمان می‌کردم، شاید ده صفحه بحث کرده باشد، شاید بیشتر بحث کرده باشد، اما فقط ترجمه کرده و تمام.

﴿فِي بُيُوتٍ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكِّرَ فِيهَا اسْمَهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ

وَالْأَصَالِ﴾ آیا حق آیات همین قدر است؟!

سه چهار خط بحث کنید؟ اگر بخوانیم یک دقیقه بیشتر نمی‌شود، بیشتر حریص شدم، حالا که با اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> اینقدر بی‌انصافی روا داشته می‌شود، بیا بروم به کوچه‌هایی که خیلی‌ها زرفته است، بروم به زیرزمینی‌هایی که خیلی‌ها از آنجا عبور نکرده‌اند.

### جبران غربت نمی‌تواند

تفاسیر شیعی را که هم نگاه می‌کنم بحمد الله تعالی خوب است، غنی است، حق مطلب را اداء کرده‌اند، ولی آنطور که غربت اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> را جبران کند وجود ندارد، آنهم غربت تاریخی، این همه آدم، مفسر قرآن و این همه کتابخانه‌ها و دارالقرآن‌ها وقتی می‌رسیم به آیاتی که در حق اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> سخن گفته بسیار به سادگی از آن می‌گذرد، تفاسیر پیروان اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> اگر چه غنی است، هم "نمونه" خوب است و هم "المیزان" خوب است، "مجمع البیان" که مورد تأیید فریقین است هم خوب است؛ "تفسیر نور" را دیدم کلماتی آنجا بود، ولی آنطور که باید نبود، خواستم ریشه‌ها را پیدا کنم و خیلی هم گشتم بقیه تفاسیر را، سرانجام بحمدالله به جایی دست پیدا کردم که خیلی‌ها به آنجا دست پیدا نکرده‌اند.



البته ما هم ریزه‌خوار سفره بزرگان هستیم، ولی باید رفت و آن کتاب‌های قدیمی را مطالعه کرد، آن کتاب‌های جلد پوستی که ادبیات‌شان خیلی قدیمی هستند، چون ادبیات‌شان قدیمی هست علماء حوصله نمی‌کنند که آن ادبیات فرسوده و کهنه‌ی قدیمی را بخوانند، وقتش را هم ندارند که آن چاپ‌های قدیمی و خط‌هایی با فونت باریک، صفحات طولانی دارای سی‌چهل سطر را مطالعه کنند، حوصله کنند و به آن گوهرها دست پیدا کنند.

ولی آنجا گنجینه‌ها و گوهرهایی است، که آدم تا عمق دریاها غواصی نکند، به آن گوهرها دست پیدا نمی‌کند، آن گوهرها کنار بحر نیست، نمی‌شود که آب از زانو بالاتر نشود و گوهر هم بدست بیاورد، گوهرهای عمیق در عمق چهارهزار متری بحر‌هاست، که در آنجا غواصی می‌خواهد.

### البرهان بحرانی

اشاراتی که در میزان و نمونه بود، ریشه این اشارات را پیدا کردم، دیروز در کتابخانه تحقیق کردم، تفسیری بنام "البرهان" پیدا کردم، که مؤلفش را می‌شناختم بعنوان یک فقیه و یک محقق، اما بعنوان یک مفسر مطلع نبودم، دیدم که تفسیر قرآن هم نوشته، علامه، "سید هاشم بحرانی" که بسیار تفسیر سنگین و با مطالب زیبا است، مطالعه کردم و خواب رفتم، صبح هم بعد از نماز مطالعه کردم:

در این تفسیر وزین روایاتی آورده که دل انسان را گرم می‌کند، این علامه فقیه و مفسر عالی مقام در رابطه به آیات "نور"، "بیوت" و رجال" بحث روایی کرده که بنده هم مسیر و هدفم بحث روایی است، که قرآن را از نظر اهل‌البیت (ع) بررسی کنیم، معارف الهی را از طریق این خاندان بگیریم، که اینها خاندان "نور" است، احادیث زیاد گیرم آمد، شاید خداوند خواسته بود که این تفسیر به نظرم خورد، محتوایش را عرض می‌کنم و بعد یک حدیث را از متن کتاب، خدمت شما برای اتقان سخن می‌خوانم.

کسانیکه از روز اول، تشریف داشتند می‌دانند که: خداوند نور آسمان‌ها و زمین است، مَثَل نور خدا مَثَل چراغدانی و مشکات است، که در او چراغ داخل زجاجه و شیشه است روشنایی‌اش بسیار براق و روشن مثل کوکب است، فتیله‌ی این چراغ، داخل روغن زیتون است، که از شجره مبارکه زیتون است، درخت زیتونی که لاشرقیه و لاغریه است.

عرض کردم که در ﴿اللَّهُ نُورُ سَمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یک کاف تشبیه در تقدیر است، یعنی خداوند مثل نور آسمان‌ها و زمین است، خدا مانع ندارد خودش را به نور تشبیه کند، ولی از طرف ماها مانع است، ما حق نداریم خداوند را به چیزی تشبیه کنیم، اما خود خداوند حق دارد

خودش را به چیزی تشبیه کند، نکتهی جالبی بدستم آمد، آن نکتهی جالب از مولایم علی ابن ابی طالب (ع) است.

### تَبَسُّمٌ وَ تَعْجَبٌ

جابر نقل می‌کند: «رفتیم داخل مسجد کوفه شدم، دیدم مولایم روی خاک نوشته می‌کند و تبسم می‌کند، دیدم نوشته است.

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَ لَّا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾.

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ﴾.

﴿رَجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَّا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ﴾.

تعجب می‌کنم از کسانی که این آیه را می‌خوانند، ولی حق معرفت به این آیه ندارد. پرسیدم معرفت آیه چیست؟!

فرمود: "مشکوة" محمد(ص) است.

"مصباح" منم.

"زجاجه" حسن(ع) و حسین(ع) اند.

"کوکب دُرّی" علی بن‌الحسین(ع) است.

"يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ" محمد بن علی(ع) است.

"زیتونه" جعفر بن محمد(ع) است.

"لاشرقیه" موسی بن جعفر(ع) است.

"لاغرّیبیه" علی بن موسی(ع) است.

"یکاد زیتها یضی" محمد بن علی(ع) است.

"ولو تمسسه نار" علی بن محمد(ع) است.

"نورٌ علی نورٌ" حسن بن علی(ع) است.

"يَهْدِي اللهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ" قائم مهدی (عج) است.

البته آنچه خواننده شد، ترجمه حدیث بود که حضوراً ترجمه شد، و می‌توانید متن حدیث را از کتابخانه بگیرید و احادیث دیگر را هم بحث کردم که اعاده نمی‌کنم.

### شجره‌ی ابراهیم

از اینجاست، که می‌فهمیم، چهارخط بحث کردن، حق مطلب را اداء نمی‌تواند، این آیه‌ی سوره نور اهلبیت را معرفی می‌کند و آیات دیگر که ما به اشارات و رموز آن پی نبرده‌ایم.

مسئله دیگری هم مطرح است که آن چراغ فیتله‌ای دارد که در روغن مبارکه زیتون نه شرقی و نه غربی فرو رفته است، که امام صادق (ع) فرمود: «آن شجره زیتونه شجره ابراهیم است، که ابراهیم نه یهودی است و نه نصرانی، این دو گرایش را ندارد، و چنان خالص و ناب است که ﴿زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾ قریب است روشن شود ﴿وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ اگر چه آتش به او اصابت نکند.»

---

۱ - تفسیر البرهان، جلد دوم ص ۱۳۶-۱۳۷ سه سطرش در صفحه ۱۳۶ و چهار سطرش در صفحه ۱۳۷.

می‌فرماید: ما‌یمیم کسانیکه معلم ندیده عالم شده‌ایم، پیغمبر هم اگر می‌بود، پیش هیچ کس درس نخوانده، بود، ولی در عین حال علم داشت و همچنان‌اند ائمه هداء و اوصیای پیغمبر.

به پیغمبر (ص) که از جانب خداوند تعلیم داده شده، خداوند به پیغمبر علم داده، سینه‌اش را باز کرده، همان فشار که جبرئیل داد کفایت کرد.

### تصرف ولایی

- جبرئیل فرمود: اقراء یعنی بخوان!

- خوانده نمی‌توانم.

- بخوان!

- نمی‌توانم.

جبرئیل به اذن خداوند تصرفش کرد و سینه باز شد، بعد پیغمبر خواند این است معنی ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ بدون اینکه کبریت بزنی روشن شود و بدون اینکه درس بدهی، عالم شود، آن هم چه عالمی که هیچ عالم نتواند مانند او شود، درس نخوانده کتاب بیاورد، اگر یک استاد پوهنتون کتاب بیاورد عادی است، درس خوانده، می‌تواند کتاب بنویسد، ولی یک درس نخوانده کتاب بیاورد، اینجاست که این روغن اشتعال پیدا کرد، بدون اینکه آتش دیده

باشد، این آقا عالم شده، بدون اینکه پیش کسی درس خوانده باشد، ائمه (ع) ما همینطور است.

علی ابن ابی طالب (ع) تمام علوم نبوت را از سینه پیغمبر گرفت و اخذ کرد و علی آنچه گرفته بود، داد به حسن (ع)، حسن (ع) داد به حسین (ع) و حسین داد به امام سجاد (ع)، برو تا آخر، شاید کسی فکر کند چطور می‌شود این همه علم را به یک لحظه به سینه‌ای کسی انتقال دهد، اصلاً ممکن نیست، این سوال جواب دارد.

امروز این سی‌دی‌ها را که در آن میلیون‌ها کتاب است، از یک سی‌دی به سی‌دی دیگر در یک دقیقه رایت می‌شود، آیا حسین (ع) نمیتواند تمام علمش را به امام سجاد (ع) منتقل کند؟ تصرف، تصرف ولایی است، همانطور که جبرئیل سینه پیغمبر را با یک فشار آماده علم نمود، پیغمبر (ص) علمش را به علی ابن ابی طالب (ع) منتقل نمود، پیغمبر در حال پرواز به ملکوت اعلی بود، داشت پرواز می‌کرد و دار فانی را وداع می‌گفت، علی را طلبید، علی ابن ابی طالب (ع) سر را زیر لحاف پیغمبر برد، چند دقیقه طول کشید، حضرت که برآمد سر و صورت پر از عرق شده بود.

## هزار باب علم

حضرت زهرا (س) سوال کرد: یا علی! چه شد؟ پیغمبر خدا به تو چی گفت؟ فرمود:

هزار باب علم را به من آموخت که از هر بابش هزار باب باز میشود، اینست معنی ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ روغنی است که بدون آتش روشن می‌شود، به مکتب نفرستی عالم می‌شود، این دوازده نفر باید مفسر قرآن باشد. در اینجا سن و سال مطرح نیست، لذا امام جواد<sup>(ع)</sup> هشت ساله بود که امام شد، حضرت مهدی<sup>(عج)</sup> در پنج سالگی امام شد، در پنج سالگی پاسخگوی همه‌ای احکام بوده، چنانکه حضرت عیسی‌مسیح<sup>(ع)</sup> در گهواره سخن گفت: «قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیاً و آتیناه الحکم صبیاً» درباره یحیی نبی است، که در کودکی پیامبر شد که و منظور از حکم حکمت و نبوت است، کسیکه در طفلی بتواند نبی شود چرا در طفلی امام شده نتواند.

﴿نُورٌ عَلٰی نُوْرٍ﴾ خلفاء و اوصیای رسول‌الله است که ائمه هدا<sup>(ع)</sup> باشند، هادی پشت هادی، امام پشت امام، نور دنبال نور و یک لحظه هم مردم را نگذاشته، که بی‌امام باشند، تا قیامت جهان بدون امام، نیست، اگر چه تا بحال پشت پرده است، اگر ما و شما تا بحال زنده‌ایم از دعای آن نازنین است، وجود ما که همه طفیلی است، حتی کفار، منافقین، بدخواهان و کسانیکه هم و غم‌شان دشمنی با اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> است، لایک‌ها، کی و کی از برکت وجود امام زمان<sup>(عج)</sup> زنده‌اند و به یمن رزق‌الوری از برکت او روزی می‌خورند، ولی ما غافلیم، فکر می‌کنیم که خودمان روزی بدست می‌آوریم، خودمان کار می‌کنیم. بیوت خانه‌های



گلی نیست، بیوت سینه‌های اهلبیت (ع) است و علمی که در آن سینه‌ها است.

### فقیه بصره

قتاده یکی از علمای مشهور و فقیه بصره بوده، همین حالا کتابهای اهل سنت از قتاده حدیث نقل می‌کند، فقیه بزرگ بوده، کم از ابوحنیفه، مالک، حنبل، و شافعی نبوده، در بصره فقیه نامدار و با شهرت بود.

ابوحمره ثمالی روایت می‌کند، ابوحمره ثمالی از افغانستان است، ما چهار نفر از کابل بعنوان اصحاب امام چهارم (ع) و امام پنجم (ع) داریم، نظیر ابو خالد کابلی و غیره از جمله ابوحمره ثمالی، دعای معروفی هم بنام اوست، ابوحمره ثمالی روایت می‌کند، که ترجمه‌اش اینست:

«در مسجد بصره نشسته بودم، مردی وارد شد از من پرسید، ابو جعفر کجاست؟

- اینجاست، چه کار داری؟

- چهل مسئله‌ی بغرنج دینی آماده کرده‌ام، می‌خواهم از او سوال نمایم، اگر جواب حق داد می‌گیرم، اگر جواب باطل داد نمی‌گیرم.

- تو حق و باطل را تشخیص داده می‌توانی؟ یعنی به آن درجه رسیده‌ای که بدانی جواب امام باطل است یا درست؟

- بلی! دیدم خیلی آدم مغرور است.

نشسته بود که امام محمد باقر<sup>(ع)</sup> وارد شد، یک جمع و جماعتی هم نزد امام بودند، یکی از آنها از مردم خراسان بود، دیگران را نشناختم، خراسانیان درباره حج مسئله زیاد داشتند، مسائل خود را مطرح کردند، امام جواب گفت و همچنان سوالات دیگران را جواب داد، آنها مرخص شدند و رفتند، دیدم، این آقا خود را نزدیک امام رساند و نشست، امام رو کرده فرمود: تو کی هستی؟

- قُتاده فقیه بصره هستم، خیلی نامدار و معروف بوده اهل سنت عالم معروفتر از قُتاده ندارد، امام از کار و فعالیت او ناراحت بود.

- فرمود: وای بر تو! از اهلیت<sup>(ع)</sup> دستور نمی‌گیری و از پیغمبر خدا اطاعت نمی‌کنی! درحالیکه ما قوام امر خداوند هستیم، چون از متن حدیث می‌خوانم، این حرف‌ها را که گفت: قُتاده رنگش پرید.

- یا بن رسول الله! من کنار ابن‌عباس می‌نشستم، از ابن‌عباس دانشمندتر در جامعه‌ای اسلامی نداشتیم، تعداد او را ملقب کرده به دانشمند امت، چون ابن‌عباس با پیغمبر خدا بود، شتر پیغمبر خدا را می‌راند، از پیغمبر خدا زیاد حدیث بلد است، ما هم به دانش او احترام قائل هستیم، دانش آن روز حدیث بوده است.

## قلبم می‌لرزد

قتاده می‌گوید: من نزد ابن عباس و بین فقهای نامدار می‌نشستم  
قلبم نمی‌لرزد، حالا قلبم می‌لرزد، زبانم لکنت پیدا کرده مضطرب  
شدم، شما چه دارید؟

- امام تبسمی کرد و فرمود: می‌دانی در مقابل کی نشستی؟! در  
مقابل کسی نشسته‌ای که خدا در حقش فرموده: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ  
أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ مصداق بیوت  
ما هستیم، رجال خانه‌ها، ما هستیم، از چهل مسئله بغرنج فقهی‌ات  
سؤال نما! یادم رفت، با دست و پاچگی سوال کرد.

- یا رسول الله حکم پنیر چیست؟

- امام تبسمی کرد و فرمود: همه مسائلت همین پنیر شد؟

- بقیه یادم رفت، آمده بودم بحث کنم که اگر جواب من را حق  
دادی می‌گیرم و اگر حق ندادی نمی‌گیرم.

- امام فرمود: پنیر حلال است بخور!

- این پنیر از میته است.

- فرمود: آن هم حلال است، پاک است، آن را بخور، این  
بزغاله‌هایی که تازه از مادر متولد می‌شود، شیر می‌خورد، چون اول

شیر پیله دارد، شیر را که خورد سخت می‌شود، بزغاله می‌میرد، به اصطلاح ما "پیله پنیر" می‌شود، بزغاله که مرد پنیرش حلال است و پاک.

- امام فرمود: پاک است، درست است که جزء میت‌هاست ولی رگ ندارد، استخوان ندارد، خون ندارد، قُتاده قبول نکرد.

- امام فرمود: تخم که از مرغ مرده می‌گیری می‌خوری؟!

- نمی‌خورم.

- امام فرمود: اگر تخم را بگذاری زیر یک مرغ دیگر تا جوجه شود می‌خوری؟

- بلی! می‌خورم فرمود: چطور آن جوجه‌ای که از آن تخم مرغ مرده است و جزء میت‌هاست، می‌خوری و تخم را نمی‌خوری؟!

- قُتاده تسلیم شده بناچار گفت: درست فرمودی راستی مصداق ﴿

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَهُ﴾ خانه‌های گلی نیست، آن خانه‌ها سینه ائمه شماس است».

آدرس حدیث: تفسیرالبرهان جلد دوم، صفحه ۱۳۷ الی ۱۳۸، سطرش در صفحه ۱۳۷ است و هجده سطرش در صفحه ۱۳۸، اگر این

آیه شکافته شود کی‌ها مطرح میشود، این یک نمونه بود که عرض کردم.

### خودم دیدم

دیدید! کلام اهل‌بیت (ع) را، زیبایی کلام اهل‌بیت (ع) را، امام محمد باقر (ع) که اینگونه عالم است، امام در کربلا چهارساله بود، در کوفه بود، در شام بود، در خرابه بود، در همه جا بود. [گریه شدید حضار]

از کربلا که برگشت به مدینه، فرمود:

خودم دیدم علی را، خسته بودند

به زنجیر جفایش بسته بودند

هر که از امام محمد باقر (ع) سوال می‌کرد، کربلا چه شد؟ می‌فرمود:

خودم دیدم به خیمه شعله‌ها را

خودم دیدم فرار بچه‌ها را

خودم دیدم علی‌اصغر را

خودم دیدم علی‌اکبر را

خودم دیدم مسیر شام و کوفه

خودم دیدم یتیمی در خرابه

- آقا جان کجا بر تو سخت گذشت؟! کوفه، کربلا، شام، کجا؟

- زمانی سخت گذشت که مادرم می‌خواست مرا بگیرد، چادر مادرم می‌افتاد، اگر می‌خواست چادر را بگیرد من می‌افتادم، مادرم در بین دو محصور مانده بود، یا چادر را نگهدارد، یا من را نگهدارد، نه من را می‌توانست رها کند نه می‌توانست چادر را رها کند. [گریه طولانی  
حضار]

وقتی مادرم را تازیانه می‌زدند مادرم مرا در بغل می‌گرفت و خود را سپر تازیانه می‌کرد، لا اله الا الله. [گریه شدید حضار]

دعا و آمین حضار

\*\*\*

---

## جلسه پنجم

---

لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم، أفوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين، خالق السموات و الارضين، باعث الانبياء والمرسلين، الصلاة و السلام على النير الاعظم، فخر العرب و العجم، سيدنا و نبينا و مولانا ابي القاسم المصطفى محمد<sup>(ص)</sup> [صلوات حضار] و على اهليته، الطيبين الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقیة الله فى الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا.

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن  
الرحيم.

قال الله تعالى في كتابه و قوله الحق:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ

وَالْأَصَالِ﴾<sup>۱</sup>.

بحث که در این روزها خدمت عزیزان داشتیم، تمام هم و غم ما این بود که جایگاه اهل‌بیت (ع) را درقرآن کریم تبیین کنیم و روشن سازیم.

### ستون فقرات جبهه

امروز هم بطور مختصر اختصاص می‌دهم به ستون فقرات جبهه‌ی ابا عبدالله‌الحسین(ع) سقای تشنه کامان، فرزند دلیر علی ابن طالب(ع) شهید کنار علقمه آقا ابوالفضل‌العباس سلام الله علیه، برادر رشید سرورم، آقایم و مولایم حسین ابن علی(ع).



در کابل طبق رسوم و عنعنات‌شان روز هفتم این ماه را به ایشان اختصاص داده‌اند و خوب است در این روز از فیوضات و برکات سقای تشنه‌کامان، حضرت عباس (ع) استفاده کنیم، آیاتِ را که قرائت کردم، تا جایگاه اهل‌بیت (ع) روشن شده است، که منظور از ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ خاندان عصمت و طهارت پیامبر و اوصیای آن بزرگوار است.

پیامبر بزرگوار اسلام و اوصیای بزرگوارش می‌تواند، نیازمندی‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و همه‌جانبه‌ای مردم و شریعت، را مرتفع سازد، اقتداء به این خاندان سازنده و سرنوشت‌ساز است، پیروی از این الگوهای نازنین و این رجال، در این بیوتِ که خداوند برای شان بیان نموده، قطعاً راه‌گشا است.

### همنشینی با اهل‌بیت (ع)

اما در رابطه با ابوالفضل‌العباس (ع) که در این خانه بزرگ شده است، وقتی انسان با این خانواده شریف همنشین شود، همنشینی خودش تأثیر بخصوص دارد، گذشته از اینکه فرزند علی ابن ابی طالب (ع) بوده، هم نشینی با امام حسین (ع) و امام حسن مجتبی (ع) تحول می‌آفریند. حضرت در خانه علی (ع) بزرگ شد و در بیت امامت تربیت یافت، وقت زمین‌های قابل پیدا می‌شود، فعالیت فاعل اثراتش را می‌گذارد، قابلیت را ما در عباس (ع) دیدیم، که چگونه فاعلیت فاعل اثر کرد، به ثمر نشست تا الگو شد برای جهانیان، چیزهایی که در سقای تشنه‌لبان،

بسیار برجسته است و شخصیت آقا را ممتاز کرده، چند مورد است، به همه‌اش نمی‌توانم برسم، چند تای آن را اگر وقت داشته باشم مطرح می‌کنم:

### برجستگی‌های عباس

"وفاداری" عباس برجسته است، ما ابوالفضل‌العباس<sup>(ع)</sup> را مظهر وفاداری به حسین ابن علی<sup>(ع)</sup> و مکتبش می‌دانیم و همین طور است، "ایثارگری" حضرتش به آن اندازه که دستش را بدهد، چشمش را بدهد، اما مشک و علم را رها نکند و همچنان لقب "سقای تشنه کامان"، مخصوص عباس<sup>(ع)</sup> است، اگر بگوئیم، مظهر ایثار عباس<sup>(ع)</sup> است، اشتباه نکرده‌ایم، اگر بگوئیم مظهر وفا یعنی ابوالفضل عباس<sup>(ع)</sup> غلط نگفته‌ایم، اگر بگوئیم، سقای تشنه کامان درست گفته‌ایم.

"علمداری" یکی از ویژگی‌های دیگر است که اختصاص یافته به آقا ابوالفضل‌العباس<sup>(ع)</sup>، این آقا برجستگی‌های زیادی دارد، که نمیتوانم به همه‌ی، آن پردازم، چون وقت برایم اجازه نمی‌دهد، فقط به یک ویژگی برجسته‌ی آن می‌پردازم، و آن این است که آقا "باب الحوائج" است، و از همین جهت است که روز هفتم اختصاص دارد به آقا ابوالفضل عباس<sup>(ع)</sup>، کلیه مجالس حسینی از محبان و عاشقان اهلبیت مملو می‌شود.

## پرچم افرازی

امروز جوانان نازنین شما پرچم‌های بنام عباس (ع) بر پا کرده‌اند، حملش می‌کنند، سینه می‌زنند، اگر آن روز یک پرچم به زمین افتاد، امروز بنام عباس هزاران پرچم بر افراشته می‌شود، یعنی نشان می‌دهد که آقا جان اگر شما نیستید ما زنده هستیم، پرچم افتادها را بلند می‌کنیم.

پرچم افرازی در تمام محافل سیاسی دنیا رسم است، حزب اگر بخواهد معرفی شود پرچمش را بلند می‌کند، کشور اگر شناخته می‌شود هم به اساس نشان و پرچمش شناخته می‌شود، وزیر خارجه یا سایر وزراء هم که در یک کنفرانسی شرکت می‌کنند، پرچم کشور را پشت سر خود نصب می‌کنند و یا روی میز خود می‌گذارند، اگر معاهده و قراردادی امضا می‌شود، زیر پرچم همان کشور به امضاء می‌رسد، توقع دارند که در مقابل دوربین‌ها قرار بگیرند.

امروز بنام سقای تشنه کمان پرچم‌هایی را بر می‌افرازیم، برای اینکه اعلان کنیم مراتب عشق و فاداری و پیروی خود را نسبت به عباس، این دیگر از برجستگی‌های باب‌الحوایج است.

ممکن است مردم از باب‌الحوایج برداشت دیگری داشته باشند، برداشت همه محترم است، اما من برداشت خودم را عرض می‌کنم.

برداشت شما شاید این باشد که اگر کسی مریض‌دار باشد، به در آقا برود، ناامید بر نمی‌گردد، بلی که همین طور است، تثبیت شده که نه تنها مریضان صعب‌العلاج، سرطانی‌ها، لاعلاج‌ها و دکتر جواب داده‌ها حاجت گرفته‌اند.

مریضان زردشتی، مسیحی و یهودی هم از در خانه ابوالفضل العباس<sup>(ع)</sup> ناامید برنگشته‌اند، کسانی که مشکل دارند در خانه آقا بروند مشکل‌شان حل می‌شود، این هم درست است، نمونه‌های زیادی داریم، کتاب‌ها پر شده، از داستان‌های مستند، یعنی افرادشان حاضر و موجود هست، این هم درست است.

### برداشت بنده

اما برداشت بنده از باب الحوائج این معنی است که: ابوالفضل العباس<sup>(ع)</sup> مردم را به در خانه امام حسین<sup>(ع)</sup> راهنمایی می‌کرد، حاجت را او برآورده می‌کرد، مشکل را او حل می‌کرد، او به گمراهان روشنایی می‌داد، ابوالفضل‌العباس<sup>(ع)</sup> فهمیده بود که شفاء در این خاندان است، اگر کسی متحیر و پریشان است به این خانه پناه ببرد، تا از تحیر و سرگردانی بیرون شود، اگر کسی مشکل فکری دارد، مشکل اعتقادی دارد، به این خانه مصداق آیه وارد شود، بخاطر که این خانه ﴿فِي بُيُوتٍ أذنَ اللهُ أن تُرفعَ﴾ است، ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمُ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ

ذِكْرِ اللَّهِ ﴿﴾ یکی از آن رجال حسین ابن علی (ع) است، لذا هر مشکل‌دار را که می‌دید، هر ضعیف‌العقیده را که می‌دید، به خانه ابا عبدالله الحسین (ع) می‌برد و می‌فرمود: این آقا خلال همه‌ای مشکلات است.

باب‌الحوایج یعنی دروازه حاجت، آدم از درِ خانه وارد خانه شود، نه از پنجره و بام در این خانه آدم‌هایی که از پنجره وارد نمی‌شود، آدم‌های که از بام وارد نمی‌شود، از راه وارد می‌شود، راه خانه حسین (ع) ابوالفضل‌العباس (ع) برادرش است.

بنده معتقدم که به این دلیل او باب‌الحوایج است، رمزش هم همین است، خودش نمی‌گفت: من نسبت به حسین (ع) چه کمی دارم، بیایید، من خودم حل مشکل می‌کنم، من خودم متحیر را اطمینان خاطر می‌دهم، می‌گفت: من کارهای نیستم، من نوکرم، غلامی هستم که درِ خانه‌ی حسین (ع) چاکری می‌کنم، هر که هدایت طلب کند، او را راهنمایی می‌کنم، که از آن خانه ناامید بیرون نشود.

### باب حاجت پیامبر (ص)

همین کار را علی ابن ابی‌طالب (ع) می‌کرد، حاجت در خانه پیغمبر خدا بود، خانه‌ی نبوت همه‌ی مشکل را حل می‌کرد، کسانی‌که مشکل اعتقادی داشتند، سر درگم‌الهی‌های دروغین بودند، خداهای سنگی، چوبی، ستاره و ماه، چه و چه را پرستش می‌کردند، علی او را به خانه پیغمبر می‌برد، هر متحیر را، هر سرگردان را، هر غریب راه گم کرده‌ای

را، هر سردرگم را، به درِ خانه پیغمبر می‌برد و می‌فرمود: شفا در این خانه است، عزت در این خانه است، شرافت در این خانه است، فلاح و اطمینان در این خانه است.

مردم! اگر می‌خواهید، الفت، شفقت، امنیت، و عدالت را پیدا کنید در این خانه داخل شوید، این باعث عظمت علی ابن ابی‌طالب<sup>(ع)</sup> است، او در خانه‌ی پیغمبر باب‌الحوائج شده، خود حضرت رسول<sup>(ص)</sup> می‌فرماید: «أنا مدينة العلم و علی بابها» من شهر علمم و علی دروازه‌ی آن، هر که وارد این شهر شود، از راه علی<sup>(ع)</sup> باید وارد شود، نه از راه‌های دیگر، راهی بجز راه علی<sup>(ع)</sup> بسوی این شهر نیست اینطور نیست که راه دیگری باشد تا بگوید؛ نه این راه را قبول ندارم، از راه دیگر وارد این شهر می‌شوم.

علی ابن ابی‌طالب<sup>(ع)</sup> باب‌الحوائج بود یعنی، نوکری می‌کرد در خانه پیغمبر<sup>(ص)</sup> و یافت چیزی را که دیگران نیافته بود، در خانه پیغمبر هر که نوکری کند آقا می‌شود، او کسی که می‌گفت: من نیازمند این خانه نیستم، من خودم کسی هستم، سردارم، پیکر دارم، خدم و حشم دارم، این هستم، آن هستم، آقایی از دست‌شان رفت، دلیل شد، دلیل تاریخ شد.

ابولهب گفت: من در این خانه کار ندارم، چه روزگار به سرش آمد؟ هر که از خانه پیغمبر اعراض و دوری کرد، به سرنوشت ابولهب دچار گشت، بگذرم تا به اصل مطلب برگردم.

### باب حاجت امام حسین (ع)

ابوالفضل العباس (ع)، باب حاجت خانه امام حسین (ع) بود، خوشبحال شما که از باب علی (ع) وارد خانه پیغمبر (ص) و از باب عباس (ع) وارد خانه حسین (ع) شده‌اید و اصل حاجت در این خانه است، این درها را پیدا کردن کمال است، هر کس این کمال را پیدا کرده نتوانست.

در مکه آدم زیاد بود اما این لیاقت را پیدا نکردند که مشکلات اعتقادی خود را توسط پیغمبر (ص) حل نمایند در حالیکه مشکل همه عالمیان را این آقا حل کرده است.

وحدت در این خانه است، عزت در این خانه است، آخرت در این خانه است، عطوفت در این خانه است، هر چه می‌خواهی در این خانه است، ابوالفضل العباس (ع) این عظمت را پیدا کرده بود، او فهمیده بود که همه چیز در نوکری آقایم حسین (ع) است، شناخت خود را کامل کرده بود و معلوم است که شناختش درست بوده است.

### پوست از پیکر علم

ابوالفضل العباس (ع) خیلی عالم بود، در زیارت‌نامه حضرت آمده است که ابوالفضل "زقّ العلم زقاً" یعنی پوست را از پیکر علم و دانش

بیرون می‌کرد، یعنی تحلیل واقعی از حقایق داشت، همانطور که شما پوست گوسفند را از بدنش بیرون می‌کشید ابوالفضل‌العباس<sup>(ع)</sup> پوست علم را بیرون می‌کشید، لختش می‌کرد، عریانش می‌کرد، پرده‌ها را کنار می‌زد، معلوم بوده که حضرت خیلی عالم بوده و واقعاً بجایی رسیده بود که دیگران نرسیده بودند، و آلاً حضرت حجت<sup>(عج)</sup> در قبال عمویش این چنین تعبیر نمی‌کرد. «حسین<sup>(ع)</sup> برادران زیاد داشت، برخی برادرانش حسین<sup>(ع)</sup> را نصیحت می‌کردند، از جمله محمدحنفیه برادر امام حسین<sup>(ع)</sup> است، آقا که از مدینه حرکت کرد او نصیحت می‌کرد، برادر! تو سروری، چینی و چنانی، در این سفر نرو کشته می‌شوی»، این می‌شوی، آن می‌شوی، بی‌برادر می‌شوم، نصیحت می‌کرد آقا را، از این سفر دست بردار، از این کار دست بردار.

کسانی دیگر هم نصیحت می‌کردند، مثل ابن‌عباس از موضع بالاتر سخن می‌گفت، گویا تو کودکی ما ترا راهنمایی می‌کنیم، یعنی تو نمی‌فهمی، من می‌فهمم. از این کار دست بردار، چینی و چنان میشود.

برخی هم پیشنهاد می‌کردند برو یمن محفوظ می‌مانی، زیرا؛ کوه‌های سر به فلک کشیده دارد قلعه‌های محکم دارد که دشمن نفوذ نمی‌تواند و جانت در آنجا محفوظ است، در عراق نرو که مردم بی‌وفایند، ترا رها می‌کنند تنها می‌مانی، از این قبیل حرف‌ها.



اما هیچکدام هدف امام را درک نکرده بودند، امام را از عینک خود می‌دیدند، و خیال می‌کردند، پشه با عقاب هم پرواز می‌شود.

### برادر نمی‌گفت

اما عباس (ع) اینطور نبود، عباس یک روز حسین (ع) را برادر صدا نکرد، چه رسد از اینکه نصیحت کند، همیشه می‌گفت: آقا، سرورم، مولایم، تو آقایی و من غلامم، تو مالکی و من مملوکم، من از خود هیچ ندارم، هر چی داری تو داری، سروری مال توست، آقایی مال توست، بخاطر که خداوند گفته: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ تویی نه من.

فهمیده بود که مصداق این آیه حسین (ع) است، ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَاقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَا الزَّكَاةَ﴾ نه عباس، درست است که عباس مثل حسین فرزند علی (ع) است، ولی حسین (ع) کسی دیگریست، درست است که مثل ما بدن دارد، استخوان دارد، خون دارد، اما جوهر متفاوت است. اگر بگویند؛ برادر، معنی‌اش این است که تو هم فرزند علی (ع) هستی، من هم فرزند علی (ع)، من بر تو حق دارم، تو بر من حق داری، برادر با برادر حسابش برابر است، برادر با برادر حق مساوی دارد.

ولی عباس (ع) می‌گفت: من اصلاً حق ندارم، حسین (ع) بر من حق دارد، حسین (ع) آقای من، مولای من، سرور من است، من تابعم، من

نوکر، و سخت از برادرش اطاعت می‌کرد، با وجود که بعضی اوقات بر عباس<sup>(ع)</sup> خیلی سخت تمام می‌شد.

### آغاز حمله‌ی دشمن

شب عاشورا که دشمن حمله را آغاز کرد، حضرت، عباس<sup>(ع)</sup> را طلب کرد، برو برادرم! از دشمن مهلت بخواه که ما امشب راز و نیاز داریم، امشب جنگ نمی‌کنیم، به عباس<sup>(ع)</sup> سخت تمام شد، چون به غیرت ایشان بر می‌خورد که چگونه از دشمن مهلت بخواهد عرض کرد برادرم! اگر کسی دیگر می‌گفت قبول نمی‌کردم اما شما امام هستید اگر بروم بگویم؛ شما امشب جنگ نکنید، فردا می‌جنگیم، غیرت من تباہ می‌شود، آنها فکر می‌کنند که اینها امشب راه فرار را جستجو می‌کند، این خیال در ذهن دشمن نباید بیاید، ولی فرمود: چشم، هر چه می‌خواهی قبول است.

رفت پیش دشمن، با وجودی که برایش سنگین تمام می‌شد، سخنانی غرایبی ایراد نمود که سراسر شجاعت بود، برادرم دستور داده که امشب را مهلت بدهید، چون عباس<sup>(ع)</sup> مطیع بود، شد باب‌الحوادث برادرش حسین<sup>(ع)</sup>.

کسانیکه کربلا می‌رود، مریض دارد، اوّل می‌رود در خانه ابوالفضل العباس<sup>(ع)</sup> بعد می‌رود به حرم مطهر امام حسین<sup>(ع)</sup> چون می‌فهمد که از این راه اگر برویم، حسین ابن علی<sup>(ع)</sup> رد نمی‌کند، انشاءالله کربلا که

رفتید، می‌بینید، که مریض را اول می‌برد به حرم مطهر باب الحوائج بعد می‌برد به حرم مطهر امام حسین (ع).

### نوکر حسین، آقای همه

از ینجاست که عباس (ع) مقام دارد، نوکر حسین (ع) بر همه حق آقای دارد، کس که واقعاً بر حسین (ع) نوکری کرده باشد، بر همه‌ی ما آقاست، سرور است، هر کس پیش خداوند بندگی کند، بر همه آقا است، پیغمبر خدا از همه بنده‌تر بود به همین دلیل آقاتر، از بین همه اصحاب حسین (ع)، حضرت ابوالفضل‌العباس (ع) سخت مطیع برادرش بود، و از همین جا است که مقام دارد، و باب‌الحوائج کسی است که مردم را به خانه حسین (ع) راهنمایی کند، عباس بود که مردم را از مقام حسین (ع) آگاه می‌کرد.

کسی که امام حسین (ع) را شناخته بود عباس (ع) بود، دیگران به اندازه عباس (ع) نشاخته بود، تمام هدف ما در عاشورا این است که شما را با خاندان اهل‌بیت (ع) آشنا کنیم، زیرا عزت در این خانه است، تمسک به اهل این خانه همه دردها را دوا می‌کند، همه مشکلات را آسان می‌کند، آدرس را درست پیدا کنیم کار حل است.

از همین جا بود که حضرت امام حسین (ع) پرچم را بدست نازنین ابوالفضل‌العباس (ع) داد، تو علمدار این جبهه‌ی، علمدار کسی است که علمش از همه بیشتر، تقوایش، درایتش، همه‌اش از همه بالاتر باشد؛

علمدار کسی باشد، که اگر همه‌ی لشکر فرار کند، علمدار فرار نکند، در بین جبهه کسی علمدار می‌شود که از همه قویتر، رادمندتر و باتقواتر باشد.

هم از لحاظ پیمان به آن مکتب قوی باشد می‌شود پرچمدار و علمدار، آشکار است که در جبهه قویترین مرد علمدار می‌شود، اگر دشمن هم بخواهد لشکر را شکست بدهد، متوجه علمدار است، علمدار که از پا درآمد، همه شکست می‌خورند.

### شهادت پرچمدار شهادت همه

تا علم است اطرافیان مقاومت می‌کنند، اما همین که علمدار از بین رفت، همه فرار می‌کنند، خداوند نیاورد، روزی را که علمدار شکست بخورد، یا شهید شود، آن روزی که علمدار و پرچمدار شهید شد، دیگر همه را شهید حساب کن.

ولی اگر علم استوار بود، هزار نفر هم شهید شود، باز هم پیروزی از آن جبهه است، بنابراین تا زمانی که عباس<sup>(ع)</sup> زنده بود، علم بر دوش او بود، حسین<sup>(ع)</sup> قوی بود، اطفال امام حسین<sup>(ع)</sup> قویتر در خیمگاه مقاومت می‌کردند، زنان بنی‌هاشم، همگی استوار بودند، ولی زمانیکه، علم عباس<sup>(ع)</sup> خیره‌گی پیدا کرد، عباس<sup>(ع)</sup> از اسب به زمین افتاد، قلب همه شکست، غوغا از حرم برخاست، [گریه حضار]

عباس<sup>(ع)</sup> می‌فهمد که به هر قیمت از علم حمایت و نگهداری کند لذا دست راستش را بریدند، دست چپش را بریدند، علم را به زانو تکیه داد، نگذاشت علم، به زمین بی‌افتد. [گریه حضار]

### اول عباس بعد علم

عجب است، در تاریخ نوشته‌اند، اول عباس<sup>(ع)</sup> به زمین افتاد بعد علم تا این اندازه پایداری کرد. [گریه شدید حضار]

پرچم عباس<sup>(ع)</sup> به زمین افتاد حسین<sup>(ع)</sup> مثل مرغ بر اسبش نشست بطرف میدان آمد، دشمن را متفرق کرد، مردم دید حسین<sup>(ع)</sup> در یک جایی از اسبش پایین شد، دست بریده‌ای را از زمین برداشت، چند قدم گذشت دست دیگر عباس<sup>(ع)</sup> را برداشت، رسید بالای پیکر مبارک ابوالفضل‌العباس<sup>(ع)</sup>، حسین<sup>(ع)</sup> خود را از اسب به زمین انداخت. [گریه شدید حضار]

برادرم! چه حال آمده بر سرت؟ بدن تکه‌تکه و پاره‌پاره است، دست را برداشت سینه به زمین افتاد، سینه را برداشت، سر به زمین افتاد، بدن را نتوانست حمل کند، علم عباس را برداشته بطرف خیمگاه آورد. [گریه حضار و ورود علم به مجلس].

این علم از کیست که بی‌صاحب است

این علم از ماه بنی‌هاشم است

فراق بوستان را بلبل افسرده می‌داند  
غم و داغ برادر را برادر مرده می‌داند

دعا و آمین حضار

\* \* \*

لاحول و لا قوة الا بالله العلى العظيم، أفوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين، خالق السموات و الارضين، باعث الانبياء والمرسلين، الصلاة و السلام على النير الاعظم، فخر العرب و العجم، سيدنا و نبينا و مولانا ابى القاسم المصطفى محمد<sup>(ص)</sup> [صلوات حزار] و على اهليته، الطيبين الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقية الله فى الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا.

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن  
الرحيم.

قال الله تعالى في كتابه و قوله الحق:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ

وَالْأَصَالِ﴾<sup>۱</sup>.

امیدوارم از مکتب عاشورای حسینی و با آقا حسین ابن علی<sup>(ع)</sup>  
محشور باشیم، صلوات عنایت بفرمائید. [صلوات حضاراً]

از ذکر مصائب عزیزان قبل از من استفاده بردیم، خداوند همه را  
در پناه آیات خودش از فیوضات مکتب اهل‌بیت بهره‌مند بگرداند.

در رابطه با تبیین جایگاه اهل‌بیت عصمت و طهارت<sup>(ع)</sup> از قرآن  
عظیم‌الشان گام‌هایی برداشته‌ایم، عزیزانی که از روز اول مجلس بحثها  
را تعقیب کرده‌اند، برای شان تا جایی روشن شده است جایگاه  
اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> و مقام آنها و عزیزان که در این دو روز تشریف آورده‌اند، یک



تعداد مشکلات که از نگاه مطلب پیدا می‌شود، سعی می‌کنم که حل شود.

## بحران معنویت

آیه‌ای که تلاوت شده است آیه‌ی قبل از او آیه‌ی نور است که تبیین می‌کند جایگاه عظیم اهل‌بیت عصمت و طهارت (ع) را که نیاز واقعی مردم و جوامع بشری است، نه تنها مسلمان‌ها که جهان بشریت محتاج این خانه‌ها است، بشریت نیاز دارد که به اینها رو بیاورند، نقایص و کاستیهایشان را جبران کنند، مخصوصاً که "بحران معنویت" جامعه را تباه ساخته، معنویت در خانه اهل‌بیت (ع) فراوان است، مراجعه در این خانه‌ها مراجعه به مکتب انبیاء (ع) است، بخواهیم جوامع بشری را نجات دهیم و راه نجات برای همه جستجو کنیم، به این خانه‌ها پناهنده شویم، برای اینکه خدای منان خالق بشر است، برای رسیدن به خودش، برای رسیدن به معرفت الهی، پیغمبر و خاندانش را برای بشر معرفی کرده و چون خداوند خودش معرفی کرده، بهترین آدرس و خوبترین آدرس در جوامع بشریست، جوامع بشری از مدت‌ها به این طرف گم کرده است آدرسش را، گم کرده‌اند مرکز صلاح را، گم کرده‌اند مرکز فلاح را، گم کرده‌اند راه را، که آن راه انسان‌ها را به کمال سعادت می‌رساند، بشر دارد به بی‌راهه حرکت می‌کند، بشر می‌خواهد بخودش متکی باشد اگر بشر از خدایش امداد نجوید و از

سفیران الهی امداد نگیرد، اتکای بخود و بریده از خداوند، انسان را بجایی نخواهد رساند.

### تشبیه در آیه‌ی نور

خوب! در رابطه با جایگاه اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> روشن شد که آیه‌ی مبارکه نور جایگاه اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> را بیان می‌کند و تشبیه‌ی که بکار رفته در واقع هادیان بر حق را تشبیه و تمثیل کرده است، خداوند که قابل تشبیه نیست، آیه‌ی قبلی را ترجمه کرده برویم دنبال مطالب دیگر.

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ خداوند نور آسمان و زمین است.

﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾ مَثَلُ نُورِ الْهَيِّ كِه هَمِينِ هَادِيَانِ بِرْحَقِ هَسْتَنْدِ، مَثَلُ چِرَاغِ دَانِيِ اسْتِ.

﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ در آن چراغ‌دانی چراغ است.

﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ این چراغ در شیشه‌یی است.

﴿الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ این حباب شیشه‌یی، مانند ستاره

درخشنده است.

﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَشَرْقِيَّةٍ وَ لَأُغْرَبِيَّةٍ﴾ این چراغ در روغنی فرو رفته که بسیار ناب و زلال است، روغنی از درخت مبارکه زیتون، درختی که شرقی و غربی نیست.

﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾ این چراغ بخاطر که بسیار روغن پاک دارد، نزدیک است که خودش روشن شود.

﴿وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ ولو با او آتش اصابت نکند.

﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ نور است بر فراز نور، روشنی است علاوه روشنی.

﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾ خداوند هدایت می‌کند کسی را که بخواهد.

بعد به این آیه که می‌رسیم؛

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ این چراغ پر نور و با کیفیت در خانه‌هایی است که اذن داده است این خانه‌ها دارای رفعت و مقام باشند.

﴿وَيَذُكَّرُ فِيهَا اسْمُهُ﴾ در این خانه‌ها اسم خداوند برده می‌شود.

﴿يَسْبِغُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾، در این خانه‌ها خدا تسبیح  
میشود، هم صبحگاهان و هم شامگاهان.

﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ  
الزَّكَاةِ﴾ مردانی در این خانه‌ها هستند که تجارت و بیع آنها را از اقامه  
نماز و اداء زکات باز نمی‌دارد.

﴿يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ از قیامت سخت در  
هراس‌اند.

این سه آیه را ترجمه کرده بودم، دوستان و عزیزان که بودند  
استماع کردند، ترجمه را تکرار کردم برای دوستان و عزیزان که امروز  
یا دیروز در مجلس حسینی شرف یاب شده‌اند، که برای عزیزان که  
بودند تذکر و برای عزیزان که امروز یا دیروز تشریف آورده‌اند تعلیم  
باشد.

### نکات در آیه‌ی نور

در اینجا نکاتی باقیمانده، که آن نکات این است:

خداوند در اینجا فرموده: ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ

اللَّهِ﴾ مردانی در این خانه‌ها هستند که اینها را بیع و تجارت از یاد

خداوند باز نمی‌دارند، خود تجارت در اینجا موضوعیت ندارد، یعنی: هر چیزی که انسان را از یاد و ذکر خداوند، از زکات و اقامه نماز باز دارد، نامطلوب است و انسان باید از او منزجر باشد، تجارت و بیع بعنوان مثال است، بلکه هر چیز که انسان را از یاد خداوند باز دارد، ولو مباح هم باشد، در پیشگاه خداوند کار نامطلوب است.

تجارت امر مباح، پسندیده و شغل پیامبر بزرگوار است، اگر این امر مباح انسان را چنان مشغول کند که از نماز غافل شود، از ایتاء زکات، غافل شود، از یاد خدا غافل شود، خودش مانع است، ولو اینکه امر مباح و پسندیده باشد، حجاب، حجاب است ولو علم باشد بلکه علم حجاب اکبر است، علم هم اگر آدم را از یاد خداوند باز دارد مذموم است.

تنها تجارت نیست، آقا درس خوانده، بیست سال، بیست و پنج سال، دکتر شده، جراحی می‌کند نتیجه‌ی علمش این می‌شود که می‌گوید: خدایی وجود ندارد، چرا وجود ندارد؟! می‌گوید: چون در زیر چاقوی جراحی خدا را ندیدم، این هم می‌شود حجاب، اگر روضه امام حسین (ع) هم حجاب باشد مذموم است، مثلاً: از صبح تا شام سینه بزنی، نماز ظهر قضاء و شام همچنان و یا از سر شب تا نصف شب سینه بزنی، نماز صبح قضاء بشود، خود سینه‌زنی که مباح و مستحب است، خودش می‌شود امر ناپسند، دختر عروسی کرده، پسر داماد شده، اگر یک ماه نماز نخواند مشکل ندارد نماز بخواند که رنگ و روغن

خراب می‌شود، هر چیز که آدم را از ذکر خداوند باز بدارد، ولو ازدواج باشد روضه باشد، علم باشد، تجارت باشد، هر چه که باشد مذموم است چون از ذکر خدا باز داشته، از نماز باز داشته، از زکات باز داشته است.

### تجارت و بیع بعنوان مثال

مثال‌ها را خودتان پیدا کنید، من نمی‌خواهم مصادیق را عرض کنم، خواستم بگویم که تجارت و بیع در اینجا بعنوان مثال آمده و خودش موضوعیت ندارد.

﴿رَجَالٌ لَّا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ

الزَّكَاةِ﴾ در خانه اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> کسانی بودند که در عروسی‌اش نمازش قضا نشده، در این خانه زهرا<sup>(س)</sup> بود، وقتی عروس شد نمازش فوت نشد، در این خانه حسن<sup>(ع)</sup> و حسین<sup>(ع)</sup> بودند، داماد شدند، در دامادی نمازشان فوت نشد، این یک نکته‌ی قابل عرض و نکته‌ی دیگر.

﴿وَيُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُهُ﴾ را آورده، اقامه نماز را نامبرده، که نماز

خودش ذکر خداست، چه ذکر بهتری بهتر از ذکر نماز، ذکر الله‌اکبر گفته شده و باز هم نماز را تکرار آورده ذکر دو گونه است:

۱- عملی؛

۲- علمی؛

ذکر علمی در بُعد اذهان و اندیشه است، آدم مرکب از دو چیز است:

۱- جوارح.

۲- جوانح.

خداوند از هر کدام یک نمونه آورده، ذکر نماز در باب فکر و اندیشه است، عبودیت است، بندگی است، سبحان الله گفتن، الحمد لله گفتن و الله اکبر گفتن یعنی یک نمونه از کار علمی و اندیشوی، درونی و باطنی، تجارت و بیع، کار عملی و بیرونی که این انسان‌ها را از کار درونی و جوانحی و اندیشوی که عبادت است باز نمی‌دارد، که نمونه بسیار صالحش نماز است.

### زکات رابطه‌ی عملی

زکات از باب عملی است، زکات رابطه‌اش با فقرای جامعه است، و اگر کسی فقط رابطه‌اش با خدا باشد و مردم را فراموش کند، مذموم است، فقط خدا را بشناسی، از فقراء غافل، از ضعفا غافل، از ایتم غافل، نماز بی‌اثر است، یعنی رابطه‌ات با خدا از طریق همین تعاون‌هاست، تعاون‌های واجب و مستحب، تعاون واجب همین خمس و زکات و سهمین است، تعاون مستحب همین انفاقات، تبرّعات، یعنی این انسان‌ها مردان هستند، که هم با مردم نزدیک است و هم رابطه‌اش با خداست.

﴿رَجَالٌ لَّا تُلْهِهُمُ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ

الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾، بیع و تجارت اینها را از ذکر خداوند و زکات باز نمی‌دارد، روزه را نام نبرده، جهاد را نام نبرده، حج را نام نبرده، فقط دو مورد که آمده از باب اتم مصداق است، خمس را نام نبرده در حالیکه خمس را اینها قطعاً می‌دهند، حج را قطعاً انجام می‌دهند، تعاون می‌نمایند هر چه از خوبی‌ها می‌شنوید انجام می‌دهند، ولی زکات و اقامه نماز از باب اتم مصداق نام برده شده اینها به عنوان مثال است.

این چراغ در خانه‌ای است که خداوند اذنش داده، رفیع باشد، یعنی چراغ هدایت و چراغ ایمان درسینه‌هایی است که خداوند خواسته آن سینه‌ها محل وحی و الهام باشد، این مردان اهل نماز و اهل زکات‌اند اهل نماز خیلی‌ها هستند، ولی اهل زکات خیلی‌ها نیستند، نماز را در زمانی می‌خوانند که فایده باشد، اگر فایده را ترک کند، معامله را بر هم بزند، این نماز خواندن ارزش دارد، وقتی جنس در دکان نباشد، مشتری مراجعه نکند، آنجا همه اهل نماز می‌شود، اگر بازار خوب کش دارد، خرید فروش زیاد است، آقا سرش شلوغ است در این حالت دروازه را می‌بندی، می‌گوی وقت اذان شده نماز می‌خوانم، این مردان کسانی هستند که نماز را در این موقع می‌خواند، بیکار باشند که همه اهل نماز می‌شوند.



## ترس از قیامت

﴿يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾ از روزی می ترسند در آن روز دل ها و دیده ها تغییر پیدا می کند، منقلب می شود، اینجا قلوب و ابصار نامبرده شده ابصار یعنی چشم ها، قلوب یعنی قلب ها، در دنیا چشم را چند چیز پر می کند.

۱- پول؛ کسانیکه پول دارد مردم او را تا ببینند چشمش پر میشود.

۲- مقام؛ کسیکه رئیس جمهور است، وزیر است، والی است، پست دارد، مقام، منصب و چوکی چشم آدم را پر می کند.

خانه زیبا، موتر، به مدل آخرین سیستم فرزندان قوی هیکل در دنیا چشم پرکن هستند.

ولی در قیامت دیده ها به چیز دیگر پر میشود، دل ها به چیز دیگر گرم می شود، آنجا هر که تقوای بیشتر آورده، هر که تعاون بیشتر آورده، هر که صلهی رحم بیشتر آورده، هر که نماز بیشتر آورده، هر کس خمس بیشتر، آورده هر کس میزان اعمالش از این چیزها سنگین است، چشم اهل محشر را پر می کند.

در اینجا اگر یک شخص با تقوا، وارد مجلس شود همراه وزیر، وزیر را مردم استقبال می کند، این آدم با تقوا را نه، ولی آنجا روزگار،

روزگار تقواست، آنجا معنویات مطرح است، دیده‌ها عوض می‌شود، دلها به چیز دیگر گرم می‌شوند، کسانی‌که در دنیا در آخر صف بودند آنجا اول صف هستند، آنجا مقام وزارت مطرح نیست، مقامش در دنیا مانده، زنش در دنیا مانده، خانه‌اش در دنیا مانده، بچه‌هایش در اینجا مانده، رفقاییش اینجا مانده، سرمایه‌هایش اینجا مانده، آنجا دلها به تقوا گرم می‌شود، بخوبی‌ها گرم می‌شود، در اینجا قدرتمندان حکومت می‌کنند، از قدرتمندان می‌ترسند، از وزیران، والیان و حاکمان می‌ترسند.

ولی در روز قیامت حکومت از آن حسین ابن علی<sup>(ع)</sup> است، از آن شهدای کربلاء است، از آن شهدای بدر است، از آن شهدای احد است.

### تغییر دیده‌ها

در قیامت دیده‌ها عوض می‌شود و خوب است که ما دیده‌ها را در اینجا عوض کنیم، آنجا بخواهیم یا نخواهیم دید ما عوض می‌شود، ایکاش! تقوا می‌داشتیم، خداوند فرمود: «گرامی‌ترین شما در نزد من با تقواترین شماست»، سیاه، سفید، معاون، رئیس، رئیس‌جمهور، والی و اینها شرط نیست، فقط ملاک تقواست، هر که تقوایش بیشتر نزد خداوند عزیزتر است ولو پینه‌دوز باشد، حمامی باشد، کراچی وان باشد، کفاش باشد.

مولای من علی (ع) فرمود: «چهار چیز در چهار چیز نهفته است که یکی آن را عرض می‌کنم، فرمود: اولیای خدا در بین بندگان مخفی شده است، بنابر این هیچ کس حق ندارد بندگان خداوند را توهین نماید، شاید همان آدم ولی خداوند باشد، حق توهین به هیچ کس را ندارید»، به قصاب، به نانوا، به کراچی وان، به دکاندار، به کفاش، شاید همان کراچی وان اولیاءالله باشد، همان حمامی اولیاءالله باشد، همان قصاب اولیاءالله باشد، همان پیرزن اولیاءالله باشد، از کجا معلوم که اولیاءالله کیست؟ لذا اولیاءالله در بین مردم پنهان شده است، اولیاءالله که به قد و قیافه شناخته نمی‌شود، او به عمل است.

ببینید! موسی کلیم یک پیغمبر بود، نبی بنی‌اسرائیل بود، ولی در عین حال ولی غائب خداوند حضرت خضر بود، خضر کسی بود که حضرت موسی (ع) توفیق و لیاقت همراهی همیشگی او را هم پیدا نکرد، فرمود: اگر با من رفیق می‌شوی، حوصله بتوانی، گفت: چشم، تعهد گرفت، راه افتادند، در مسیر دیوار مخروبه را آباد کرد و مردم به او آب و غذا داد، موسی ناراحت شد، کشتی را سوراخ کرد، موسی ناراحت شد بچه را کشت؛ موسی اعتراض کرد، چه می‌کنی؟ فرمود:

روز اول گفتم اعتراض نکن، من چیزی را می‌دانم که تو نمی‌دانی، غرض اینکه: ولی خدا بالاتر از موسی پیغمبر، خضر نبی بود، ولی کسی نمی‌شناخت، برای مردم مخفی بود، در حالیکه مقام او از مقام موسی (ع) بالاتر بود.

از موضوع دور نروم در این خانه‌ها مردانی هستند، که این مردان اوامر الهی را اطاعت می‌کنند و هیچ چیز مانع اطاعت‌شان نمی‌شود، حتی امور مستحب، نماز برپا می‌کنند، زکات می‌دهند و از قیامت می‌ترسند، اگر خوف از قیامت باشد، دیگر مشکل حل می‌شود.

### نبود خوف

فساد اداری که بحث می‌شود، بخاطر اینست که خوف از قیامت در دل مردم نیست، اگر خوف از قیامت باشد کدام قاضی می‌تواند رشوه بگیرد، کدام وزیر می‌تواند رشوه بگیرد، کدام مأمور می‌تواند رشوه بگیرد، رشوه آتش است، آتش جهنم است، لذا حرام است، چون خوف از قیامت در بین مردم ضعیف است، رشوه‌ستانی می‌شود، قیامت شاید نباشد، اگر باشد، باز هم دور است، تا بیاید، ما رشوه‌ستانی می‌کنیم، خانه‌های آخرین سیستم، موترهای آخرین مدل.

جمله‌ی بسیار زیبا "لَا تُلْهِهِمْ" است، یعنی بازی و لهو، واقعاً تجارت بازی است، بیع بازی است، دنیا بازی است، خانه ساختن بازی است، اصلاً ما خزانه داریم، کلید داریم، پول را نگهداریم برای دیگران، زحمتش را ما می‌کشیم، پول مال دیگران می‌شود، اما چیزیکه همیشه با ماست و از ما جدا نمی‌شود، مسئله تقواست، مسئله نماز است، مسئله زکات است، خوف از قیامت است، اینها همیشه با ما و شماست، از ما جدا نمی‌شود.

اگر چه امروز از نظر جهانیان چشم پرکن نیست، محاسبه نمی‌شود که فلان ملت با تقواست، اهل نماز است، اگر به جامعه ما توهین نشود، این مسائل سقوط کرده، یا حداقل کمرنگ شده، حاجیان محترم ملیاردر هم اهل فتوی شده دلش شد یک بوجی آرد به فقیر می‌دهد، نشد نمی‌دهد، حساب نیست، کتاب نیست، وجوهات نیست، وجوهات شده مال پینه‌دوز، کفاش، سلمان، کراچی وان، پنجد صد افغانی را که از سر سالش علاوه شد، صد افغانی‌اش مال امام است، می‌آورد تسلیم می‌دهد و رسید می‌گیرد او حاجی خنده می‌کند، این آدم سهم امام (ع) می‌دهد خودش نان ندارد سهم امام می‌دهد، ولی خودش صاحب چندین ساختمان، صاحب چندین آپارتمان، چندین شرکت تجارتي، خبر از وجوهات نیست، اگر قیامت نباشد، حساب و کتاب نباشد، همه ما راحت هستیم، ولی اگر قیامتی در کار بود، کار مشکل می‌شود، خدایا! در آنجا شرمنده نباشم. [آمین حضار]

به خودم عرض می‌کنم، نه به شما اگر آنجا سرافراز بودیم، زهی سعادت، اینجا مهم نیست، پول‌دار یا بی‌پول، با خانه یا بی‌خانه، با موتر یا بی‌موتر، با مقام یا بی‌مقام، مهم نیست، بر مؤمن مهم نیست، داشته باشد یا نداشته باشد، دنیا را به مؤمن بدهی تغییر نمی‌کند، دنیا را از مؤمن بگیری هم تغییر نمی‌کند، خوشحالی و تأسف ایجاد نمی‌شود، معلوم است که پیش او ملاک چیز دیگر است، ولی اگر تقوای او

ضعیف شود ناراحت می‌شود، روزه او قضا شود ناراحت می‌شود، نمازش قضا شود ناراحت می‌شود.

### مال مردم نذر نمی‌شود

کسانیکه در روز عاشورا و تاسوعا نذر می‌دهند، گوسفند می‌خرند، نان می‌دهند، یک کار بکنند که همین گوسفند را خمس کنند، بعد آن را نذر کنند، چون نذر از مال مردم نمی‌شود، نذر از مال خودش باید باشد، اگر موترها، مغازه‌ها، شرکت‌ها و سرمایه‌ها، شمار نمی‌شود، لاقل همان گوسفند را خمس کند، بعد نذر کند، که حداقل همان نذر پاک باشد، نه از مال دیگران، مال دیگران که نذر نمی‌شود، مال دیگران که انفاق نمی‌شود، نه حساب، نه کتاب، نه این نه آن، یعنی چه؟

به هر حال کسانیکه مشکل حساب دارند، نذورات شان را اول، خمس کنند بعداً نذر کنند، کسانیکه سرسال دارند، حساب او پاک است، خوشابحالش، وقت شما را زیاد گرفتم انشاءالله خانه رفتید، این آیه را مطالعه کنید، عرایض را که گفتم به این آیه تطبیق کنید، که اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> از کجا مقام پیدا کرده ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَّا بَيْعٌ عَنْ

ذِكْرِ اللَّهِ ﴿﴾

در این روزها در کربلای معلی می‌بینید چه حادثه‌ای اتفاق می‌افتد، چه جوان‌هایی؟ چه انسان‌های منزّه، تقوا را نمایش می‌دهند و جشن می‌گیرند، واقعاً در کربلا جشن، جشنِ نماز است، جشن، جشنِ زکات است، جشن جشن، عبودیت و بندگی است، آنجا هر چه هست صفا است، اخلاص است.

### سی نفر جدا شدند

از زمینش اخلاص می‌جوشد، از آسمانش صفا می‌بارد، بادش باد تقواست، آنجا خرگای عفت و مردانگی برافراشته شده، در یک طرف ظلم، قباحت، جهالت، عبیدالله زیاد، عمر سعد و شمر مظهر ظلمات، مظهر تاریکی‌ها، مظهر بدبختی‌ها، مظهر جهنمیان روی زمین و دوزخیان آن روز، اما در جبهه‌ی حسین (ع) صفا است، اخلاص است، عده‌ای شب عاشورا از جبهه‌ی ابا عبدالله الحسین (ع) جدا شدند، ترسیده بودند، اگر جنگ کنیم کشته شویم، بشناسیم که با که جنگ می‌کنیم، مبادا انسان‌های مظلوم باشد، ذیحق باشند، محکوم نباشد جدا شدند، ترس هم داشتند.

خوب! دو طرف درگیر بودند، آمدند، چون گفته بوند، اینها از دین خدا جدا شده، نا مسلمان است، برخلیفه خروج کرده‌اند، ۳۰ سی نفر از لشکر عبیدالله جدا شد، آمدند طرف خرگای ابا عبدالله الحسین (ع)، نزدیک شدند، متوجه می‌شوند که صدای زنبور به گوش می‌رسد، جلوتر رفتند، اینجا نی‌زار است و امثال اینها، نزدیکتر که رسیدند

دیدند صدای عاشقانه انسان‌ها است، صدای قرآن بگوش می‌رسد، صدای نماز بگوش می‌رسد، آنها می‌گفتند: که اینها قرآن نمی‌خوانند، نماز نمی‌خوانند، اینها اهل قرآن است، اهل نماز است، نزدیکتر آمدند، دیدند، یک خمیه‌ی دامنش بلند است، در داخل خیمه یک مرد محاسن سفید، شمشیر روی زانو گذاشته، سجاده‌ی نمازش باز است، قرآن بدست گرفته، چراغ روشن کرده، صدا می‌کند خدایا! بین من و این قوم به نیکی حکم فرما! تو احکم الحاکمین هستی! من حسینم<sup>(ع)</sup>، نواسه پیغمبر خدا<sup>(ص)</sup>.

وقتی شنیدند که حسین<sup>(ع)</sup> اینطور دعا می‌کند، فهمیدند که بر باطلیم، نماز در این خیمه‌ها است، دعا در این خیمه‌ها است، تضرع در این خیمه‌ها است، اخلاص در این خیمه‌ها است، دلگرم شدند، جلوتر آمدند، نگهبانان حسین ابن علی<sup>(ع)</sup> گفتند که هستی؟ گفتند: ما رو سیاهان هستیم، که به توبه آمدیم، آیا حسین<sup>(ع)</sup> توبه ما را می‌پذیرد؟ آقا باب الحوائج ابوالفضل عباس<sup>(ع)</sup> از این ۳۰ نفر پذیرایی کرد، آنها را به آغوش گرفت، داخل خیمه که آوردند از آنها معذرت خواهی کرد، عزیزان و برادران! خوش آمدید! من امشب را بخاطر شما مهلت گرفتم، که شما گمراه نشوید، جاهل باقی نمانید، شما دیگر از جبهه‌ی ظلمت به جبهه‌ی نور آمدید، اما عذر ما اینست که از شما پذیرایی نمی‌توانیم، بخاطری که آب نداریم به شما بدهیم، غذا نداریم که به شما بدهیم. [گریه شدید حضار]



### کینه در سینه حسین (ع) نبود

گفتند: ما را خجالت ندهید! آب را بروی شما ما قطع کردیم، ما شما را محاصره کردیم، بجای اینکه ما عذر بخواهیم، شما عذر می‌خواهید، این خانه چه خانه‌ای است؟ والله به این منبر قسم می‌خورم که در سینه حسین (ع) کینه وجود نداشت، اگر در همان لحظات آخر شمر توبه می‌کرد حسین (ع) توبه شمر را قبول می‌کرد، حرّ که توبه کرد حسین (ع) توبه حرّ را پذیرفت، حسین (ع) وقت آنها را ببخشد خداوند که به مراتب از حسین (ع) مهربانتر است.

ای مردم! از درِ خداوند ناامید مباشید؟! [گریه‌ها و ضجه‌های  
حضار]

بگوییم خدایا! پیغمبر غلام وحشی را که قاتل حمزه سیدالشهداء (ع) بود بخشید امام حسین (ع) حرّی را بخشید، که زینب را آزار داده بود، آب را برحسین (ع) بسته بود.

خدایا! آیا ما بدتر از حرّیم؟! بدتر از غلام وحشی هستیم؟! ای خدای مهربان! ما را ببخشای، ده سال، بیست سال گناه کردیم، آمدیم توبه می‌کنیم، از این به بعد میان من و شما آشتی، باشد! می‌خواهم دل شما را گرم کنم به خداوند.

## برادران را بخشیده بود

برادران! شما حضرت یوسف پیغمبر را می‌دانید، حضرت یوسف<sup>(ع)</sup> برادران خود را بخشید، فرمود: شما را در میان چاه بخشیده بودم، آیا ما از برادران یوسف گناه کارتریم؟ ای خدای منان! یوسف پیغمبر تو! برادران خود را بخشید، تو یقیناً ما را خواهی بخشید، اما عذرخواهی بکنید.

ای خدای منان! این هم خانه‌ی حسین<sup>(ع)</sup>، ایام عاشورای حسینی، بیت امامت و نبوت و ما از گناه کارانیم، تصمیم گرفتیم به در خانه‌ی تو آمدم، از سر تقصیر ما بگذر والله خداوند به مراتب از حسین<sup>(ع)</sup> مهربانتر است قلب مهربان را به حسین<sup>(ع)</sup> خدا داده، قلب مهربان را به یوسف<sup>(ع)</sup> خدا داده، قلب مهربان را به پیغمبر و ائمه هداء<sup>(ع)</sup> خدا داده، وقت پیغمبر غلام وحشی را عفو کند، قطعاً ما را می‌بخشد حسین<sup>(ع)</sup> با مهربانی آنها را عفو کرد، آیا خداوند رحمان و رحیم ما را عفو نخواهد کرد؟ [ضجه‌های مردم]

## حُر بخشیده می‌شود

حُر هم همینطور، موزه‌ها را به گردن انداخته بود، به در خانه‌ی حسین<sup>(ع)</sup> آمد، حسین<sup>(ع)</sup> خواهرش را صدا کرد، خواهرم زینب! بیا که حُر آمده، زینب که آمد حُر سرش را پایین می‌کند، فردای روز عاشورا صدا کرد حسین جان! ما را دیگر خجالت نده، اجازه بده میدان بروم و جان خود را فداکنم، امام حسین<sup>(ع)</sup> حُر را اجازه میدان داد، حُر بعد از

مبارزه نفس‌گیر به شهادت رسید، یک وقت دید که امام حسین (ع) سرش را بدامن گرفته، حر خجالت کشید به امام نگاه نتوانست، ای حسین عزیز! من چه کردم؟! تو چه کردی؟! ترا اذیت کردم، راه ترا گرفتم، هشت، الی نه روز ترا محاصره کردم شما بالای سرم نوازش میکنی! حر چشمهایش را پایین انداخت، حسین (ع)، فرمود: حرّ خجالت نکش، تو آزاد شده‌ی مکتب حسین (ع) هستی، حسین (ع) آمده از مهمان نو رسیدی خود مهمان نوازی کند، عزیزان! جوانان! برادران! اگر در این مکتب مطالعه کنید، قطعاً ناامید نمی‌شوید، مکتب حسین (ع) به اجازه و لطف پروردگار بی‌همتا، مکتب شفاعت و مکتب رحمت شده است.

دعا و آمین حضار

\*\*\*



---

## جلسه هفتم

---

لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم، أفوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين، خالق السموات و الارضين، باعث الانبياء والمرسلين، الصلاة و السلام على النبي الاعظم، فخر العرب و العجم، سيدنا و نبيتنا و مولانا ابي القاسم المصطفى محمد<sup>(ص)</sup> [صلوات حزار] و على اهل بيته، الطيبين الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقية الله فى الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا.

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن  
الرحيم.

قال الله تعالى في كتابه و قوله الحق:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ  
وَالْأَصَالِ﴾<sup>۱</sup>.

امیدوارم از مکتب پر فیض عاشورا بهره‌مند باشیم صلوات مرحمت  
بفرمایید! [صلوات حضار]

تشکر می‌کنم از برادران که قبل از حقیر افاده فرمودند، راهنمایی  
کردند و ذکر مصیبت نمودند.

موضوع که بنده در پیش گرفته‌ام جایگاه اهل‌بیت عصمت و  
طهارت(ع) در قرآن عظیم‌الشان است. آیات از سوره مبارکه نور و خود  
آیه نور طلیعه‌ی سخن قرار گرفته است. ترجمه‌اش را بلد شده‌اید که  
خداوند متعال، اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع) را طبق تفسیر آخر که از  
اهلبیت داشتیم، تشبیه کرده است به چراغ در یک چراغ‌دان، با بهترین

روغن صاف و زلال در یک حباب شیشه‌ای، در یک روغن که شرقی و غربی نیست.

در پایان "لِيَهْدِيَهُ" برای اینکه خداوند هدایت کند توسط این سوره و این چراغ، کسانی را که خواسته باشند و عرض کردیم که تشبیه در رابطه با اهل بیت عصمت و طهارت است و گفته شد که خود ذات اقدس الهی با هیچ موجودی قابل تشبیه نیست و صریحاً منع فرموده است که فلا تضربو الله الامثال در رابطه با ذات خدا مثل ننید، خدا را به چیزی تشبیه نکنید که قابل تشبیه نیست.

### هادیان برحق

تشبیه که در این جا به کار رفته است تشبیه به چراغ و چراغ‌دانی، زجاجه و شجره‌ی مبارکه زیتونه لاشرقیه و لاغربیه است برای هادیان برحق که پیامبر بزرگوار اسلام، با اوصیانش باشند. این تشبیه به دو دلیل و دو قرینه‌ی بی که قبلاً در روایت عرض شد:

قرینه‌ی اول آیه‌ی: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ است، این چراغ در خانه‌هایی هستند که خدا اذن داده است این خانه‌ها صاحب رفعت باشد و در آن یاد خدا در صبح و شام انجام شود.

قرینه‌ی دوم آیه‌ی: ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ است، مردانی در این خانه هستند که آنها را سوداگری و تجارت از ذکر خدا، اقامه نماز و اعطاء زکات باز نمی‌دارند. مصروف‌شان نمی‌کند و غافل‌شان نمی‌سازد و این مردان، از قیامت سخت خوف دارند پس این تشبیه در رابطه به اهل‌بیت عصمت و طهارت<sup>(ع)</sup> است. به دو قرینه که ذکر شد اگر خدا را تشبیه کنیم، ذات اقدس الهی بشر نیست و نیازی به خانه ندارد.

"رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ" یعنی مردانی در آن خانه هستند، خدا که مرد نیست، خدا که زن نیست، خدا که موجود ممکن نیست، این چراغ در یک خانه‌ی دارای این صفات، در داخل آن خانه مردانی هستند که این صفات را دارند. به قرینه این دو آیه ذیل ثابت می‌شود و به حکم روایت که چند روز قبل عرض کردم که این تشبیه در رابطه با اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> است یعنی اهل‌بیت عصمت و طهارت<sup>(ع)</sup> چراغان هدایت الهی، انوار الهیه و ربانیه هستند.

هرکس در خانه پیغمبر داخل شد نور هدایت را اخذ کرد و چراغ معرفت را روشن نمود از عاقبت خوبی برخوردار خواهد شد. بلال، عمار، سلمان، اباذر و هر کسی که به این خانه وارد شد روشنایی کسب کرد، رسید به جایی که باید برسد، هر کسی که از رفتنی به این خانه ابا‌ء کرد خودش را به تاریکی سر دچار کرد ولی چراغ ضرر نکرده است،



این جامعه بشریت است که خود را از چراغ فاصله داده، اباء کرده و عارشان آمد که چرا بروم از این خانه نور و روشنایی بگیرم؟ خودشان ضرر کردند، در تاریکی ماندند شبیه خفاش که هی جای تاریک جستجو می‌کند، جایی را جستجو می‌کند که نور نباشد، شب‌ها که آفتاب نیست به تکاپو می‌افتد، جولان می‌کند، پرواز می‌کند، همینکه نور آفتاب بلند شد میروند در یک سوراخ می‌خزند که آفتاب را نبینند.

شب پره‌گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نگاهد

هر که به خانه پیغمبر نرفت، هر که به خانه اوصیای او نرفت و از این چراغ، روشنایی کسب نکرد خودشان را به تاریکی افکندند. اهل‌بیت (ع) ضرر نکردند ما ضرر کردیم و اهمیت قضیه اینجاست.

ما در طول ایام عاشورای حسینی این سه آیه را موشکافی کردیم، می‌چسبیم به تفسیر آیات، به اشارات و رموزات آیات؛ بخاطری که ما نیاز داریم. اگر به حکم این سه آیه که نور خود را از جایی که نور است بگیریم، هدایات خود را از جایی که هدایت شایسته آن خانه است بگیریم دیگر ما سرگردان نیستیم.

از روزی که خداوند این چراغ را روشن کرده معلوم است ۱۴۰۰ سال گذشته، ۲۳ سال این چراغ در خانه پیغمبر روشن بود، بعد پنج سال جامعه و انسان‌ها از چراغ علوی استفاده کردند.

آن را هم زمانی استفاده کردند که کارد به استخوان مردم رسیده بود و اگر آن جنجال راه انداخته نمی‌شد، کی می‌رفت سراغ علی بن ابیطالب<sup>(ع)</sup>؟

### بشر و خاموشی چراغ

بعد همین چراغ را مای نوعی خاموش کردیم، علی بن ابیطالب<sup>(ع)</sup> از مرگ خود از دنیا نرفته است، مای نوعی شهیدش کردیم، ملایکه و جنی‌ها شهیدش نکردند ما انسان‌ها شهید کردیم حضرت را شهید نمی‌کردند شاید پنج سال، ده سال، بیست سال دیگر هم حکومت میکرد حضرت آنقدر پیر نشده بود که نتواند حکومت کند. ما بودیم که حضرت را از جامعه برداشتیم، گفتیم نه! این چراغ باید خاموش شود.

باز هم بین خدای مهربان را، خدای منان را، که چراغ بعدی را روشن کرد، حسن بن علی<sup>(ع)</sup> از همین رجال است ﴿رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ تا ایشان قد علم کرد روزگاری به سرش آوردند که بر ران آقا شمشیر زدند، صلح را بر آقا تحمیل کردند که مانند نوشیدن جام زهر بود و بعد چراغ سوم را روشن نمود، آقا حسین بن علی<sup>(ع)</sup>؛ ده سال در جامعه حاضر و موجود در مدینه نشسته بود با علم و دانش، با صلاحیت الهی، با مدیریت الهی، با دستور پیغمبر اکرم؛ اما کسی به سراغش نرفت که آقا ما نیاز داریم به نور شما! ما را هدایت و رهبری کنید، زمام جامعه را بدست بگیرید.

نه تنها به سراغ آقا رفتند بلکه آقا را مجبور کردند بیاید حکومت ما را مشروعیت بدهد، امضاء کند، اما امام حسین (ع) فرمود: این کار را نمی‌کنم حکومت شما رسمی نیست، شما خلیفه پیغمبر نیستید کشتند آقا را، حق زندگی را هم از آقا سلب کردند. خودت باید کشته شوی، اطفالت باید اسیر باشد کسانی که به تو علاقه‌مند هستند، آنها هم باید شهید باشند یا اسیر و یا در زندانها.

خوب! اگر این آیه معنی‌اش روشن است، اگر مردم معنی این آیه را می‌دانستند و اگر خواندن این آیات و این بحث‌ها را می‌دانستند، چرا عمل نکردند؟ مگر این آیه آن زمان نبود، مگر قرآن آن زمان نبود، مگر "رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ مِصْدَاقُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) و بعد علی مرتضی (ع)، حسن مجتبی (ع)، حسین بن علی (ع) نبود؟ چی عیب و نقص بوده؟ عیب و نقص در ناحیه ائمه (ع) ما نبوده. نه کاستی در جسم آقایان بوده، نه کاستی در علم شان بوده، نه کاستی در تقوای شان بوده است.

### صلاحیت همه جانبه

نه تنها که کاستی نبوده تمام صلاحیت در ائمه (ع) موجود بوده، صلاحیت رهبری از سوی خدا، از سوی پیغمبر (ص)، از نظر عقل سلیم انسانی، تمامی شرایط لیاقت یک رهبر و یک مدیر در جامعه اسلامی و خلیفه پیغمبر در وجود ائمه ما بوده است.

در آن آیه عرض کردم ، متن حدیث را خدمت شما خواندم که نُورٌ عَلَی نُوْرٍ معنی‌اش این است که خداوند(ج) چراغ را پشت چراغ فرستاده است، مصباح پشت مصباح، امام پشت امام، بدون فاصله، یازده چراغ را خداوند در جامعه اسلامی روشن کرد؛ خاموشش کردیم. آیا به اندازه عبدالملک بن مروان، سلیمان، هشام، منصور، هادی، مهدی و به اندازه ۳۷ خلیفه عباسی، به اندازه ۱۴ خلیفه اموی، به اندازه هر کدام اینها صلاحیت نداشتند که داشتند! این آیه نبود که بود، مصباح مشخص نبود که بود، قرآن نبود که بود، پیامبر خدا نگفته بود، که گفته بود. پس چرا چراغ‌ها را خاموش کردیم!؟

اگر فعلاً در جاده بی‌چراغ حرکت می‌کنیم مای نوعی مقصریم، اگر تصادف می‌کنیم، سر به سر هم می‌خوریم، به گودال می‌افتیم، از جاده منحرف میشویم خود کرده‌ایم، در جاده تاریک، در شب ظلمانی؛ دزدی است، ناامنی است، هرگونه فساد است، باز هم خداوند(ج) یک چراغ را برای چند سال پشت پرده برده است. شما که چراغ نمی‌خواهید، با مصباح مخالف هستید، روشنایی نمی‌خواهید، امام رحمت نمی‌خواهید؛ امام عطوفت، امام دانش ، امام علم، امام و رهبریت نمی‌خواهید چند سال بدون امام زندگی کنید، چند سال جامعه بی‌زعیم، بی‌مدیر، بی‌قائد باشد، تا بفهمید که نبود رهبر داستان‌ش چه میشود، نبودن حکومت صالح جبرانش چه است؟

## جامعه انسانی کودک است

همین حالا ما واقعاً اطفال هستیم، جامعه انسانی کودک است، امام ما از پشت پرده مداخله می‌کند، تصرف ولایی می‌کند، آنجاییکه جهالت ما به اوج خود برسد، نادانی ما به اوج خود برسد. کارهایی کنیم که اساس اسلام زیر پا شود یا پیروان اهل‌بیت (ع) سقوط کنند، آنجاست که امام باز هم ولایت می‌کند، ما را از سقوط قطعی نجات می‌دهد. ما کودکان هستیم که پدر را نخواستیم. خداوند (ج) چند روزی پدر را از ما فاصله داده ولی از دور ما را مواظب است. بگذار چند روزی یتیمی را بکشی، گرسنه بمانی، تشنه بمانی، سیلی بخوری، ولی باز هم مراقب است. جایکه مسئله قتل ما مطرح شود باز هم مواظب ما است. میگوید: تنبیه بشو اما راضی نیستم که کشته شوی. شیعه‌ی سرگردان باش چون خودت عامل سرگردانی هستی، شیعه‌ی بی‌حکومت باش یا گرفتار حکومت فاسد باش چون خودت عامل شدی، ما هر قدر اصلاح بخواهیم بدون مصلح واقعی و رهبر سالم الهی جامعه قابل اصلاح نیست. تا او نیاید جامعه اصلاح نخواهد شد، چون از رهبران فاسد اصلاح بر نمی‌خیزد، اصلاح را از کی می‌خواهیم؟! از فاسدترین آدم‌ها!!

## قدرت‌های فاسد

امروز قدرت‌های بزرگ دنیا فاسدترین قدرت هاست و رهبرانش فاسدترین رهبران، کسیکه؛ خودش در رأس فساد و ظلم است نمیتواند عدالت را در جامعه حاکم کند. لحظه‌ای را به یاد خود بیاورید که همه

یقین کرده بودند که در افغانستان شیعه زندگی نمی‌تواند، رهبران در پی کسب پناهندگی بودند، کابل سقوط کرده بود، بامیان سقوط کرده بود، آن روز که ما به یأس و ناامیدی کامل رسیدیم، تصرف ولایی شد، برج‌های دوقلوی نیویارک فرو ریخت، ساختمان ۱۱۰ طبقه‌ای ذوب شد یک شب تحول پیش آمد.

آمریکا که خودش مقوی طالبان بود، خودش طالبان را به وجود آورده بود، شد مخالف طالبان. آنها را از افغانستان بیرون کرد. آیا آن روز تصور می‌کردی در کابل حسینه داشته باشیم؟ عاشورا داشته باشیم؟ مدرسه داشته باشیم؟ اصلاً.

بودن ما در اینجا تصوّر نمیشد. قبلاً ما خوش بودیم به بامیان، بامیان هم ما را نجات نداد. ما خوش بودیم به مسلحین، مسلحین هم ما را نجات نداد. ما خوش بودیم به جوان‌های خود، آنها هم شهید شدند آنگاه متوجه خدا شدیم. حالا هر کس که می‌گوید: این اعتقاد مزخرف است بگوید، من عقیده دارم آن روز تصرف ولایی شد، باز هم صاحب مدرسه شدیم، صاحب محرم شدیم، رهبران ما برگشتند در جامعه.

ما باز هم در معرض امتحان هستیم، اگر باز هم قدر نعمت را دانستیم، رو به پیش خواهیم رفت و اگر قدر نعمت را ندانستیم آن

روزها برگشت خواهد کرد، این جامعه انسانی است که به این آیات عمل نمی‌کند و خدا چه خدای مهربانی!

ببینید! ترافیک‌ها چراغ راهنما نصب میکنند، این چراغ را بشکنید، دوم را نصب می‌کند، بشکنید، سوم، چهارم، پنجم، بلاخره خسته می‌شود دیگر نصب نمی‌کند که این مردم قدر چراغ را نمی‌داند، ولی خدا می‌گوید: هنوز این مردم جاهل است، هنوز کودک است، دشمن زیاد دارد. شیطان دشمنش، نفس اماره دشمنش، ابلیس‌های جنی و انسی دشمنش. این مردم را نباید بی‌سرنوشت گذاشت.

بشر باید سیلی گذشتگان خود را بخورند، چون جامعه انسانی با هم گره‌خورده، نسل‌ها باهم متصل‌اند، اگر یک پدر کار خوب می‌کند ده نسل او از دعای او بهره‌مند است.

ابراهیم چه زمانی بود؟ قبل از عیسی، ابراهیم دعا کرد؛ خدایا! ذریه‌ام را ائمه قرار بده! خداوند پیغمبر را از نسل او آورد. عبدالله را آورد، فاطمه، علی مرتضی (ع)، ائمه (ع) هدا را، فایده دعای او را کی‌ها بدست گرفت؟ از دعای ابراهیم سال‌های سال، فرزندان‌شان بهره‌مند شدند. حالا ما سیلی اشتباه گذشتگان بشر را می‌خوریم. چه بخواهیم چه نخواهیم، عزیزان! تا حضرت حجت نیاید؛ آرامش کلی نصیب جهان نمی‌شود، حکومت صالح نصیب جهان نخواهد شد.

## چرا چراغ؟

عرض کردم این آیه، اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع) را تشبیه به چراغ کرده؛ نه به آفتاب، نه به مهتاب، گمان حقیر این است که چراغ مال فقراست، چراغ در هر خانه است، آفتاب در هر خانه نیست، چراغ مال هر خانه است هر فقیر یک چراغ موشی دارد، رهبری اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع) مال جامعه فقیر، نیازمند، انسان‌های مظلوم، افتاده از مدار، سقوط کرده از زندگی و مال همه انسان‌هاست، تنها مال امیران نیست، مال سلاطین نیست، مال وزیران نیست، مال همه مردم است. همانطور که پیغمبر در اختیار همه بود.

گذشته از همه، چراغ یک خاصیت دیگر دارد که اگر هزار چراغ را روشن کنی، از نور چراغ اول کاسته نمی‌شود. اگر صد هزار آدم بروند به خانه پیغمبر، چراغ دین خود را روشن کنند، از نور پیغمبر کاسته نمی‌شود. اگر صد هزار آدم بروند به خانه علی بن ابیطالب(ع) از چراغ او روشنی و نور بگیرند، از نور آن حضرت کاسته نمی‌شود.

به این خاندان تمسک کنید، این چراغ‌ها را به دست بگیرید. در مسایل فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی به این خاندان متوسل شوید اینها رهنمایان الهی هستند. در هر باب نظر دارند: در معامله، در اقتصاد، در روابط داخلی، اجتماعی، در کجاست که ائمه(ع) ما نظر ندارند، در کدام باب است که سخن ندارند، همانجا که ائمه(ع) ما سخن ندارند کجاست؟ در کجاست که دستور ندارند؟ آیا ما وارد



شده‌ایم؟ آیا کتب که در آن کتب ائمه هدا<sup>(ع)</sup> سخن گفته‌اند آن کتابها را خوانده‌ایم؟ آیا در آن کتب که حدیث باشد، تمایل به خواندن آن داریم؟ آیا معارف ائمه خود را یاد گرفته‌ایم؟ ما دنبال مجلات پنج ورقه خورد و ریز می‌گردیم، اینها مشکلات ما را حل نمی‌کند.

### نور علی نور در آیه

غرض این است که "نور علی نور" که در آیه است یعنی امام پشت امام، رهبر پشت رهبر، آیا اطاعت صورت گرفته یا عصیان؟ کاری را که شمر کرده است، چراغ که شمر خاموش کرده است در تاریکی آن همه نمی‌سوزند؟ شما به سفر می‌روید، یک نفر موتر را خراب می‌کند آیا همه تان نمی‌مانید؟ در کشتی؛ اگر یک شخص کشتی را سوراخ کند آیا تمام راکبین کشتی غرق نمی‌شود؟ بعضی گناهانست، که هزاران نفر زحمت بکشند، آن گناه جبران نمی‌شود، یک جاهل سنگ به چاه بیندازد ده هزار آدم نمی‌تواند آنرا بیرون کند، لذا نگذارید که کسی در جامعه ما گناه انجام دهد، چرا که گناه او می‌کند عذاب ما می‌بینیم، اشتباه او می‌کند درون آتش ما می‌سوزیم، اشتباه من می‌کنم درون آتش تو می‌سوزی.

ایکاش همه از هم جدا بود. پدرمان یک اشتباه کرد، پدرمان کی بود؟ حضرت آدم صلی‌الله<sup>(ع)</sup>، او ترک اولی کرد، ما فرزندان اثر او را می‌بینیم، اگر آن ترک اولی نبود ما در اینجا نبودیم، عذاب نبود، دنیا

نبود، این زحمات نبود در بهشت بودیم راحت و آسوده. پس جامعه به هم متصل است و نمی‌توانیم خود را از هم جدا نماییم.

مراقب باشید و نگویید به من چه؟ بعضی اوقات که مبلغین مراجعه می‌کنند پیش من؛ از ناامیدی و مأیوسی سخن می‌گویند. می‌گویند: ما هر چه می‌گوییم آنها می‌گویند به تو چه؟ به تو چه ربطی دارد؟ بگذارید مردم هر کار کرد، کرد! گوش نمی‌کند حرف‌ها را، تا حدی که توان دارید جلو آنها را بگیرید، تا حدی که توان دارید جلو فساد را بگیرید. نگذارید که این آقا کشتی را سوراخ کند اگر سوراخ کرد همه غرق می‌شویم.

جامعه انسانی همینطور است، خداوند (ع) ملت موسی را نجات داد، دریا را به آنها شکافت، آنها از دریا خارج شدند. فرعون‌ها غرق دریا شدند. آنها لطف خدا را دیدند که دریا شکافته شد. بعد گفتند: ما قانون می‌خواهیم. کتاب بیار، دستور بیار. موسی رفت وعده کرد؛ در ظرف سی روز به شما کتاب می‌آورم.

## امتحان الهی

خداوند (ع) امتحان کرد، در سی روز موسی را تورات نداد، ده روز تأخیر شد مردم این ده روز را تحمل نتوانستند، گفتند: نمی‌توانیم بلا تکلیف بمانیم. مردم در بت‌پرستی خو گرفته بودند پول جمع کردند یک گوساله را ساختند؛ گفتند: این خدای ماست! ما بی خدا تحمل نمی‌توانیم. خدای بالا چه؟ که شما را نجات داد. او را در ده روز فراموش کرد.

این است که ذکر، هر روز لازم است، نماز هر روز لازم است. موسی (ع) دید همه گوساله پرست شدند و خداوند را رها کرده‌اند، گوساله را به عنوان خدا قبول کرده‌اند. بعد خداوند ادب شان کرد. چهل سال در صحرا سرگردان بودند، همدیگر را می‌کشتند، مریض شان را قبل از مردن می‌گشتند و می‌خوردند تا خداوند توبه‌شان را قبول کرد. برای شان طالوت را فرستاد. داود آمد، طالوت آمد، مسئله صندوق آمد صندوقی که گم شده بود.

غرض این است که یک اشتباه ده روزه، چهل سال در بیابان سرگردانشان کرد. ما هم به جرم اینکه یازده چراغ الهی را خاموش کردیم، خوبان خود را از جامعه برداشتیم، سر دچار بدان شدیم، عالمان خود را کشتیم سر دچار جاهلان شدیم، مصلحان خود را کشتیم سردچار مفسدان شدیم. جامعه‌ای که حسین (ع) را نخواهد باید سردچار یزید شود، جزایش همین است، جامعه که عباس (ع) را نخواهد باید سردچار عبیدالله بن زیاد شود، در جامعه که حبیب محکوم به کشتن باشد باید سردچار ولید و امثال اینها باشند، در جامعه‌ای که حسین (ع) محکوم به کشتن باشد باید بدان و دوزخیان بر مردم حکومت کنند. اگر ائمه هدا (ع) بود این مسایل نبود. حقیقت قضیه این است

آیه را خواندم معنی‌اش را همه بلد شدیم. کی‌ها عمل کردند؟ عاشورا هم تمام می‌شود. بعد کسانیکه به خانه اهلبیت (ع) سر خواهند زد، کسانیکه از پایگاه‌های دینی سر میزند از کمی شان حساب میشود؛

۱، ۲، ۳ کسانی که در رابطه به علوم اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> تحصیل می‌کنند چند نفر هستند؟ حساب می‌شود. در مراکز قدرت، چقدر مراجعه می‌کنند، اصلاً سکرترها بیکار نیستند، وقت پیدا نمی‌شود. می‌گویند: یک هفته بعد، یک ماه بعد اما در خانه اهل‌بیت<sup>(ع)</sup>، در خانه‌ای که دین تعلیم داده می‌شود، علوم اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> تدریس می‌شود، سخن خدا گفته می‌شود. قال الله، قال الرسول، قال الباقر، قال الصادق؛ کی خبر می‌گیرد؟ خداوند فرموده است:

﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمَشْكُوتَةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ فِي زُجَاجَةٍ﴾ چراغ را روشن کرده، این چراغ دنبال کی بگردد؟ باید ما دنبال چراغ بگردیم، چراغ را باید در وسط نگهداریم؛ در وسط مجلس، در وسط خانه، در وسط جامعه که همه از نور او استفاده کند. ما چراغ را می‌بریم در یک گوشه، در یک انزوا، در یک گوشه از جامعه نگهداری می‌کنیم، آیا دنبال چراغ هستیم؟

کسی نیست که معامله نکند، کسی نیست که تجارت نکند، کسی نیست که در جامعه صاحب مغازه، صاحب آپارتمان نباشد. ولی حکم معامله را کی سوال می‌کند؟ آیا از این چراغ استفاده کرده‌ایم؟ آیا پشت به چراغیم یا رو به چراغ؟

### مشکات و مصباح عصر حاضر

کتاب‌ها را می‌گذاریم داخل قاب‌ها، کتاب قاب شده را در تاقچه می‌گذاریم اما خود؛ در تاریکی زندگی می‌کنیم. چراغ واقعی پایگاه‌های

دینی‌اند، قلب را روشن می‌کند، راهنمای دینی می‌کند، از مسایل نجات می‌دهد. در مسایل خودمان، چی وقت به مدارس مراجعه کردیم؟ چی وقت به رساله‌ها مراجعه کردیم؟ **مشکات و مصباح** در عصر حاضر؛ رساله "توضیح المسایل" است، مدارس‌اند، علما هستند. هر کس سر و کارش با رساله، با علما، با مدرسه است او در خانه اهلیت<sup>(ع)</sup> وارد شده، چراغ هدایت را روشن کرده و هر کس که سر و کارش با علما، با مدارس و رساله نیست خداوند به حق او لطف کند.

معامله می‌کنیم رساله نداریم، نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم دنبال درس احکام نیستیم، فقط در تمام سال **تاسوعا و عاشورا** فقط دو روز، بعضی‌ها که بسیار مصروف است یک روز، روز عاشورا میریزند، مدرسه جا نیست، تکیه خانه‌ها جا نیست، مساجد جا نیست، بقیه روزها اصلاً و ابداً در **تاسوعا و عاشورا** بحث نمی‌شود؛ علم‌کشی است، گهواره‌کشی است اینجاست که ما ضرر می‌کنیم. در زمان پیامبر؛ پیامبر، بعد از او ائمه هداء<sup>(ع)</sup>، بعد از او علما، مراجع معظم تقلید، پایگاه‌های دینی، مراکز فقهی؛ اگر در جامعه ما این مراکز عزیز است بدانید که اهل آن جامعه نیز عزیز خواهد بود، اما دیده می‌شود که اینگونه نیست. خانه‌های شخصی بسیار مجلل ساخته می‌شود اما مدارس و مساجد، بخاطری که علاقمندی کم است از اینکه حرف‌های تلخی زد، من هم شامل شما هستم، همه ما سیلی گذشتگان خود را می‌خوریم، آنهایی که ائمه<sup>(ع)</sup> ما را کشتند به گناه آنها ما می‌سوزیم. درست است در قیامت هر کس گناه خود را خودش حمل می‌کند اما

در دنیا اثر یک گناه یک ملت را می‌سوزاند و همینطور یک خدمت یک جامعه را زنده می‌کند.

### ریشه‌ها زنده است

این درخت زنده است، اگر آبیاری شود دوباره جوانه خواهد زد. جوانه که زد؛ گل می‌کند، شاخه می‌کند، برگ می‌آورد ولی ریشه‌ها نمرده است، ریشه‌ها زنده است در دل مردم ما، ریشه‌های دینی به قوت خود زنده است ولی آبیاری می‌خواهد. ریشه‌ها، در مدارس، مناظر، جلسات دینی آبیاری می‌شود، از خواندن آیه‌ها و سوره‌ها آبیاری میشود نه از جای دیگر، از خون شهدا، از اشک یتیمان و بیوه زنان، از آه مظلومان و محرومان، از مراسم معرفتی و بحث‌های آموزنده دینی این ریشه‌ها آبیاری خواهد شد.

پس یک مطلب را شاید فهمیده باشیم که حکومت درست نداریم، نه ما که اکثر کشورهای اسلامی، نه اسلامی که تمام جامعه بشری، شما خیال می‌کنید که اروپا از ما راحت‌ترند، نه خیر آنها گرفتاری دیگر دارند؛ ما از فقر می‌سوزیم، آنها از پرخوری می‌سوزند، ما از نبود حکومت‌های به ظاهر ساخته بشری می‌سوزیم، آنها از خلع معنویت، بحران خانواده و امثال اینها می‌سوزند، آنها به نحوه‌ی می‌سوزند ما به نحوه‌ی دیگر! ما از این طرف الاغ سقوط کردیم، آنها از آن طرف الاغ، آنها بدون قرص خواب، شب‌ها به خواب نمی‌روند. در انگلستان، شب‌ها میلیون‌ها قرص خواب مصرف می‌شود، در اروپا همینطور، در آمریکا

هم همینطور، آرامش وجود ندارد، قرص خواب نخورد، خواب نمی‌رود، قرص نخورد اشتها ایجاد نمی‌شود. همه‌اش کاذب و دورغ، خودساخته و تصنعی، خوب طبیعی تجدید قوا می‌کند نه خواب تحمیلی، عمل طبیعی مقوی است نه عمل تصنعی، آرامش طبیعی مفید است نه آرامش تصنعی، در غرب همه چیز از شکل طبیعی خود خارج است و همه چیز ساختگی و فریب‌دهنده است.

### فاجعه در غرب

اصلاً فاجعه است، خانواده وجود ندارد. خواهر نیست، عمه نیست، خاله نیست، پدر نیست فقط مادران مشخص هستند. زنی که شش شوهر داشته باشد چطور میتواند خانواده تشکیل بدهد؟ ده سال با هم راه می‌روند بعدش می‌روند دنبال کسی دیگر! زمانیکه آتش شهوت خاموش می‌شود رسم می‌گوید: من با فلانی ازدواج می‌کنم، در حالیکه ده شوهر را گذرانده، جوانی‌اش گذشته، در پیری، زن رسمی و مرد رسمی می‌شوند. فاجعه در آنجا از آن باب است، در شناسنامه‌ها نام پدر وجود ندارد و پدر موضوعیت ندارد، فقط مادر اصالت دارد، در افغانستان هم نام پدر از تذکره و پاسپورت حذف می‌شود، این حرفم را بیاد داشته باشید حذف نام پدر خدمت به فرزندان نامشروع است، سهولت در امر فحشاء به ویژه روابط نامشروع است، این کار موجب می‌شود که گناهان عادی و رذیلت رایج شود.

اگر رهبر اصلی و واقعی، امام صالح، مشکات خدا را، خدا برای ما نیارد همین روزگار دوام خواهد داشت. فقط در رأس دعاها؛ این باشد، خدایا! فرج آقا را نزدیک گردان! اگر او نیاید در بدری از این بیشتر خواهد شد، ولی تکلیف ما ساقط نمی‌شود وقتی او دیر آمد، ما بی‌تکلیف باشیم، نه! مبارزه علیه گناه بکنیم، مبارزه علیه ظلم بکنیم. خودمان گناه نکنیم. اگر بخواهیم جامعه ایده‌آل شود، بهشت دنیایی بوجود آید، مدینه‌ی افلاطون شود بدون او ممکن نیست.

بلی در جامعه‌ای که حسین<sup>(ع)</sup> حاکم نباشد؛ علی<sup>(ع)</sup>، حسن<sup>(ع)</sup>، باقر<sup>(ع)</sup>، صادق<sup>(ع)</sup>، کاظم<sup>(ع)</sup> نباشند آنجا باید کی باشد؟ مهدی عباسی، هادی عباس و قس علی هذا، حکومت است اما خوبان در زندانها، حکومت است اما عدالت ناپیدا، حکومت است ولی خون بی‌گناهان دریا دریا.

### نصیحت امام

امام حسین<sup>(ع)</sup> در روز عاشورا که رفت در برابر لشکر، مردم را به دو چیز نصیحت کرد:

۱- تقوا را رها نکنید، چه امام که دشمنانش را به تقوا سفارش می‌کند.

۲- به دنیا دل نبندید.



این حسین<sup>(ع)</sup> است که در آن لحظه هم دست از موعظه بر نمی‌دارد. آیا مهربانی بالاتر از این می‌شود؟ امام که مردم آمده آب را بر او بسته، اهل‌بیت‌اش را در محاصره بیابانی قرار داده، اصحابش را کشته، جوانانش را کشته باز هم مثل یک پدر مهربان موعظه می‌کند، مثل یک پدر مهربان می‌گوید: بچه‌هایم به دنیا دل نبندید، تقوا را پیشه کنید.

ای حسین زهرا! بعد از اینکه تو را بکشد چی تقوا خواهد ماند؟ ما به همچون امام نیاز داریم که در برابر شمر، شمر را به تقوا سفارش می‌کند، وقتیکه ناله علی‌اصغر<sup>(ع)</sup> بلند شد امام آمد داخل خیمه‌ها.  
[گریه آگاهانه مردم]

-رباب چه خبر است؟

-بچه‌ام از تشنگی گریه می‌کند، شیر هم در سینه‌ام خشکیده، آب هم در خیمه‌ها نیست.

-بده که برایش آب بخواهم، بچه را گرفت، بُرد در مقابل دشمن، روی دست خود بلند کرد، نشان داد، همه دیدند.

مردم! اگر من به زعم شما گنه‌کارم، حسین گنه‌کار است، با شما جنگ کرده، اما این طفلک با شما جنگ نکرده، این که مقصر نیست یک قطره آب بدهید که سه روزه آب نخورده اگر باور نمی‌کنید بچه‌ام را بگیرید و ببینید و خود برده سیراب کنید.

## یک لیوان آب

آب ندادند، نه تنها که آب ندادند، با تیر جواب دادند. من جلو دوربین نشان می‌دهم این یک لیوان آب است، آیا علی‌اصغر<sup>(ع)</sup> بیشتر از این آب می‌خواست. [گریه حضار]

ای دنیا! علی‌اصغر<sup>(ع)</sup> شش ماهه بیشتر از یک لیوان آب می‌خواست؟ همین یک لیوان آب را از حسین<sup>(ع)</sup> مذايقه کردند. [گریه شدید حضار]  
ای حرمه! علی‌اصغر حسین چقدر آب می‌خواست؟

از آب هم مذايقه کردند کوفیان خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا  
شرنگ تیر بلند شد، رسید به حنجره علی‌اصغر<sup>(ع)</sup> قطرات خون  
گلوی علی‌اصغر؛ به زمین ریخت، علی‌اصغر یک خنده به بابا کرد.

طفل شش ماهه تبسم نکند پس چه کند

آنکه بر مرگ فرزند خندد علی‌اصغر توست

حسین<sup>(ع)</sup> کف خود را از خون علی‌اصغر پُر کرد. اگر گریه کردید  
عارفانه گریه کنید!

چرا حسین<sup>(ع)</sup> این کار را کرد؟ به حسین<sup>(ع)</sup> معلوم است و خدای حسین، کفش را از خون پسرش پُر کرد. اول این خون را به صورت و محاسن خود مالید بعد به قن‌داقه علی‌اصغر، یعنی قن‌داقه علی را

خودش غرق خون کرد. بقیه را انداخت بسوی آسمان. [گریه جانسوز مردم]

### آخرین متاع

خدایا ! متاع حسین (ع) تمام شد. خدایا! قربانی حسین (ع) تمام شد. در دکان حسین جنسی باقی نمانده یک قربانی شش ماهه باقی مانده بود که تقدیم کردم. [گریه حزار]

خدایا! چیزی به خیمه‌گاه حسین باقی نمانده؛ هفتاد ساله‌ها را، هشتاد ساله‌ها را، علمدار را، طفلک شش‌ماهه را دادم. [ضجه‌های مردم]

قُنداقه علی را گرفت و به طرف خیمه‌ها آورد، خیمه‌ها را به شکل نیم دایره نصب کرده بود، یک طرف اصحاب بودند و سه طرف خیمه‌ها را گودال کنده بود، داخل گودال آتش کرده بود، حسین (ع) دوبار پشت خیمه‌ها آمد، یکی آنگاه که علم بی‌صاحب را آورد دیگر آن زمانیکه علی‌اصغر خود را آورد پشت خیمه‌ها آمد از پشت خیمه‌ها، صدا کرد مادر علی‌اصغر بیا طفلت را بگیر، خدا کند در مجلس ما، مادر با طفل شیر خوار نباشد. رباب از خیمه خارج شد دید که حسین جلو خیمه‌ها نیست، صدا از پشت خیمه‌ها می‌آید! [ورود گهواره به مجلس]

السلام علیک و علی الارواح التی حلت بفنائک



لاحول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم، أفوض امری الى اللہ ان اللہ بصیر بالعباد، الحمد لله ربّ العالمین، بارئ الخلائق اجمعین، خالق السموات و الارضین، باعث الانبیاء والمرسلین، الصلّاة و السلام علی النبیّ الاعظم، فخر العرب و العجم، سیّدنا و نبیّنا و مولانا ابی القاسم المصطفی محمد<sup>(ص)</sup> [صلوات حزار] و علی اہلبیتہ، الطّیّبین الطّاهرین، المعصومین، الهدات المہدیین، لاسیما بقیّة اللہ فی الارضین، روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفدا.

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن  
الرحيم.

قال الله تعالى في كتابه و قوله الحق:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ

وَالْأَصَالِ﴾<sup>۱</sup>.

امیدوارم از مکتب پر فیض عاشورا بهره‌مند باشیم صلوات مرحمت  
بفرمایید! [صلوات حضار]

تشکر می‌کنم از برادران که قبل از حقیر افاده فرمودند، راهنمایی  
کردند و ذکر مصیبت نمودند.

### مروری به گذشته

موضوع که بنده در پیش گرفته‌ام جایگاه اهل‌بیت عصمت و  
طهارت<sup>(ع)</sup> در قرآن عظیم‌الشأن است. آیات از سوره مبارکه نور و خود  
آیه نور طلیعه‌ی سخن قرار گرفته است. ترجمه‌اش را بلد شده‌اید که  
خداوند متعال، اهل‌بیت عصمت و طهارت<sup>(ع)</sup> را طبق تفسیر آخر که از

اهلبیت داشتیم، تشبیه کرده است به چراغ در یک چراغ‌دان، با بهترین روغن صاف و زلال در یک حباب شیشه‌ای، در یک روغن که شرقی و غربی نیست و در پایان "لِيَهْدِيَهُ" برای اینکه خداوند هدایت کند توسط این سوره و این چراغ، کسانی را که خواسته باشند و عرض کردیم که تشبیه در رابطه با اهلبیت عصمت و طهارت (ع) است و گفته شد که خود ذات اقدس الهی با هیچ موجودی قابل تشبیه نیست و صریحاً منع فرموده است که "فلا تضربوا الله الامثال" در رابطه با ذات خدا مثل زنید، خدا را به چیزی تشبیه نکنید که قابل تشبیه نیست.

تشبیه که در اینجا به کار رفته است تشبیه به چراغ و چراغ‌دانی و زجاجه و شجره‌ی مبارکه زیتونه لاشرقیه و لاغربیه است برای هادیان بر حق که پیامبر بزرگوار اسلام، با اوصیانش باشند. این تشبیه به دو دلیل و دو قرینه‌ی که قبلاً در روایت عرض شد.

قرینه‌ی اول آیه‌ی: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ است، این چراغ در خانه‌هایی هستند که خدا اذن داده است این خانه‌ها صاحب رفعت باشد و در آن یاد خدا در صبح و شام انجام شود.

قرینه‌ی دوم آیه‌ی: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ مردانی در این خانه هستند که آنها را سوداگری و تجارت از ذکر خدا،

اقامه نماز و اعطاء زکات باز نمی‌دارند، مصروف‌شان نمی‌کند و غافل‌شان نمی‌سازد و این مردان، از قیامت سخت خوف دارند پس این تشبیه در رابطه به اهل‌بیت عصمت و طهارت<sup>(ع)</sup> است. به دو قرینه‌ی که ذکر شد اگر خدا را تشبیه کنیم، ذات اقدس الهی بشر نیست و نیازی به خانه ندارد "رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ" مردانی که در آن خانه هستند، خدا که مرد نیست، خدا که زن نیست، خدا که موجود ممکن نیست، این چراغ در یک خانه‌ی دارای این صفات، در داخل آن خانه مردانی هستند که این صفات را دارند. به قرینه این دو آیه ذیل ثابت می‌شود و به حکم روایت که چند روز قبل عرض کردم که این تشبیه در رابطه با اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> است یعنی اهل‌بیت عصمت و طهارت<sup>(ع)</sup> چراغان هدایت هستند.

### زُجَاجِهِ نُوْر

امروز که عاشورا است سعی می‌کنم که بیشترین صحبت را به آقا حسین بن علی<sup>(ع)</sup> که زجاجة است در این آیه اختصاص دهم و یک جمله را می‌خواستم توضیح بیشتر بدهم که نرسیدم توضیح او را عرض می‌کنم و در ذیل اشاره می‌کنم به مقام حسین بن علی<sup>(ع)</sup> و کسانیکه به او اقتداء کرده‌اند. منش و روش این خاندان را اتخاذ کرده‌اند، در حرکات فردی، اجتماعی و سیاسی به این خاندان متوسل شده‌اند و این خاندان را الگو قرار داده‌اند و از این خاندان الهام می‌گیرند در همه امورات‌شان، چه خورد و چه بزرگ. از آنها کسب فیض می‌کنند.



عرض کردم هر قدر چراغ خاموش به این چراغ اصابت کند روشن میشود بدون اینکه نور این چراغ کم شود، اما همت می‌خواهد که بتوان خود را به این چراغ نزدیک کند اگر به این چراغ نزدیک کرد، وارد این خانه شد روشنایی قطعی است، کسب نور قطعی است، نمیشود نزدیک چراغ باشد نورانی نشود ممکن نیست که در این خانه داخل شود کسب فیض نکند، این خصلت موجودات زنده است نزدیک شدید کسب همان چیز می‌کنید.

به عنبر فروشان اگر بگذری      شود جامه هایت همه عنبری

اگر تو روی نزد انگشتر      وزو جز سیاهی نبینی دیگر

تماس بگیری با ذغال فروش قطعاً سیاهی نصیبت خواهد شد، هر چه احتیاط کنی نمی‌شود، دکان عطار بروی عطراگین می‌شوی وقتی به خانه اهلبیت (ع) رفتی به معارفش تماس گرفتی از معارفش استفاده کردی خواهی نخواهی نورانی می‌شوی.

بنابراین؛ هر مقدار به این خاندان "علماً و عملاً" خود را نزدیک کردند به همان تناسب کسب نور کرده، کسب روشنایی کرده، هدایت شده و خود اینها می‌شود نور، چون این خاندان آهن رُبا است، آهن که به آهن رُبا تماس گرفت و زیاد مالیده شد خود آهن هم آهن رُبا میشود، خودش می‌تواند آهن دیگر را جذب کند اما به نسبت کمتر.

انسان هر قدر نزدیکتر به اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> شود ناب بودنش بیشتر خواهد شد و هر قدر دورتر؛ مشوش و مشوش‌تر می‌شود و اگر فاصله بیشتر شد دیگر در ظلمت، جهل، تاریکی و بی‌خبری قرار خواهد گرفت و تاریکی خودش وحشت است، خودش بی‌پناهی است، خودش فشار اعصاب است.

### زیتون رسیده

روغن که در این چراغ می‌سوزد خالص است چون از درخت مبارکه زیتون که نه در شرق باغ است نه در غرب باغ، گرفته شده در وسط است از صبح تا به شام آفتاب به او تابیده، زیتونش رسیده شده خامی در او دیده نمی‌شود چون رسیده است روغنش خالص است، چون روغنش خالص است نیازی نیست کبریت بزیند، خودش مشتعل می‌شود، "وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ".

این شجره مبارکه زیتونه لاشرقی و لاغربی از شجره مبارکه ابراهیم خلیل است، که نه گرایش به یهودیت داشت و نه گرایش به نصرانیت، خداوند<sup>(ج)</sup> فرمود: ﴿مَا كَانَ اِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَّلٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا﴾ و چنان در کوران امتحان‌ها خالص شده بود، پخته شده بود، ناب شده بود، بدون اینکه کبریت بزیند روشن می‌شد.

خواب دیده بود که پسرش را قربانی کند، شیطان به چهره‌های مختلف آمد، گفت وحی نیست، جبرئیل نیامده است. چرا بچه‌ات را میکشی؟ با یک خواب بچه‌ات را می‌کشی، ابراهیم (ع) خالص شده، جبرئیل هم نازل نشود، وحی صریح هم نباشد همین که احتمال بدهد از سوی خداست. تنها پسری را که دارد باید قربانی کند.

از راهی دیگری آمد، گفت: مسلمان است، آزاده است، یک بچه داری، چنین است، چنان است؛ رد کرد، از هر دری که آمد رد کرد، توجیهات شرعی کرد، عقلی کرد؛ رد کرد.

گفت: حالا که قربانی میکنی حُبّاش را قربانی کن، دوستی اسماعیل‌ات را قربانی کن نه خودش را، هر چه شیطان زحمت کشید نتیجه نداد بلاخره ناامید شد؛ با ابراهیم (ع) نمی‌شود. او خالص شده، ناب شده است، همینکه احتمال بدهد دستور خداست انجام میدهد، بقدرِ خالص شده است که با یک احتمال پسرش را قربانی می‌کند.

نه اینکه ما خالص شده‌ایم، امر هم بیاید قبول نمی‌کنیم، تأکیدش هم بکند قبول نمی‌کنیم او با یک احتمال قبول می‌کند، حسین (ع) از شجره ابراهیم خلیل است، مِشکات رسول‌الله، مِصباح علی مرتضی (ع)، زجاجه حسین بن علی (ع)، و نُورِ علی نُورِ ائمه‌ی (ع) از صُلب حسین بن علی (ع)، آنچنان خالص شده بودند، بر اساس قابلیتِ که داشتند، بر اساس استعدادی که داشتند، نه اینکه خود او را پرورش نداده باشد،

یعنی عصمت اختیاری، نه عصمت اجباری. چنان خالص شده بودند که نیازی نیست به او تعلیم بدهند چون بناست او معلم دیگران باشد، خود نیاز به تعلیم ندارد.

گفتم در قبال پیغمبر خدا، اوصیاش و ائمه هداء<sup>(ع)</sup> که به قدری خالص شده بودند، زلال شده بودند چون از ابراهیم‌اند، ابراهیم<sup>(ع)</sup> را نگاه کردید، اسماعیل‌اش را نگاه کنید "فلماً اسلماً" تنها پدر نه، پدر و پسر خالص شده بودند. فرمود: پسر! می‌خواهم قربانی‌ات کنم، چرا؟ خدا گفته، فرمود: چشم، حاضر، پسر چه پسری؟ همچو پسری پیدا نخواهد شد تا اعلام می‌کند، آماده می‌شود و تازه پسر نابتر از پدر، چون شجره است، شجره زیتونه، آن شاخه از همین پدر روئیده، خالص از خالص می‌روید نه اینکه شاخه چیزی دیگر باشد آن شاخه از تنه ابراهیم<sup>(ع)</sup> روئیده، از همان ریشه آب خورده، از همان سرزمین است، از همان آفتاب پخته شده، آن شاخه، شاخه دیگر نیست، به او پیوند خورده است.

### از ابراهیم منور شده

اسماعیل<sup>(ع)</sup> از همان ابراهیم<sup>(ع)</sup> منور شده. فرمود: بابا! دست و پاهای مرا ببندد، مبادا دست و پا بزنم، عاطفه پدری‌ات تحریک شود؛ قربانی نکنی! این سخن عجیب است الله اکبر! گفتنش آسان، شنیدنش آسان، اما عملی کردنش سخت است ما حاضر نیستیم پنج هزار، ده

هزار افغانی در راه خدا بدهیم، دست ما می‌لرزد، او می‌گوید: پدر! مبادا در دستور الهی تأخیر راه بیندازی، فرمود: پارچه‌ای روی صورتم بینداز که صورتم را نبینی مبادا پشیمان شوی؟ پدر چه پدری، پسر چه پسری؟ فلماً اسلما زمانیکه پدر و پسر مسلمان شدند، خالص شدند، ناب شدند، وتلّه للجین، صورت را به خاک گذاشت، ابراهیم (ع) بر حسب دستور پسرش، صورت را گرداند، صورت‌اش یک طرف، کارد را به قوت به گلوی اسماعیل (ع) گذاشت اینجا بود که بندگی‌اش را ثابت کرد، خلوص‌اش را ثابت کرد.

خداوند تشنه خون اسماعیل (ع) نبود، می‌خواست مقام و بندگی ابراهیم (ع) را ثابت کند، مقام خلوص اسماعیل (ع) را ثابت کند تا به فرشتگان بگوید: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ من می‌دانم آنچه شما نمیدانستید. ای فرشتگان! روزی که می‌خواستم آدم را خلق کنم اعتراض کردید، گفتید: شما کسی را خلق می‌کنید که ﴿یسفک الدماء﴾ آدم که در زمین خون می‌ریزد، جنایت می‌کند، یک جانی را می‌خواهی خلق کنی ﴿نحنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾ ما فرشتگان بس هستیم، نیاز به آدم‌ها نیست ما تو را تسبیح می‌کنیم تقدیس میکنیم، خداوند (ج) فرمود: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ فرشتگان!! من میدانم چیزی را که شما نمی‌دانید.

در بین این موجودات انسانی، کسانی هستند که شما لیاقت نوکری او را ندارید، کسانی پیدا می‌شود، انسان‌های ناب و زلالی پیدا می‌شوند که شما خدمت نوکری او را نمی‌توانید خداوند به فرشتگان ثابت کرد که من بیهوده کسی را خلق نمی‌کنم، موجودات را عَبَس نمی‌آفرینم. این آدم‌ها را فقط عیب‌اش را دیدید، صفت‌اش را ندیدید، بدی انسان‌ها را دیدید خوبی‌اش را ندیدید، ابراهیم‌اش را ندیدید، اسماعیل‌اش را ندیدید، حسین‌اش را ندیدید، فقط یزید، عمر سعد، نمرود و فرعونش را دیدید؛ یک نگاه به انسان‌های دیگر هم می‌کردید.

### بی‌تابی جبرئیل

آن لحظه‌ای که آتش آوردند، ابراهیم (ع) را در داخل آتش می‌انداخت، جبرئیل بی‌تاب شد، صحنه‌ای را خلق کرده و می‌خواهد امتحان کند، این آدم را که آفریده زیبا آفریده و فرشتگان را به تسلیم وادار میکند که این آدم را سجده کنید، بی‌جهت نگفتم، اگر گفتم در پیشگاه این آدم به سجده بیفتید بی‌جهت نگفتم.

- جبرئیل بی‌تاب شد، خدایا! پیامبرت می‌سوزد، فرمود: برو نجاتش بده، آمد سلام کرد! ای نبی خدا "هل لك حاجة"؟! حاجت داری! خیال می‌کرد تا مرا از دور ببیند التماس می‌کند که جبرئیل بیا من گرفتار آتش شدم.

- فرمود: اما "الیک فلا" به تو نه! به تو حاجت ندارم، عجیب است، جبرئیل بیاید دو پا ایستاده شود، بگوید: "هل لک حاجه؟" آتش را خاموش می‌کنم بگوید "الیک فلا" به تو حاجت ندارم، از هر جا آمدی برو "والی ربی فنعم" بخدایم بلی که حاجت دارم.

- جبرئیل فرمود: خیلی خوب! حالا که اینطور است به خدا چه بگوییم، اگر چیزی گفتنی داری بگوییم به خدا.

- فرمود: نه! "علمه بحالی یکشف عن مقامی" علم خدا به حال ابراهیم (ع) کفایت می‌کند، نیاز به پیام‌رسان هم ندارم، جبرئیل را به عنوان یک پیام‌رسان قبول ندارد، این است مقام شما.

آدم شویم برسیم به مقام ابراهیم (ع) که نوکری ملائیکه را هم قبول ندارد نه اینکه اسیر بسیار چیزهای ناچیز، انسان‌های امروز اینگونه هستند که مقام خود را نشناختند، آدمیت خود را نشناختند، اینجا بود که خطاب رسید ﴿یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم﴾ ای آتش سرد و گلستان باش، شجره مبارکه ابراهیم خلیل (ع) است، اسماعیل (ع) از ابراهیم (ع) است، بعد عبدالله از اوست، همینطور پیغمبر خدا (ص) از اوست، رسیده است، شجره مبارکه است تا به علی مرتضی (ع) و حسین بن علی (ع)، یکاد زیتها یضی این روغن چون خالص شده روشنی میدهد، از ابراهیم (ع) کی روئیده؟ اسماعیل (ع)، او خالص بود، از او کی

روئیده؟ عبدالله، او خالص بود، پیغمبر خدا<sup>(ص)</sup> خالص بود، همینطور دنبال هم خالص و ناب آمده است.

### نیاز به کبریت نیست

اینها نیاز ندارد که کبریت بزنی، خودش روشن می‌شود بخاطریکه خدایی شده، بندگی‌اش را ثابت کرده، خودش آهن‌رُبا شده، خودش نور شده، خودش طلا شده، نیاز ندارد اکسیر بزنییم تا خاک طلا شود، اینها طلا شده، در حال خاکی‌اش باقی نمانده نیاز به اکسیر ندارد.

هرکه تماس دارد به این خاندان در زندگی‌شان از خورد تا بزرگ اوامرش را از آنها الهام می‌گیرد، کوچکترین کارش را بدون دستور اهلبیت<sup>(ع)</sup> انجام نمی‌دهد از احادیث، از تعالیم انبیاء<sup>(ع)</sup>، از توضیح "المسائل" دستور می‌گیرد؛ معامله‌اش را، ازدواج‌اش را، زندگی‌اش را تمام حرکات خورد و بزرگ خود را از این خاندان می‌گیرد می‌شود ناب، می‌شود زلال، ما اگر ناب و زلال نیستیم اشکال از ماست.

ببینید! حسین بن علی<sup>(ع)</sup> چقدر ناب و زلال شده بود، از آن شجره مبارکه زیتونه ابراهیم<sup>(ع)</sup> است، می‌خواهم عرض کنم اینگونه نیست که خدا از شکم مادر ناب و زلال خلق کرده باشد نه! این نابی و زلالی زحمت داشته، تلاش داشته، شب و روز ناخوابی داشته، نماز خوانده، دعا کرده، جهاد کرده، اوامر الهی را اطاعت کرده، از شُبُهات پرهیز



کرده، انجام اوامر کرده است اینطور نبوده است که فقط یک شبه بدون بها بدست کسی آمده باشد.

امام حسین<sup>(ع)</sup> این مقام را بدون تلاش بدست نیاورده، همه همین طور، همه معصومین<sup>(ع)</sup> و کسانی که تماس دارد به حسین<sup>(ع)</sup>، همینطور ناب و زلال شده است، آقا حسین بن علی<sup>(ع)</sup> می‌آمد طرف کوفه که در کربلا سردچار خُر شد می‌خواهم عرض کنم: در منزل "شراف" که یک منزل است، در بیست ششم ذی‌الحجه آقا به "شراف" رسید.

شراف را بخاطر شراف می‌گوید: که شخصی بود بنام شراف در آنجا چند تا چاه آب حفر کرده بود آن منطقه بنام شراف مسمی شده بود، آنجا که رسید شب را استراحت کرد، چون در منزل قبلی استراحت لازم را آقا نکرده بود، در شراف که رسید به ابوالفضلش فرمود: از اینجا که حرکت می‌کنیم هر چه می‌توانی آب بردار، شترها را آب بار کن، اسبها را آب بار کن، هر چه وسیله دارید همه‌اش را پُر کنید.

فرمود: یا بن رسول الله! از هر منزل آب می‌گیریم به قدر نیاز خود، مرکب‌های ما اینقدر آب نیاز ندارد، می‌رسیم به منزل دیگر آنجا آب است.

### مهمانان تشنه

فرمود: از اینجا که رفتیم مهمانانی میرسند که این مهمانان تشنه هستند، اسب‌های‌شان تشنه‌اند، در این صحرای گرم، آنها را باید با آب

پذیرایی کنیم، خالص شدند اما اینکه در بین ما راه می‌روند مسئله دیگر است، او دیگر روحش پرواز کرده، در جای دیگر، در فضای دیگر، جسم‌اش با ماست با ما غذا می‌خورد، با ما راه می‌روند.

حرکت کردند، دیدند نخلستانی به نظر می‌رسند، دیدند نخلستان نیست؛ همه نیزه‌ها، شمشیرها و اسب سوارها است، نزدیک آمد که حُر با هزار سوار، تشنه‌اند در آن گرمای بیابان عراق، دستور داد به عباس<sup>(ع)</sup> که اسب‌ها و لشکر حُر را آب بدهید، به قدری آقا آب آورده بود که هزار نفر را سیراب کردند، اسب‌ها را هم سیراب کردند، فرمود: عباس! اسب‌ها خیلی تشنه است، یک نفس آب نده.

چه امام مهربانی! امام از منزل شراف آب زیاد برداشته است، می‌برد در راه چه حادثه‌ای اتفاق می‌افتد؟ اینکه از قبل میدانند که فردا چه میشود، شام چه میشود، این علم اگر از علم خدا نشأت نکند، اگر به آنجا متصل نباشد این احاطه صورت نمی‌گیرد، ما نمی‌توانیم از یک ساعت بعد خبر بدهیم، نداریم آن علم را و نرسیدیم به آنجا، ولی آقا خبر میدهد، مهمان زیاد میرسد آب نیاز داریم، همین مسئله بود که در حُر جرقه‌ای خلق کرد.

کربلا که رفت همینکه آب را بر اهلبیت<sup>(ع)</sup> بسته کردند، هر روز حُر از درون خورده میشد؛ روز هفتم، هشتم، نهم و دهم به دلش می‌آمد حسین<sup>(ع)</sup> اسب‌های ما را سیراب کرد، ما را سیراب کرد، ما چه شدیم؟!

آب را بر کودکان حسین (ع) بستیم، آب را بر حسین (ع) بستیم، آن احسان حسین (ع) بود، چون یکبار با حسین (ع) تماس گرفته بود هر کس با حسین (ع) یکبار تماس بگیرد میشود حسینی، منقلب کرد خُر را، منفجر کرد خُر را. خُر در درونش درگیر است، چقدر بی‌انصاف هستی؟ مگر ندیدی اسب‌های تو را آب داد، مگر ندیدی لشکر تو را آب داد، مگر همان حسین (ع) نیست تو آب را بر او بستی. دید حرفش را کسی گوش نمی‌کند رکاب زد به اسبش؛ غلام و پسر را گرفت، جذب شد به حسین (ع). خُر یکبار تماس گرفته با حسین (ع)، حسینی شد.

### اسبی خریداری می‌شود

آهن با تماس با آهن‌رُبا، آهن‌رُبا می‌شود. علم این خاندان منبعث است از آنجا و لذا اینگونه گفتند: فردا به ما مهمان میرسد کار ساده نیست. در منزل دیگر قبل از منزل شراف رسید.

- امام حسین (ع) فرمود: اسب، فروشی داری!؟

- بلی چندین اسب دارم.

- امام فرمود: خوبترین اسب را بیاور می‌خرم، پولش را داد، آقا حرکت کرد.

- اسب را نمیبیری!؟

- اسب همین جا باشد چهارده روز بعد مسافری به اینجا میرسد  
اسبش اینجا می‌میرد، بی‌مرکب می‌ماند اسب را به او بده، آقا رفت به  
کربلا!

عبدالله مسیحی عاشق شده بود، آمد، اینجا که رسید از تشنگی،  
گرسنگی و کثرت سفر راه، اسبش مُرد، از آنها کمی شیر و آب طلب  
کرد، استراحتی کرد.

- کجا می‌روی؟

- کربلا! چقدر راه مانده؟!

- زیاد راه مانده پنج، شش منزل راه مانده است.

- اسب نداری چطور می‌روی؟

- نمی‌فهمم گیر ماندم ولی به خانه‌ای می‌روم که آن خانه، خانه  
کرم است. مطمئنم که بی‌مرکب نمی‌مانم.

- بلی! این اسب را حسین<sup>(ع)</sup> برای شما خریده، بگیر سوار شو و برو!

[گریه حزار]

به کربلا آمد؛ متأسفانه روز یازدهم رسید، در کربلا فقط جنازه‌ها،  
دود و خاکستر مانده بود. [گریه حزار]

این است حسین بن علی<sup>(ع)</sup> و مقام او! این است معنی این آیه یکاد زیتها یضی،، ساده نیست که آیه نازل کند در شأن کسی سخن بگوید. این علم را به او کی داده که چهارده روز بعد شخصی می‌رسد و اسبش می‌میرد و این آگاهی بقدری قطعی است که برایش اسب می‌خرد و نزد صحرانشین می‌گذارد این علم است نه کلمات و جملات که ما یاد می‌گیریم. از حسین<sup>(ع)</sup> گفتم جای حرفی نیست.

کسانیکه تماس داشته به حسین<sup>(ع)</sup>؛ پروانه‌اش بوده، علاقه‌مندش بوده، اقتداء کرده به حسین<sup>(ع)</sup> به کجا رسیده و کسانیکه از این چراغ استضاء کرده، کسب نور کرده به کجا رسیده. در کربلا آدم‌هایی ساده و اندک شهید نشدند، در جنگ‌ها هزار هزار آدم کشته می‌شوند نامی از آنها نیست، میلیون‌ها آدم کشته می‌شوند نامی از آنها نیست، در جنگ جهانی اول، در جنگ جهانی دوم چقدر آدم کشته شدند، نامی از آنها نیست ولی در کربلا هفتاد دو نفر شهید شدند غوغا در عالم ایجاد شد، اینها آدم‌هایی بودند که کبریت احمر شده بودند، طلای ناب انسانی شده بودند.

می‌خواهم عرض کنم با این مقام‌ها آشنا شوید؛ زهیر می‌گوید: در بازار کوفه دیدم حبیب بن مظاهر بر اسبش سوار است با میثم تمار مقابل شد، میثم تمار و زهیر شیعه علی بن ابیطالب<sup>(ع)</sup> اند. زهیر و حبیب در کربلا شهید شدند و میثم قبل از عاشورا شهید شد. دیدم

مقابل شدند. اسب‌های‌شان گردن‌های‌شان فرو رفته رکاب به رکاب شدند هر دو از روی اسب در گوشی صحبت می‌کردند. میثم به حبیب فرمود: مردی را سوار بر اسب میبینم که در رکاب مولایش، ریشش به خون سرش خضاب میشود.

حبیب فرمود: مردی را می‌بینم که شکمش بزرگ است اما به عشق مولایش، به دار میرود، زبانش بریده می‌شود و شهید می‌شود در حالیکه هنوز میثم تمار زنده بود.

### تماس با اهل‌بیت<sup>(ع)</sup>

اینها کسانی بودند که می‌دانستند چه می‌شود؟ از کجا علم پیدا کرده بودند؟ از تماس با اهل‌بیت<sup>(ع)</sup>، کسیکه همیشه با علی<sup>(ع)</sup> باشد چطور اینگونه اثر نکند؟ میثم عاشق علی<sup>(ع)</sup> بود، همیشه با علی<sup>(ع)</sup> بود، حبیب هم همینطور. حبیب و زهیر کسانی بودند که خالص، ناب و حسینی شده بودند، می‌دانستند سرنوشت و عاقبت خود را، سرنوشت ما این است خبر از این قضایا ممکن نیست مگر اینکه به امام متصل باشد و علم خود را از او گرفته باشد و او از خدا گرفته باشد، هر کسی اینطور نیست.

این را ساده نگیرید، زهیر را ساده نگیرید. حبیب وصیت می‌کرد شب عاشورا! اصحاب! اجازه ندهید اول بنی‌هاشم به شهادت برسد، اینها مهمان هستند از مدینه آمدند، بر ما عیب است، بر ما ننگ است

که اول شهید شوند، اول ما باید شهید شویم، بعد مهمان‌ها، اول من شهید شوم پیرمرد هستم، رخنه‌ای به لشکر نمی‌افتد.

زهیر برخواست نه حبیب! شما سالار ما هستید، شما باید زنده باشید، اول من شهید شوم، همینطور هر کدام سخن گفتند. این سخن ساده نیست، حسین بن علی (ع) چه کسانی را تربیت کرده است.

علی بن ابیطالب (ع) خود فرمود: «شیعیان مرا اگر هزار بار بینی‌اش ببرند از ما دست بردار نیست، دشمنان ما را اگر دنیا و آخرت را به آنها بدهند از دشمنی ما دست بردار نیستند». قوی ترین دوستان دارند و قوی ترین دشمنان، اینها به قدری خالص شده‌اند که سر تا پا؛ طلای ناب انسانی شده بودند. خاطره‌ی دکتری را شنیدم، این دکتر می‌گوید:

در حمله‌ی به ایران، جراح بودم، جراحی می‌کردم، تیر خورده‌ای را آوردند. این داستان را آیت الله العظمی وحید خراسانی اعلم مجتهدین بیان می‌کند، واسطه هم نیست، او از زبان کسی شنیده که دو، سه واسطه به خود دکتر میرسد، این دکتر می‌گوید:

تیر خورده‌ای را آوردند، تیر خورده بود به رانش، آوردند که عمل کنیم، دیدیم که امکانات نداریم، دارویی که او را بیهوش کند نداریم، آمپول که او را بی‌حس کند نداریم نمی‌توانیم جراحی کنیم، مجروح متوجه شد فرمود: عمل کنید.

- چقدر طول می‌کشد! شاید دو ساعت یا سه ساعت.

- خیلی خوب! چاقویت را بیار به قدر که می‌خواهی عمل کنی به من بگو.

- اگر سه ساعت بیهوش باشی می‌توانم عمل کنم، جراح در ذهنش مسخره می‌آمد.

- خیلی خوب آماده باش، لبانش تکان خورد همین قدر شنیدم که گفت: «بسم الله النور» بقیه را نشنیدم، دیدم مثل مرده‌ای افتاده، عمل‌اش کردم، تیر را بیرون کشیدم، سه ساعت بعد بیدار شد، تعجب کردم.

- شما کی هستید؟ اراده کردید خود را بیهوش کردید، محکم‌اش گرفتم، گفتم: تو کی هستی؟ از اولیاءالله هستی؟  
- نه، بنده‌ای هستم بسیار ضعیف.

- نه شما کسی هستید؛ شما مقام و فضیلتِ دارید، عبادت کردید حتماً به جایی رسیده‌اید.

- حالا که نمی‌گذارید، می‌گوییم: من به شش واسطه به امامم ارتباط دارم. به فلانی او به فلانی تا نفر هفتم که ولی الله الاعظم (عج) حجت منتظر است، من به هفتم نفر به او میرسم، تعجب کردم کسیکه به هفت واسطه به او برسد این چنین اراده کند و قوی باشد خودش چه خواهد بود؟



- خودش را دیدی!

- نه، ایکاش ببینم.

ما چرا اینطور نمی‌شویم؟ مشخص است غذایی که می‌خوریم معلوم نیست چگونه غذاییست؟ در این وضعیتی که داریم؛ نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، همسایه‌داری، شوهر‌داری، ما، عیال‌داری ما چگونه است؟ آیا طبق دستور شریعت عمل کردیم که خالص نشدیم؟ با این غذا، انسان ناب خواهد شد؟ با این روزه ناب خواهد شد؟ با این وضعیت که داریم ما می‌توانیم زهیر یا حبیب شویم؟ ناب، خالص و زلال شویم.

### حُسن ظاهر یا ملکه

صاحب جواهر<sup>(ه)</sup> می‌فرماید: «آیا عدالت ملکه‌ی راسخه است در نفس انسان که امور واجب را انجام بدهد از حرام پرهیز کرده باشد، یا نه، عدالت حُسن ظاهر است؟ می‌فرماید: "عدالت حُسن ظاهر است که کاشف تعبدی است از ملکه عدالت، حُسن ظاهر است ملکه راسخه نیست»، اگر عدالت ملکه راسخه معنی کنیم باید بساط جماعت نجف را جمع کنیم، دیگر در نجف کسی عادل نیست به این معنی که در او ملکه خلق شده باشد، از هیچ‌گونه واجب دریغ نکند از مکروهات او را به دور دارد، اگر ملکه راسخه می‌بود تمام جماعت نجف عادل و مجتهد

باید می‌بود، این جماعت‌ها را باید جمع کنیم إلا سیدهاشم بحرانی صاحب تفسیر البرهان که از روی کتابش احادیثی را خواندم.

سیدهاشم کی است؟ پادشاه شنیده بود سیدهاشم یک آدم متقی است، خواست او را خریداری کند، طلب کرد نام پادشاه یادم رفته، سیدهاشم در نجف بود، پادشاه خیمه زده بود، سیدهاشم داخل خیمه شد، سلام کرد، پادشاه احوال‌پرسی کرد بعد از احوال‌پرسی به خادمش دستور داد پول را به سیدهاشم بده و گفت: شما مرجع تقلید هستید، عالم هستید نیازهای طلبه‌ها را حل می‌کنید، مشکل‌های مردم را حل می‌کنید، به خود و خانواده‌ات خرج کنید. طلاها داخل یک خریطه است.

سیدهاشم فرمود: نه من نیاز دارم و نه الاغم نیاز دارد. پادشاه گفت: یعنی چه؟ سید فرمود: من نیاز ندارم چون غذای چاشت را دارم تا شب معلوم نیست زنده باشم یا نباشم، الاغم هم نیاز ندارد چون نوکری مثل من دارد، تا من زنده‌ام نفقه او به دوش من است نه بدوش توی پادشاه! باید من علفاش را بدهم نفقه‌ی الاغم بر من واجب است، حرکت کرد و رفت.

جایی خواندم، فقیهی می‌میرد، تنگت‌النجوم، ستاره‌ها به هم می‌خورد، چه خبر است؟ عجیب است مجتهدی می‌میرد ستاره‌ها به هم می‌خورد، پس وقتیکه اینگونه باشد اگر حسین بن علی<sup>(ع)</sup> به شمشیر

جفا به شهادت برسد آیا زمین کربلا نمی‌لرزد؟ آسمان خون نمی‌بارد؟  
هوا طلاطم نمی‌کند؟ [گریه حضار]

ولی خدا به شهادت برسد چه اتفاق خواهد افتاد؟ و هر که با این  
خاندان تماس داشته باشد صاف، زلال و خالص باشد عالم بعلم او  
باشد، علم نوریست که اگر خدا بخواهد در هر دل وارد کند روشن  
میکند.

### فرمول و اصطلاح

این علم الفباء نیست؛ چند تا فرمول، چند تا واژه و چند تا  
اصطلاح نیست. این علمی که ما داریم علم نیست، اینها چند تا  
اصطلاح، واژه و سوال است که بلد شدیم.

علم آن است که بگوید: مردی را می‌بینم که بر این درخت به دار  
زده می‌شود، زبانش بریده می‌شود و نیزه به شکمش زده می‌شود. این  
علم، علم است، علمی که از عبادت پیدا می‌شود، علمی که خدا، نورش  
را از درون روشن می‌کند، مومن نور دارد که با آن نور حرکت میکند،  
می‌فهمد که اینجا چه موضع بگیرد، اینجا چه کار کند چه کار نکند؟

یکی از فقهاء را صحبت می‌کند که محضر او نشسته بودیم، یکبار  
از جا حرکت کرد شروع کرد به بالا بالا پریدن، تعجب کردیم که آقا  
چه می‌کند؟ دیدیم عقبی از بالای عمامه‌اش به زمین افتاد، گفتیم: آقا

چه شد؟ فرمود: به دلم گشت که یکبار بخیزم چند تا حرکت انجام دهم، الهام شد، از جا حرکت کردم، این عقرب از بالای عمامه‌ام افتاد.

این نور، مومن را حفظ می‌کند، این علم از عبادت پیدا می‌شود، از تقوا پیدا می‌شود، از خلوص پیدا می‌شود، آیا ما می‌توانیم شکم خود را از غذاهای حرام خالی کنیم؟ با این معاملاتی که ما انجام می‌دهیم می‌توانیم ولی الله شویم؟ خالص و ناب شویم؟

میریدای حضرت آیت الله العظمی میرزای قمی صاحب کتاب قوانین که قبرش در قم است، خدمت میرزا رسیده بودند.

- خبر گیر شما آمدیم.

- بعد از احوال‌پرسی میرزا فرمود: کدام مشکلی ندارید در آن منطقه؟

- در منطقه خشک پیدا شده، ما سُرخک می‌گوییم، شب‌ها خواب نمی‌رویم.

- میرزا فرمود: سُرخک شیعیان علی(ع) را چه می‌کند؟ خشک‌ها بروند، مسخره کردیم، شیخ در قم است جایش آرام، اتاقش خشک ندارد، می‌گوید: خشک‌ها بروند، مگر از تو اطاعت می‌کنند؟ رفتیم دیدیم، دنیا پُر از خشک شده که از قریه به طرف اطراف میرود، طوریکه خشکی نمانده است.

اشکال در ماست، آنها می‌فهمند از کی اطاعت کنند؟ اینها داستان نیست، واقعیت‌هاست که شاید از نظر روشن فکران امروزه قابل قبول نباشد ولی واقعیت دارد این قضایا.

ببینیم! چقدر ما به حسین بن علی<sup>(ع)</sup> نزدیک میشویم؟ چقدر میتوانیم به این خاندان نزدیک باشیم؟ چقدر می‌توانیم از محرمات پرهیز کنیم به شما معلوم است، نگاه کنیم در معاملات مان، نگاه کنیم در نمازمان، در زکات و خمس و حج و جهاد که انجام میدهیم که چگونه است؟ فقط یکسال مکه رفتن سهم امام می‌دهیم با این وضعیت می‌شویم زلال، ناب و خالص؟! خودم را عرض می‌کنم نه شما را، من باید شب و روز وقف معارف اهلبیت<sup>(ع)</sup> باشم، شب و روز درس بدهم، تلاش کنم.

شخصی می‌گوید: آسیاب داشتم همیشه از آسیاب مراقبت میکردم، مزد می‌گرفتم، از همان مزد آسیاب ارتزاق می‌کردم، همیشه موفق به شب نمازی بودم، یک روز آسیاب نرفتم بعد دیدم شب‌ها خیلی سنگینم، نمی‌توانم نماز شب بخوانم، نفهمیدم قضیه چیست؟ سوال کردم از این شخصی که جای من آسیاب‌بانی می‌کند چه کردی تو؟ بگو قضیه چیست؟ که چند شب سنگینم نمی‌توانم نماز بخوانم، حال نماز خواندن را ندارم، گفت: به نفع تو کار می‌کنم، اگر مزد شش مَنک است، هشت مَنک می‌گیرم، اگر مزد ده مَنک است، دوازده مَنک می‌گیرم بخاطریکه فایده تو باشد، گفتم: بلی! قضیه اینجاست هرگز به

نفع من کار نکن، هر قدر مزد است همان قدر بگیرد، زیاد نگیرد، دیدم یک کیلو، دو کیلو گندم زیاد شده بود از مال حرام، اثر کرده بر غذای من، شب‌ها سنگینم یک محاسبه کنید پیش خودتان قبل از آنکه خدا حساب کند.

### سرکشی از خیمه‌ها

در کربلا مخصوصاً روز عاشورا مسایل خیلی سنگین است، امام<sup>(ع)</sup> دید از یارانش کسی باقی نمانده، زینب می‌گوید: تماشا می‌کردم برادرم چه می‌کند؟ دیدم برادرم یک راست به طرف خیمه ابوالفضل‌العباس<sup>(ع)</sup> رفت، در خیمه را باز کرد، خواستم بگویم برادر! در خیمه را باز نکن عباس نیست، جرأت نکردم، در خیمه را باز کرد، "فجزع جزعاً شديداً" فریاد بسیار شدیدی کشید، برگشت، بعد رفت طرف خیمه علی اکبر<sup>(ع)</sup>، در خیمه علی اکبر را باز کرد خیمه خالی بود "فبکی بكاءً تُكلى"، مانند زن پسر مرده گریه کرد. رفت به خیمه اصحاب صدا کرد یا حبیب! یا زهیر! یا مسلم بن عوسجه! جواب نشنید، به خیمه شهدا رفت، فرمود: "یا فرسان الیهجاء!" ای مردان مردان‌تاز، "قو مواعن نو متکم الاولی و انا غریب"، از خواب‌تان برخیزید که حسین تنها مانده.

[گریه حضار]

بسوی میدان حرکت کرد، یک نگاهی به چپ کرد یک نگاهی به راست، منظور آقا را فهمیدم، گفتم: برادر اسبت را بیاورم، آوردم، رکاب اسب را گرفتم، گفتم: برادر سوار شو! امام یک صدا کرد، "علیکم مَنی السلام یا اهل‌بیت النبوة"؛ عرب‌ها می‌فهمند، همیشه می‌گویند: "السلام علیکم یا السلام علیکم"، اگر سلام، سلام وداع باشد، می‌گویند: "علیکم مَنی السلام"، علیک را مقدم و سلام را مؤخر می‌کند، همینکه حسین (ع) فرمود: "علیکم مَنی السلام" [گریه شدید] یعنی این سلام، سلام آخر حسین (ع) است، این لحظه، لحظه آخر حسین (ع) است همه از خیمه‌ها بیرون پریدند، زن‌ها آمدند چون این سلام، سلام آخر حسین (ع) است، دیگر حسین (ع) را نخواهند دید، زن‌ها دور حسین (ع) را گرفتند.

### دو نفر خداحافظی نمی‌تواند

دو نفر نتوانست دست خود را به حسین (ع) برساند، چون شصت و شش زن هجوم کرده بودند، یکی از ضعیفی نتوانست و دیگری از باب حیا، چون شرم داشت نتوانست با حسین (ع) وداع کند، اولی همان دختر حسین (ع) بود که از هر طرف کوشش کرد دستش به حسین (ع) نرسید، [گریه حضار] دلش ناامید شد، بابا حسین! تو می‌روی خداحافظی می‌کنی! با من هم خداحافظی کن اما دستش نرسید، خیلی دلش عقده گرفت، ناامید شد، فهمید چه کار کنم تا دستم به

حسین<sup>(ع)</sup> برسد، فکر کرد؛ عباس<sup>(ع)</sup> از همین راه رفت، علی اکبر<sup>(ع)</sup> از همین راه رفت، قاسم<sup>(ع)</sup> از همین راه رفت شاید حسین<sup>(ع)</sup> هم از همین راه میدان برود. میروم جلوی راه را می‌گیرم، رفت کنار راه نشست، دست را به دعا برداشت خدایا! حسین<sup>(ع)</sup> را از همین راه بیار که دستم به حسین<sup>(ع)</sup> برسد، امام آمد؛ دخترک می‌گوید: بابا از اسب پایین بیا، چون دستم به شما نمی‌رسد، امام را پایین کرد، چادر را فرش خاک کرد، فرمود: روی چادرم بنشین، دخترت فرش ندارد، بابا حسین! مرا روی زانویت بنشان، روی زانوی خود نشاند، بابا حسین! همان دستی که به صورت دختر مسلم کشیدی به صورت من هم بکش، قبل از آنکه یتیم شوم، هی دارد نازدانه‌گی می‌کند، دخترم اجازه بده میدان بروم، رو کرد به طرف خیمه‌ها، صدا کرد: خواهرم زینب بیا مرا از دست این دختر نجات بده. [گریه شدید حضار]

خواهرم زینب به من امداد کن      از کف این گل مرا آزاد کن

زینب آمد دست دختر را از حسین<sup>(ع)</sup> جدا کرد به بهانه‌ی بسوی خیمه‌ها آورد، همینکه داخل خیمه آمد، قرآن حسین<sup>(ع)</sup> را باز کرد، بابا حسین! نشانی‌ات به سوره کهف رسیده، این یک نفر که از ناتوانی نتوانست خداحافظی کند.



## حیاء مانع خداحافظی

یک خانم دیگر که او ضعیف نبود ولی حیاء داشت، چون خانم آقا بود، رباب، مادر علی‌اصغر<sup>(ع)</sup> حیاء کرد از همه بیشتر چطور برود؟ این سخن را خانم‌های شوهردار می‌فهمند، از یک طرف داشت دلش میتپید شوهرش خداحافظی می‌کند، از یک طرف حیاء دارد چطور جلوتر از همه، حسین<sup>(ع)</sup> را ببوسد؟ در کنار خیمه ایستاد اشک میریخت خدایا! نمی‌توانم با حسین<sup>(ع)</sup> خداحافظی نمایم، رباب داغ بر دل باقی ماند، با حسین<sup>(ع)</sup> خداحافظی نتوانست، دیگر حسین<sup>(ع)</sup> را ندید، سر حسین<sup>(ع)</sup> را دید که روی نیزه است، باز دستش به حسین<sup>(ع)</sup> نرسید، در بین راه رفت ترصد می‌کرد سر حسین کجاست؟ یک شب خبر شد سر حسین<sup>(ع)</sup> را بر درخت آویزان کرده‌اند، شب که تاریک شد نیزه‌دار به خواب رفت، رباب رفت پایین درخت ایستاد می‌خواست سر حسین<sup>(ع)</sup> را بگیرد، بغل کند، ای حسین زهرا! در زندگی نتوانستم خداحافظی کنم می‌خواهم در مُردگی خداحافظی کنم، دستش نرسید نیزه‌دار خبر شد رباب را برگرداند.

یک شب ترصد کرد فهمید سر داخل صندوق است، رفت دور صندوق را طواف می‌کرد، حسین زهرا! تو اینجا هستی؟ دست رباب به تو نرسیده است، اما وقتی رفت مجلس یزید سر داخل طشت طلا بود اهلیت<sup>(ع)</sup> را وارد کردند، همینکه رباب چشمش به سر حسین<sup>(ع)</sup> افتاد، دوید سر را بغل کرد، [گریه شدید حزار] حسین! دیگران روز عاشورا

خداحافظی کردند، رباب چهل روز بعد با تو خداحافظی می‌کند. [گریه طولانی مردم]

السلام و علیک و علی الارواح التي حلت بفنائک

دعا و آمین

\* \* \*

---

## جلسه نهم

---

لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم، أفوض امرى الى الله ان الله بصير بالعباد، الحمد لله رب العالمين، بارىء الخلائق اجمعين، خالق السموات و الارضين، باعث الانبياء والمرسلين، الصلاة و السلام على النبي الاعظم، فخر العرب و العجم، سيدنا و نبيتنا و مولانا ابي القاسم المصطفى محمد<sup>(ص)</sup> [صلوات حزار] و على اهل بيته، الطيبين الطاهرين، المعصومين، الهدات المهديين، لاسيما بقية الله فى الارضين، روحى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفدا.

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن  
الرحيم.

قال الله تعالى في كتابه و قوله الحق:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ

وَالْأَصَالِ﴾<sup>۱</sup>.

امیدوارم از مکتب پر فیض عاشورا بهره‌مند باشیم صلواتِ مرحمت  
بفرمایید! [صلواتِ حضار]

تشکر میکنم از برادران که قبل از حقیر افاده فرمودند، رهنمای  
کردند و ذکر مصیبت نمودند.

موضوع که بنده در پیش گرفته‌ام جایگاه اهل‌بیت عصمت و  
طهارت<sup>(ع)</sup> در قرآن عظیم‌الشأن است. آیاتی از سوره مبارکه نور و خود  
آیه نور طلّیعی سخن قرار گرفته است. ترجمه‌اش را بلد شده‌اید که  
خداوند متعال، اهل‌بیت عصمت و طهارت<sup>(ع)</sup> را طبق تفسیر آخر که از  
اهلبیت<sup>(ع)</sup> داشتیم، تشبیه کرده است به چراغ در یک چراغ‌دانی، با

بهترین روغن صاف و زلال در یک حباب شیشه‌ای، در یک روغن که شرقی و غربی نیست و در پایان لِيَهْدِيهِ برای اینکه خداوند هدایت کند توسط این سوره و این چراغ، کسانی را که خواسته باشند.

این چراغ فوق‌روشنایی است، خلق این چراغ و ایجاد این نور، یعنی اعطاء اهل‌بیت عصمت و طهارت (ع) برای بشریت که خودشان نور مجسم، هدایت مجسم و ارشاد مجسم‌اند، تا هدایت کنند توسط این نور کسانی را که خواسته باشند از این خانه کسب نورانیت و کسب فیض کنند.

### گرمستان هدایت

منظور انزال برکت بوده، منظور این بوده که از تاریکی به روشنایی برسند، از یخ‌بندان گمراهی به گرمستان هدایت منتقل شوند، از تنهایی غفلت و انزوا نجات پیدا کنند در شعاع این چراغ نورانی، در جمع پیوند بخورند، کامل شوند و رو به رشد و ترقی روند، این هدف الهی بوده که مردم را از زاویه‌های ظلمت و تاریکی، دوری از نور خداوند را به نزدیک این چراغ بیاورد و با نور خودش که نور اهل‌بیت مطهر (ع) است هدایت شان کند.

منظور نیکی و احسان به این بشریت بوده، منظور تربیت این آدم‌ها و هدف دلسوزی به این بوده، نه برای اینکه خداوند نیازمند عبادت باشد، آن هم عبادتی که از ما صادر می‌شود، که اگر تمام جن و

انس، روی هم اتحاد کنند و شب و روز مشغول عبادت باشند ذره‌یی به عظمت خدای منان افزوده نخواهد شد و اگر جن و انس پُشت به خداوند کنند و از نور الهی چشم بپوشند ذره‌یی از عظمت خداوند متعال کاسته نخواهد شد.

چون او غنی مطلق است، غنی بالذات است، این که چراغ، مصباح، زجاجه، مشکات و کوکب درّی فرستاده تا هدایت کند با این نور، با این چراغ، با این زجاجه، با این اهل‌بیت<sup>(ع)</sup>، با این انسان‌های مطیع، انسان‌های بسیار صاحب کرامت، مهربان و دلسوز. هدف از ارسال رُسل، هدف از فرستادن اوصیای رسول هدف از هدایات تشریعی و هدایات تکوینی این بوده که ما به کمال برسیم، نه اینکه نفعی به خودش برسد.

### نور محتاج ما نیست

ما نیاز داریم، ما محتاج هستیم، ما باید خود را به نور برسانیم، او که محتاج نیست، ما نیازمندیم تا به چراغ برسانیم، باید از دهلیزهای تاریک و ظلمانی جهل، تعصب، غفلت، خودیت، منیت و حیوانیت، خود را به داخل خانه‌ی نورانی برسانیم، به حول این چراغ بنشینیم، از گرما و نورش استفاده کنیم، چراغ به ما چه نیاز دارد؟ اگر ما به همان دهلیز خسپیدیم و از چراغ دوری کردیم و خود را غنی شمردیم، احساس بی‌نیازی کردیم، چراغ ضرر نکرده. خفاش ضرر می‌کند نه آفتاب، نور آفتاب را نمی‌خواهی نخواه! آفتاب چه ضرر کرده است؟

هدف از ایجاد این چراغ و این نور، ائمه هداء<sup>(ع)</sup> و ائمه نورانی، هدایت ما بوده، راهنمایی ما بوده که ما را در این جاده‌ی تاریک سرگردان نکنند، جاده را روشن کنند، تا ما را به جای برسانند. این چراغ در خانه‌هایی هستند که خداوند اذن داده که صاحب رفعت و مقام باشد، در این خانه‌ها صفت ذکر و تسبیح می‌باشند، در این خانه‌ها مردانی هستند که آنها را هیچ تجارت و بیع از ذکر خدا و اقامه نماز و اعطاء زکات باز نمی‌دارد و تازه خوف می‌کشند و می‌لرزند از قیامت و روزی که در آن روز دیده‌ها و دلها منقلب می‌شوند، خوف در این خانه‌ها مستولی شده است.

برای اینکه اعتقادشان راسخ است، علماً و یقیناً درک کرده قیامت را، آخرت را، حساب را، کتاب را و لذا بستر گرم را به خود حرام کرده بر محراب نماز می‌ایستند، یارب! یارب! می‌کنند با اینکه خودشان ائمه نوراند، ائمه هداءاند، یا می‌روند در کنار نخلستان سر در چاه فرو می‌برند ناله می‌کنند، عرض کردم، که مرجع اصلی آن نورالله است، اما به قرینه دو آیه، معلوم است که هدف از نور؛ نور نبی مکرم اسلام و نور اوصیای اوست، نور حجت‌های الهی و اولیاء الهی است، ججتی که تا قیامت زمین از وجود شان خالی نیست.

### بیوت در آیه

از لحن آیه پیداست، از جملات آیه پیداست که این آیه آنطور که مفسرین می‌گویند: که این بیوت "بیوت مؤمنین" است، فوقش

میگویند: این بیوت "مساجد" است، نه! قضیه بالاتر از اینهاست، بلی! مساجد، احدالمصادیق است، مسجد بیت‌الله حساب می‌شود ولی آنچه در این آیه تمام مصادق باشد نیست، او فقط اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> است.

چون مساجد می‌شود ضرار شوند، پایگاه نفاق شوند، مسجد ضرار را پیغمبر<sup>(ص)</sup> خراب کرد، مگر آن مسجد نبود؟ ولی به هدف نفاق درست شده بود، اما هیچگاه اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> آله دست کسی قرار نگرفته بود.

از اینجاست که خداوند قرآن‌های ناطق فرستاد تا هیچگاه آله‌ی دست بلهوسان قرار نگیرند، شیاطین استعمالش نتوانند ولی قرآن صامت را بر نیزه می‌کنند، دنیا را فریب میدهند، پنجم قرآن سر نیزه‌ها رفت در جنگ صفین، با همین پنجم قرآن ولی بر حق خدا را خلع سلاح کردند، ولی قرآن ناطق که علی<sup>(ع)</sup> باشد هیچگاه ملعبه نشد.

این آیات را که می‌بینیم، و کنار هم می‌گذاریم، میرساند که منظور از زجاجه، مشکات، نور علی<sup>(ع)</sup> نور و همه‌ی اینها اهل‌بیت<sup>(ع)</sup> پیغمبر<sup>(ص)</sup> است، این صفت برای همه‌ی مومنین نمی‌خورد که ما بیوت را تمام خانه‌های مومنین بگیریم، آیات را در شأن مومنین بگیریم، مومنین به آن حد نرسیده‌اند، مومنین معلم می‌خواهند، مرشد می‌خواهند، راهنما می‌خواهند، بدون مرشد، بدون استاد، گمان نکنم ارشاد و تعلیم نصیب مومنین شوند.



این روغن روشن می‌شود اگر آتش هم به او اصابت نکند، یعنی این مردم ارشاد می‌شوند، ولو اینکه مرشدی او را ارشاد نکند، کسانیکه بدون واعظ موعظه شوند، بدون مرشد ارشاد شوند، بدون معلم عالم شوند فقط اهلبیت عصمت و طهارت (ع) است.

بلی! دیگران می‌توانند در پناه آنها ارشاد بپذیرند، از آن خانه‌ها هدایت و روشنایی کسب کند، خداوند کسانی را که بخواهد توسط اینها هدایت میکند، تمام بیوت مسلمین را توسط این بیت نبی اکرم و بیت ائمه هداء (ع) روشن می‌کنند، این معنی و تفسیر درست است، کُلُّ رجال را، رجال مسلمین و رجال مؤمنین را توسط این رجال مخصوص هدایت می‌کند بیوت مؤمنین را توسط بیت نبوت و بیت امامت روشن می‌سازد این تفسیر مصداق این آیه است و لحن این آیه.

دانشمندان که سر به آسمان می‌کوبند، آوازه و شهرت هم دارند، امام مشککین هستند، پهلوان نامی ادب هستند، محدث هستند، اما اهلبیت (ع) را گذاشته می‌گویند: مراد از بیوت، بیوت مؤمنین است، رجال مؤمنین است، نخیر، دیگران توسط این نور هدایت می‌شوند، ما این چراغ را خلق کردیم تا هدایت کنیم، این چراغ در چنین خانه‌هایی هستند با این صفات، در این خانه‌ها مردانی هستند با این صفات، چرا که آیه بعدی‌اش این است لیهدیة، چراغ را خلق کردیم تا هدایت شود، هدایت که شد یعنی چه؟ تا فرمان بپذیرند، اهل نماز و زکات

باشند، اهل طاعت باشند، طاعت که کرد چه؟ نماز خواند، زکات هم داد، حج هم رفت، ذکر خدا هم گفت، آدم درست هم شد، پس چه؟

## اجر احسن

﴿لِيَجْزِيَهم الله احسن ما عملوا﴾، اینجاست که خدا خواسته با این کار، ما را پاداش بدهد، اجر بدهد، تربیت‌مان کند، اگر ما را مکلف ساخته به تکلیفی، اگر ما را مأمور ساخته به امری، اگر ما را دستور داده به دستوری، تکلیف و امر بخاطر این است که مقام ما را بالا ببرد، ما را اجر بدهد، ما از خداوند همیشه خواسته‌ایم کسی به ما کار بدهد تا مزد بگیریم، بیکاری چیزی بد است، اگر کسی به ما کار داده معلوم است که کار مشقت دارد مشقت مراد تکلیف است، درست است که کار تکلیف دارد، تکلیف را در جهان تشریح کرده چون عقل و اختیار داده، چون راهنما فرستاده، تا جزا دهد، جزای خیر، پاداش نیکو، مثلاً: ما کار می‌کنیم، مزد ما باشد دوصد افغانی، کسیکه نیکو مزد بدهد چهارصد افغانی خیلی خوشحال می‌شویم، این می‌شود حسن، احسن اگر بدهد می‌شود ششصد افغانی، خداوند خواسته این تکالیف را انجام دهید، چراغ روشن کرده، هادی فرستاده، تا شما را به این جاده راست کند، راهنمایی کند، از تاریکی نجات بدهد، برساند به محیط روشنایی، محیط ملکوتی، بانی و الهی، در این مسیر خواهی نخواهی تکالیف است، دو رکعت نماز لازم است، از پنج یک خمس لازم است، حج

رفتن در یکبار در عمر لازم است، در برابر این اعمال مزد احسن میدهد.

### زیادتر از احسن

﴿یزیدهم من فضله﴾ از احسن هم زیادتر؛ ششصد ما را دو هزار، سه هزار کند، خیلی زیاد است، تا شما را مزد بدهد، مزد حسن هم نه، مزد احسن؛ جزا در مقابل عمل است، عمل یعنی کار، جزا یعنی مزد.

﴿یزیدهم من فضله﴾ یعنی از فضل خود میدهد، چون شما آنقدر کار نکردید که مزد دو برابر گرفتید، سه برابر، پنج برابر گرفتید، دو رکعت نماز کار نیست، ﴿یزیدهم من فضله﴾ من می‌خواهم از فضل خود زیاد بکنم، به این مردها نگفته چقدر هر که کار حسن کند، کار خوب انجام بدهد کار خوب ده برابر پاداش دارد، این ده برابر می‌شود حسن، بیست برابر می‌شود احسن، بعد زیادتر می‌کند، شاید پنجاه برابر، صد برابر، هزار برابر، که نزد ما مبهم است.

﴿و الله یرزق من یشاء بغير حساب﴾ خداوند می‌خواهد روزی بدهد، هر که را که خواهد. بغير حساب، یعنی بدون حساب روزی میدهد.

حساب مرکزش عقل انسان است، کار ریاضی است، ارقام را تشکیل میدهد، ملیون‌ها، بیلیون‌ها، ترلیون‌ها، اعداد نجومی، این کار، کار عقل است، آنچه انسان تصور کند.

﴿و یزیدهم من فضله و الله یرزق من یشاء بغير حساب﴾ اینجا ملاک نیاورده است، یعنی بقدری بدهم که تصورش نکرده باشید، در ذهن شما نیامده باشد، چنین مزدی به ما میدهد.

در ذهن ما چه چیزی می‌آید؟ چیزی را که دیده باشم، شهرها را دیدیم، خانه‌ها را دیدیم، موترها را، پول‌ها را، بانکها را، اگر این بانکها را بدهد تصور ما است؛ ما اطاعت می‌کنیم که خداوند پول چند تا بانک را به ما میدهد، یک خانه‌ی ده میلیاردی را بدهد، یا تمام لندن را بدهد این تصور میشود، تمام سرمایه‌های دنیا را بدهد این تصور میشود، چیزی را که دیده‌ایم تصور می‌توانیم، یا چیزی را که ندیده‌ایم، اما به عقل خود تصور می‌کنیم. یک چیزی باشد ده برابر پول این دنیا، صد برابر پول این دنیا، هزار برابر ساختمان این دنیا، این را عقل تصور میکند، ندیده‌ایم ده برابر این عالم را ولی تصور می‌توانیم.

ولی خداوند می‌گوید: اجر شما را به اندازه‌ای میدهم که اصلاً تصورش نتوانید، این معنی‌اش مهربانی است، چه کردیم؟ دو رکعت نماز می‌خوانیم، اگر استطاعت پیدا کردیم، توان مالی پیدا کردیم یکبار حج می‌رویم، واجب که همین است، مصارف خود را انجام میدهم، از

خوراک، از پوشاک، از مسکن، نه تنها مصارف خود را که مصارف اهل و عیال خود را، نه تنها مال، لباس، مسکن خود را که سفرهای عیدی را، همه‌شان را بدهید باز هم اگر چیزی علاوه آمد پنج هزار زیاد شد، مصارف‌تان را کردید، خرج‌تان را کردید، لباس دارید، خوراک دارید، مسکن دارید، وسیله دارید، هم برای خود و هم برای عیال‌تان پنج یک مازاد بر درآمد را پرداخت کنید کجایش بی‌انصافی است؟

### **کجایش ظالمانه است؟**

بعضی‌ها می‌گویند: خمس در اسلام تکس (مالیات) ظالمانه است، کجایش ظالمانه است؟ حساب می‌کنید، در هیچ جای دنیا بیست فیصد مالیات نیست، این تکس ظالمانه است، اسلام را زیر سوال میبرد، خداوند ظلم کرده و از این حرف‌ها.

خداوند می‌فرماید: یک چیزی از خرج‌تان اضافه شد، باز چهارش مال شما، یکی‌اش را بدهید، این پول را من به تو دادم، روزی را هم که من دادم، سرمایه را که من دادم، دست، پا، چشم، گوش تمام اعضاء را که من دادم، از تو چیزی نیست، بانک و سرمایه بانک از من است، باز هم هر چه علاوه آمد پنج یکی‌اش را بدهید، کجایش ظالمانه است؟ دیگران نگفته‌اند، همین کسانی‌که خود را شیعه می‌دانند، نامش را هم عالم گذاشته، نامش را دانشمند گذاشته، صاحب اثر است؛ می‌گویند: خمس تکس ظالمانه است.

خداوند می‌گوید: یکی را که شما میدهید، ده برابر من میدهم، می‌شود احسن. خداوند می‌فرماید: چراغ آوردیم تا شما را راهنمایی کنیم، تا هنوز در سه راه بودید، در این جاده که آمدید میخواهید بخواهید؟ اینجا که جای خوابیدن نیست، برو به مقصد برس، حرکت بکن، راه که رفتی خسته میشوی! می‌گویی: خدایا! ما را خسته کردی، راه رفتن مشقت دارد، دست و پا را آبله می‌کند، تکلیف یعنی همین، پایم را آبله کرد، عرق کردم، این کار ظالمانه است، از این حرف‌ها اگر به مقصد نمی‌خواهی بررسی، همین جا بمان! در کنار همین جاده بمان، تا بپوسی، یا گرگ بخورد، هم میخواهی به سوی مقصد فاصله‌ها را طی کنی، هم میخواهی بگویی ما خسته شدیم، این شدیم، آن شدیم، زیاد نق به خدا نزنیم.

خداوند جز احسان، جز نیکی، جز پاداش، چیزی از ما نخواست است، این است هدف خداوند؛ انشاءالله می‌رسیم به آنجایی که پاداش خداوند را ببینیم، پاداش که تصورش نکرده باشید، اصلاً در ذهن شما خطور نکرده باشد، تعجب کنی من چنین چیزی؟! من و چنان درجات عالی بهشت؟! باغ‌ها، قصرها، مرکبها، همنشین‌ها؟! چیزهایی که اصلاً تصور نکرده باشید، بیشتر از این چه می‌خواهید؟

### کی مقصر است؟

اگر ما در این جاده راه نرویم، کی مقصر است؟ اگر ما از این چراغ‌ها هدایت نشویم، نور کسب نکنیم، کی مقصر است؟ معلم را خداوند (ج)

فرستاده است وقتی ما درس نخوانیم کی مقصر است؟ کسیکه مکتب را آورد، معلم را آورد، مضمون را آورد، کلاس را آورد، درس را آورد؛ این هم معلم، مکتب، مضمون، کتب تباشیر، تخته، قلم، اما ما نخواندیم، چرا نمی‌خوانیم؟ چون خسته میشویم، چرا کلاس نمی‌روی؟ اگر بروم باید بنشینم، من می‌خواهم استراحت کنم، تو که می‌خواهی استراحت کنی، از زیر درس معلم فرار کنی کی ضرر میکند؟! معلم ضرر کرده؟! مکتب ضرر کرده؟! یا تو ضرر کردی!؟

وقتی مکتب آمدی معلوم است درس خواندن می‌خواهد، درس خواندن هم آسان نیست، زحمت دارد، نوشتن دارد، رفتن به مکتب، برگشتن از مکتب خواهی نخواهی زحمت دارد، می‌خواهی زحمت و تکلیف نباشد، همین‌طور بدون تکلیف داکتر شویم، هر کس در کوچه بنشیند، از کلاس درس فراری باشد، از درس خواندن فراری باشد، با استاد مخالف باشد، با مکتب مخالف باشد،

می‌خواهد داکتر شود؟! ابدأ.

مهندس شود؟! ابدأ.

مفسر شود؟! ابدأ.

دانشمند شود؟! ابدأ.

کسانی‌که دانشمند میشوند اینها بدون زحمت به این مقام نمی‌رسند، اینها شبها درس خواندند، روزها درس خواندند، کانکور دادند، امتحان دادند، تأدیب شدند، هجرتها رفتند، فرقت‌ها کشیدند، از راحتی‌ها دست کشیدند، از محافل عروسی و ختومات قبیله محروم شدند، ازدواج‌ها به تأخیر افتادند، سرانجام به مقام استادی ارتقا یافتند.

اما ما می‌خواهیم در اسلام نماز نخوانیم، روزه نگیریم، زکات ندهیم، خمس ندهیم، حج نرویم، از مُحَرَّمات دوری نکنیم، تکلیف نبینیم، سختی نکشیم، اما بهشت نصیب ما شود، مقام ما ارتقاء پیدا کند، دعای ما مستجاب شود و تمام نعمات از آن ما باشد، اما تکلیف نه، این یعنی چه؟

### از تکالیف ناراحتند

یک عده کسانی که به تکالیف اسلام بسیار بی‌رغبت‌اند، نه تنها خودشان بی‌رغبت‌اند که دیگران را هم بی‌رغبت میکنند، تو دیگر کوچک هستی؛ روزه یعنی چه؟ درست را بخوان، پول را بیهوده به حج مصرف میکنی، می‌خواهی عرب‌ها غنی و قوی شوند؛ حج یعنی چه؟ هستند کسانی‌که خودشان حج نمی‌روند، قبول هم ندارند، از حج رفتن دیگران ناراحت میشوند، که این پولها را به جیب عربها می‌اندازند، روزه را من می‌گیرم ناراحت او می‌شود، چرا روزه می‌گیری؟ ناراحت میشود، در جامعه ما یک عده کسانی هستند اینطوری، از روزه اطفال؛ آنها‌یکه



تازه به تکالیف رسیده‌اند؛ ناراحت‌اند، از حج رفتن حاجی‌ها ناراحت‌اند، از رفتن به حوزه‌ها ناراحت‌اند، کتاب زیر بغل می‌گیری می‌روی مدرسه، آخرش چه میشوی؟ آخوند، آخوند دیگر چه؟ مدرسه را من می‌روم، ناراحت ایشان می‌شود، مسجد را من می‌سازم، پول را من می‌دهم، ناراحت او می‌شود، چرا آنجا پول دادی؟ می‌آوردی اینجا تئاتر می‌ساختیم، حمایت از هنر می‌کردیم، فرهنگ ایجاد می‌کردیم؛ دمبوره نشد فرهنگ، تیاتر نشد فرهنگ، هر که سرش را تکان داد، کمرش را تکان داد، پایش را تکان داد شد فرهنگ؟ بعدش میشود ستاره‌ی این فرهنگ، ستاره سینما، سر تکان می‌دهد، سر و شانه می‌جنباند، چند تا آهنگ را می‌آورد، می‌گوید: نه، تو رفوزه شدی، این شخص نمره گرفت، چه لقبی؟ چه پاداش می‌دهد؟ فلانی شد ستاره سینمای افغان، او هم به خود مینازد هم می‌گوید: من شدم ستاره سینمای افغان، بعد یک عده جمع میشوند، موتر می‌گیرند، به استقبال شان می‌روند، گل می‌برند که آقا شده است ستاره افغان، ستاره سینما.

### چند کس داوطلب می‌شود؟

ما اگر بخواهیم مجتمعات قرآنی بسازیم، بشویم ستاره قرآن، چند کس داوطلب میشوند برای استقبال و تشکر؟! کابل بانک داوطلب میشود؟! ابداً!، هیچ کس، اما کابل بانک و بانک‌های دیگر برای هر کسیکه ستاره افغان شود وعده می‌دهد که یک میلیون دالر به او می‌دهیم، همه‌ی شان هم دروغ، این همه جوایز؛ تمام شان دروغ، شما

که یک میلیون دالر می‌دهید از کجا می‌دهید؟ معلوم است که پول من را نوعی می‌زدی، از پول این، از پول آن؛ وقتیکه دو میلیون شد یک میلیونش را به این ستاره و عده می‌دهد، درعمل هم زیر قولش می‌زند، به مردم می‌گویی: جایزه است، چه جایزه است؟ اگر دروغ نمی‌گوئید و می‌دهید از خود بدهید.

شرکت موبایل‌ها می‌شوند داوطلب؛ هر که ستاره افغان شد چنین آپارتمان به او می‌دهم، موتر می‌دهم، این موترها را از کجا می‌دهی؟ این آپارتمان‌ها را از کجا می‌دهید؟ چه وقت آپارتمان داشتی؟ و کجا داشتی؟ معلوم است از همین پول‌های مردم می‌گیری به ستاره وعده می‌دهی، از پول یک میلیون آدم گرفتن به یک نفر دادن، همه اش شگرد‌ها و دزدی است، بانک‌ها یعنی دزد‌های درجه اول، ربا‌خواران درجه یک، جهنمیان درجه یک، این شد روزگار ما.

خداوند(ج) می‌فرماید: «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها»، ده برابرش می‌دهم، کسی به او گوش نمی‌دهد، یک افغانی به یک مسجد، به یک مدرسه، به یک محصل، به یک طلبه، به یک فقیر، به یک بیوه زن، به یک یتیم کمک کنید، یک افغانی را به تو ده افغانی می‌دهد، چند برابرش می‌کنم، کسی قبول نمی‌کند، بی حساب می‌دهیم، میلیونر چه است؟ آپارتمان چه است؟ اجر الهی مهم است.

## نامش قرض الحسنه

امروز گوش ما را این دزدان بین‌المللی و این ربا خواران جهانی پُر کرده است، بانک‌ها کی‌ها را که تباه نکرده است، نامش صندوق قرض الحسنه، اما دروغ! پول می‌دهند سود بیشتر می‌گیرند، نامش را گذاشته است صندوق قرض الحسنه، چه قرض الحسنه است؟ صد دالر مدهی صد و بیست دالر می‌گیری قرض الحسنه است؟ هفت هزار و پنجصد می‌دهی ده هزار می‌گیری قرض الحسنه است؟ از فقر مردم سوء استفاده کردن از بیچارگی مردم سوء استفاده کردن نامش قرض الحسنه، مردم هم نادانند، روزی که عروسی می‌کنند نمی‌فهمند چطور خرج می‌کند؟ موقع دادنش می‌فهمند که چطور خرج کرده است؟ موقع گرفتن متوجه نیست، فقط گیرش بیاید! کسانی که از این بانک‌ها ورشکست شدند کسی آمار نمی‌گیرند، اگر آمار بیگیرند غوغاست.

به مناسبت سخنانِ آمد و خواستم این آیه‌ی مبارکه را تفسیر کنم، ما وقتی نماز می‌خوانیم وقتش بیشتر از پنج دقیقه نمی‌شود، در برابر این پنج دقیقه خداوند چه لطفی می‌کند، چه برکاتی می‌دهد، اما اگر یکی دو روز بعد می‌دهید، باید این را تحمل کنیم، اما روزی می‌دهد که چشم آدم به یک استخوان میماند، که کسی استخوانش را پیش گربه‌ی بیندازد و بگوید: ثوابش مال فلانی، در آن روز خدا می‌دهد آنچه‌ای که هیچ تصور کرده نمی‌توانی، توسط انبیاء می‌دهد، توسط ائمه هدی (ع) می‌دهد، توسط رساله‌های عملیه می‌دهد.

اگر راهنما نفرستد راهنمایی معنی ندارد، اگر مرشد نفرستد ارشاد معنی ندارد، خدا بخواهد کسی را ارشاد کند توسط خودِ بشر ارشاد میکند، که زبان ما را بفهمد، کلام ما را بفهمد، رسومات ما را بفهمد، مثل ما راه برود، مثل ما غذا بخورد، مثل ما خواب کند، مثل ما بیداری داشته باشد، مثل ما ازدواج کند، یعنی پیامبران، ائمه هدا، این‌ها راهنمایان بشر هستند، خداوند خواسته است بین بشر هادیان از خودشان بفرستد که زبانشان را بفهمند، از قیافه شان نترسند، مثل خودشان باشند، با زبان، فرهنگ و رسوم شان آشنایی داشته باشند، این هم لطف الهی است، مثل پیامبر اسلام<sup>(ص)</sup>، علی مرتضی<sup>(ع)</sup> حسن ابن علی<sup>(ع)</sup>، حسین ابن علی<sup>(ع)</sup> الی آخر اگر برای ما هادیان از جن و فرشته میفرستاد؛ چه می‌کردیم، ما زبان او را، راهنمایی او را می‌فهمیدیم؟! اصلاً.

﴿لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم

بالمؤمنین رؤوف رحیم﴾.

یک آدم از جنس خود شما فرستاد که شکست شما بر او تلخ است، فقر شما بر او تلخ است، جهل شما بر او تلخ است، بر شما سخت حریص است، حریص است که شما هدایت شوید، حریص است که شما به نور برسید، حریص است که شما به آقایی برسید، هم رؤوف است، هم رحیم.

ولی اگر ما به رئوف مخالفت کنیم معنی اش این است که ما با جاده مخالفت کردیم، با سفر کردن مخالفت کردیم، با چراغ مخالفت کردیم.

کسانیکه با تکالیف شرعی مخالفت میکنند، با تعالیم انبیاء مخالفت میکنند، با وعظ و موعظه علماء که همان موعظه‌های انبیاء هستند مخالفت میکنند، مخالفت کرده با مسیر کمال خود، خیال کردند چیزیکه آنها دارند کمال اند، خیال میکنند آنچه در اروپا است کمال است؛ یک قدم ترقی است، یک قدم پیشرفت است، آیا آرامش، معنویت، امنیت، اطمینان و صفا آنجاست؟ اصلاً و ابداً آنجا ثقل، غش، سرمایه اندوزی و مسخ انسانهاست، به آن وادی نمی‌رویم چرا که طولانی می‌شود.

### علم بی معلم

این هادیان، این ارشاد‌گران و این مرشدانِ ما، کسانی هستند که خداوند<sup>(ع)</sup> به آنها علم داده بدون اینکه معلم دیده باشد، یک چراغ باشد تا دیگران از او روشن شوند و چون مردم به عمق این جمله پی نبرده بودند، به امامت بعضی امامان ما خدشه وارد کردند.

شیعه‌ها امامت امام علی<sup>(ع)</sup>، امام حسن مجتبی<sup>(ع)</sup>، امام حسین<sup>(ع)</sup>، امام زین العابدین<sup>(ع)</sup>، امام محمد باقر<sup>(ع)</sup>، امام صادق<sup>(ع)</sup>، امام موسی کاظم<sup>(ع)</sup> و امام رضا<sup>(ع)</sup> را قبول کردند، در نهم که رسید پای شیعه‌ها

لرزیدند، چرا لرزیدند؟ دیدند یک امام هشت ساله، یک هشت ساله می‌شود امام باشد؟! او خودش نیاز به تعلیم دارد، هنوز کودک است، ما علمای شیعه، دنیای شیعه، مردم شیعه از این هشت ساله تبعیت کنیم؟! این کودک امام، مرجع، هادی و مرشد ماست؟! این مسئله امتحان الهی بود و لذا آب در آسیاب دشمن شد.

از آن جاست که امام جواد<sup>(ع)</sup> از همه ائمه مظلوم است که حتی امامتش را شیعه‌ها قبول نمی‌کرد، امام هشتم<sup>(ع)</sup> تا چهل هفت سالگی صاحب اولاد نشده بود، دشمن ایراد می‌گرفتند که از نسل حسین بن علی<sup>(ع)</sup> باید نه تا امام بروید از این آقا هیچ پسری نیست، امام فرمود: اراده خدا برگشت نا پذیر است، این بخاطر امتحان شماس، امام نهم می‌آید، خاطر شما جمع باشد، من صاحب فرزند میشوم، فرزندم امام است، قبول نمی‌کردند، تا خداوند<sup>(ج)</sup> به او امام جواد<sup>(ع)</sup> را عنایت کرد.

امام هشتم فرمود: مولودی در بین ائمه ما مبارک تر از امام جواد<sup>(ع)</sup> بدنیا نیامده یعنی از هر ائمه ما او مبارک تر است، بخاطریکه توطئه‌ها را خنثی کرد، زبان همه را بند کرد و برید، امام هشتم از دنیا رفت و شهید شد، گفتند: یک امام هشت ساله؟! باید قبول کنیم؟! معلم گذاشتند، گفتند: یک کمی درس بخواند، ملا شود، معلم هم با باد غرور که من درس میدهم به این آقا، عالمش میکنم، خواستند عالمش کنند، چیزهای گفتند، دید که نه، این آقا از من عالمتر است؛ یک روز، دو روز بعدش فرار کرد، سابق ابجد میخواند، گفت: بگو؛ ابجد.

## مُهمل نمی‌خوانم

آقا فرمود: معنی‌اش چه است؟! معلم گفت: این مهملات است، مهمل یعنی حرف بی معنی، امام فرمود: حرف بی معنی را به زبان جاری نمیکنم، معلم تعجب کرد! این کودک چه می‌گوید؟! گفت: تو بگو معنی‌اش چیست؟

فرمود: اب، پدر، جد پدرِ پدر، دیدند نمیشود، قضیه رسید به حکومت، خواستند مسخره کند امام شیعه را، مأمون جلسه بزرگ تشکیل داد، مأمون عباسی از دانشمندان خلفای عباسی است، از بین ۳۷ خلیفه عباسی عالمتر از مأمون سراغ نداریم، جلسات علمی داشت، دانشمندان را پهلوی خود جمع میکرد، امام جواد(ع) را طلبید، خواستند مسخره کنند.

به یحیی بن که اکثم قاضی القضاات شهر بود، دانشمند بود، از همه ی علماً عالمتر بود گفت: شما مسئله ی را مطرح کنید، کمی این امام شیعه ها را مسخره کنیم، بچه ی هشت ساله آمده میگوید: امامم، جلسه دایر شد، امام تشریف آورد و نشست.

- یحیی بن اکثم اجازه گرفت از مأمون ، اجازه میفرمائید از پسر عمومی سوالی کنم؟!

- از خودش اجازه بگیر، حتی لایق نمیدانست؛ از امام اجازه بگیرد.

- آقا پسر! اجازه است؟! شما امام شیعه‌ها هستید مدعی هستید علم پیامبر در سینه شما است، شما مصداق آیه نور هستید، چنین و چنان.

- فرمود: بفرمایید!

- یحیی بن اکثم گفت: اگر حاجی در حج شکار کند، کفاره اش چیست؟

### باز کردن شقوق مسئله

- امام فرمود: این حاجی مرد بوده یا زن؟! اگر مرد بوده حکمش اینست، اگر زن بوده حکمش اینست، آیا این حاجی در احرام حج بوده یا در احرام عمره؟! احرام عمره حکمش اینست و احرام حج حکمش اینست، آیا این حاجی بالغ بوده یا نه؟! اگر بالغ بوده شکار کرده حکمش اینست، اگر غیر بالغ بوده حکمش اینست، آیا این حاجی حُر بوده یا عبد؟ اگر حُر بوده حکمش اینست، اگر عبد بوده حکمش اینست، آیا این حاجی که این کار را کرده، آیا باز هم اسرار دارد بر شکار یا پشیمان است؟! اگر پشیمان است حکمش اینست، اگر پشیمان نیست حکمش اینست.

- بعد فرمود: شکاری را که انجام داده چه بوده؟! از چرندگان بوده یا از پرندگان؟! اگر از چرندگان بوده، چه بود؟! گاو وحشی بوده، شتر بوده، آهو بوده؟! اگر شتر بوده حکمش اینست، گاو بوده حکمش



اینست، آهو بوده حکمش اینست، گوسفند بوده حکمش اینست، همه را امام فرمود، باز کرد شقوق مسئله را، فروعات را باز کرد؛ اگر از پرندگان بوده چه بوده؟! شتر مرغ بوده، کبوتر بوده، زاغ بوده، اگر شتر مرغ بوده حکمش اینست، اگر کبوتر بوده حکمش اینست، اگر زاغ بوده حکمش اینست، آیا این مرغ جوجه بوده یا رسیده بوده؟! اگر جوجه بوده حکمش اینست، اگر کامل بوده حکمش اینست، اگر تخم بوده و هنوز سر از تخم بیرون نکرده بوده، حکمش این است.

این شکار چه وقت انجام گرفته؟! اگر شب بوده حکمتش اینست، اگر روزی بوده حکمتش اینست، مکان شکار کجا بوده، حل بوده یا حرم؟ اگر در محدوده ی حرم شکار کرده حکمش این است، در حل بوده حکمش این است.

آیا عالماً و عامداً شکار کرده یا جاهلاً و نسیاناً شکار کرده، اگر علم و عمد داشته حکمش اینست، جاهل بوده و یا فراموش کرده بوده حکمش این است.

یحیی ابن اکثم، ماند؛ متحیر شد دست و پایش گم شده بود، رنگ از چهره اش رفته بود، مجلس د رتعجب فرور فته بودند، او خیال میکرد دراین مسئله آقا گیر میکند، آقا هم یک تلنگر زد؛ قاضی شهر! قاضی القضاة! اجازه می دهید من هم از شما یک سوال بکنم؟!

## بار بار حلال و حرام

- قاضی مانده چه کند؟ چه بگوید، بناچار گفت: سوال کنید، اگر میدانستم که میگویم؛ و الا از شما یاد میگیرم.

- فرمود: کدام زن است که بار بار بر شوهرش حلال و حرام میشود که اول صبح بر مردی حرام است، آفتاب طلوع کرد حلال شد، هنگام ظهر دوباره حرام شد، از زوال دوباره حلال شد، هنگام عصر دوباره حرام شد، شام دوباره حلال شد، هنگام عشاء دوباره حرام شد، صبح هنگام دوباره حلال شد، کدام زن است؟ قاضی القضاة ماند.

- یا بن رسول الله! شما بفرمایید.

- فرمود: آن زنی که بر این مرد حرام بوده زنی اجنبیه حریبه بوده اسیر گرفته شده، بعد این کنیز را خریداری کرد؛ برایش شد حلال کنیز را آزاد کرد شد حرام دوباره نکاحش کرد شد حلال، ظهر کرد شد حرام، کفاره ظهر را داد شد حلال، بعد طلاق داد شد حرام؛ رجوع کرد شد حلال، این زن بود.

چون امام نهم ما هشت ساله بود، مردم شک داشتند در علمیت او شک داشتند در فقاہت او شک داشتند، در دانایی او سوال می کردند، مسئله مطرح می شد، علما جمع می شدند، مردم سوال می کردند، خیال می کردند، این آقا هشت ساله است چیزی نمی داند. اینها کسانی هستند که آتش به او نرسد روشن میشود، معلم ندیده، عالم

هستند، مرشد ندیده ارشاد شده اند، بعد از جواب‌ها توطئه‌ها خنثی شد، دیدند که عالم است، خیلی هم عالم است، از همه کرده عالم‌تر است.

بعد گفتند رنگ آقا طور دیگر است شاید از امام هشتم نباشد چرا که گندم گُن است در بین ائمه ما گندم گُن کسی نبوده این توطئه‌ی دیگر، دشمن دست از توطئه بر نمی‌دارند، حتی در حیات امام هشتم گفتند: رنگش قسم دیگر است ممکن است از شما نباشد، الله اکبر!

برادران امام هشتم خواهران امام هشتم، جمع شدند.

- برادر! بچه از شما نیست.

- فرمود: پسر من است.

- گفتند: از شما نیست چون رنگش مثل تو نیست!؟

- گفتند: ما یک قیافه شناس می‌آوریم اگر گفت: مال شماست فهو

و آلا فلا.

- امام فرمود: قیافه شناسی را پیغمبر قبول ندارد، قیافه شناسی از

علوم باطله است من به قیافه شناسی تن نمی‌دهم، حالا که شما

بسیار اصرار دارید، ولی من دعوت نمی‌کنم، در آن مجلس هم نمی

نشینم اینها قبول کردند، جمع شدند؛ در یک قیافه شناسان را دعوت

کردند.

## مال این باغبان است

امام هشتم<sup>(ع)</sup> عرق چینی بر سر گذاشت، بیلی به شانه گرفته داخل باغ شد و مشغول آبیاری، به قیافه شناسان گفتند: این بچه مال کیست؟ نگاه کرد به این، به آن، گفت: این بچه مال شما نیست.

- پس مال کی است این بچه؟! -

- مال این باغبان است چرا که پاهایش مثل پاهای اوست، ساق هایش مثل ساق اوست، اگر باشد مال این باغ بان است، از این جاست که هم در امامت اش شک داشتند و از این که امام هشتم<sup>(ع)</sup> پدرش باشد یا نباشد هم شک داشتند.

امام محمد جواد<sup>(ع)</sup> مظلوم زندگی کرد، در دنیای از غربت بسر بُرد، در بیست و پنج سالگی شهید شد، جوان ترین امام که شهید شده همین امام جواد<sup>(ع)</sup> بود امام جواد در بین ائمه ما کسی است که یک سخنرانی کرد عرض میکنم به علما، شما میگویید: علی<sup>(ع)</sup> مظلوم است، حسین<sup>(ع)</sup> مظلوم است، نه خیر، مدرّس که یک بار درس گفته امام جواد است، عالم که یک منبر رفته امام جواد است، امام که در یک جلسه ی علمی علمش را ثابت کرده امام جواد است، در بین تمام ائمه ما مظلوم تر از امام جواد سراغ نداریم چون آقا مظلوم بوده هر جا که می رفت چنین میگفت: جدم حسین<sup>(ع)</sup> من هم مثل تو مظلومم، ترا کشتند با شمشیر مرا کشتند با تهمت، ترا یک بار کشتند مرا هر روز

کشتند، گاهی گفتند: از پدرش نیست، گاهی گفتند: رنگش تغییر دارد، گاهی گفتند کوچک است علم ندارد؛ هر نگاهی اینها، هر ریشخند اینها مرا می‌کشتند، درحالی‌که من عالم هستم، علم خود را از پدرم گرفتم

بعضی اوقات وضو می‌گرفت، درحال وضو مات و مبهوت میماند امام هشتم (ع) می‌فرمود: چرا پسر من مات و مبهوتی می‌فرمود: یاد من از زهرا آمد. [گریه شدید حضار]

بین چهار نفر معصوم کسیکه جوان شهید شد، یکی فاطمه الزهرا (س) در هجده سالگی است و دیگری امام جواد (ع) در بیست و پنج سالگی، جوان‌های بیست و پنج ساله! میشنوی این حرف را! که امام شما را در بیست و پنج سالگی شهید کردند. [گریه شدید مردم]

### مسجد امام جواد (ع)

روزی که مدرسه را احداث کردیم، گفتیم: اگر خدا موفق ساخت مسجدی در اینجا ساختیم، بنام امام جواد نام گذاری میکنیم، لذا این مسجدی که شما حالا نشسته اید تا هنوز نام گذاری نکردیم، امروز روز یازدهم ختم جلسات محرم را اعلام میکنم و این مسجد را بنام این امام مظلوم نام گذاری میکنیم، "مسجد امام جواد" یا مسجد جواد الائمه "مدرس" که یکبار درس گفته واعظ که یکبار منبر رفته و عالم

که یکبار علم خودرا اظهار کرده، این امام مظلوم است. [گریه شدید حضار]

امروز یازدهم محرم است، دیگر از عباس، قاسم، عون جعفر خبر نیست، از حسین هم خبر نیست، فقط خرگاه حسین مانده، و زینب کبری چند تا یتیم و چند تا زن مصیبت دیده، زینب چه کار کند؟ خیمه‌ها را آتش زدند، شعله‌های آتش بلند شد، زینب پیش امام زین العابدین رفت، پسر برادر تو حجت خدای تو امام زینبی تکلیف ما زنان چه میشود؟ بمانیم تا بسوزیم یا فرار کنیم، علی سجاد<sup>(ع)</sup> فرمود: عمّتی علیکن بالفرار وظیفه شما فرار است، دستور فرار صادر شد، همه فرار کردند، کودکان حسین مانند جوجه‌های پر و بال نیاورده حرکت میکنند، به کوه و صحرا، زنها و دختران هر طرف فرار میکنند، پایش به سنگ و خار میخورند به گونه‌ی بود که حتی دشمن قلبش رقت میکرد، اشکش جاری میشد دشمن میگوید: دیدم یک زن فرار نمی‌کند، گاهی درون خیمه میرود گاهی بیرون خیمه.

- گفتم: ای زن از آتش نمی‌ترسی؟

- می‌ترسم اما چه کنم که حجت خدا بین خیمه است، اگر همه فرار کند زینب چطور فرار کند؟ داخل خیمه شدم دیدم یک بیمار سرخودرا روی خاک گذاشته؛ بیمار را از خیمه خارج کردیم، جایی که دشمن کمک کرد. [گریه شدید حضار]

دیدم یک دختر نازدانه آتش دامنش را گرفته، دارد بسوی بیابان فرار می‌کند، دلم سوخت دنبالش حرکت کردم، هیمن که نزدیک رسیدم از چشمم ناپدید شد، تعجب کردم کجا شد؟ چپ دیدم راست دیدم، دیدم از ترس خود را زیر شکم اسب پنهان کرده از اسبم

- پایین شدم گفتم دختر چرا می‌ترسی؟

- فرمود: چرا نترسم شما بودید که پدرم را کشتید، شما بودید که خرگاه پدرم را آتش زدید.

### قرآن خوانده‌یی؟

- فرمود: ای مرد! آیا قرآن خواندی یا نه؟!

- بلی!

- آیا خوانده‌ی ﴿أَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾ آ‌ی مرد من یتیمم؟ به من قهر

نکنید من پدر ندارم. [گریه‌های طولانی مردم]

همه‌گی رفتند استراحت کردند، زینب دنبال بچه‌های حسین (ع) می‌رود، همه را بنام صدا میکند، سکینه کجای؟ آتیکه کجای؟ رقیه کجای؟ اطفال حسین (ع) را جمع کرد، خیمه‌ی نیم سوخته‌ی را استوار کرد علی‌العابدین (ع) را آورد داخل خیمه دید دو کودک ناپدید شده بودند، دنبالش می‌گردند، خواهرم بیا کودک حسین (ع) را پیدا کنیم،

شب هم تاریک شد از این سمت به آن سمت از این بوته خار به آن بوته خار؛ به یک بوته خار رسید سیاهی بنظرش خورد، نزدیک رفت دید دختر حسین<sup>(ع)</sup>، دست گذاشت به شانه‌اش، تکان داد، دختر حسین<sup>(ع)</sup> حرکت کن عمه به سراغت آمده، آتش خرگاه خاموش شده، دید دختر تکان نمی‌خورد، خوب دقیق شد، دید دختر جان داده است. [گریه و ناله‌های مردم]

### قربانی شب یازدهم

صدا کرد خواهرم بیا دختر حسین<sup>(ع)</sup> را پیدا کردم، خواهرش آمد شب تاریک بود؛ دید خواهرش زینب یک طفلک را روی دست گرفته، خوب نمی‌داند کیست؟ همین که نزدیک رسید زینب فرمود: مرگ جدیدت مبارک باد، دختر را آورد کنار خیمه علی سجاد<sup>(ع)</sup> صدا کرد علی سجاد! این هم قربانی شب یازدهم شما! [گریه‌های شدید حضار].

شاعر پارسی سرا صحنه را چنین ترسیم میکند:

مرغ شب می‌نالد امشب برمن و افغان من

خشک و تر می‌سوزد از آه دل سوزان من

شب رسیده این چنین یا آسمان تاریک شد

از غبار دود و آهی آتش حرمان من



گربمانم با اسیران طعمه آتش شوم

ور بصحرا رو کنم سوزد سرو سامان من

خیمه ها در آتش من در پناه خیمه‌ام

کس نداند حال من جز خالق سبحان من

کودکی آتش به دامن میدود بر کوه و دشت

طفلکی از ترس جان افتاده در دامن من

مادرا بنگر به زینب کین چنین درمانده‌ام

از کجا آرم کفن بر کودک بی‌جان من

السلام و علیک یا ابا عبدالله و الارواح التي حلت بفنائک

دعا و آمین

\*\*\*



## اجمالی از زندگی نامه

### حضرت آیت الله واعظ زاده بهسودی (دام ظلّه)

(تهیه کننده: سید محبوب ضیایی)

#### دوران کودکی

حضرت آیت الله واعظ زاده بهسودی (غلام عباس) فرزند حجت الاسلام و المسلمین حاج ملا علی حسن معروف به «حاج آخوند رَشک» در سال ۱۳۴۲ ش، در قریه‌ی "رَشک" از توابع ولسوالی مرکز بهسود، ولایت میدان وردک در یک خانواده روحانی بدنیا آمد.

دوران شیرخوارگی را از مهر و عطوفت مادر و سرپرستی پدر برخوردار بود، لکن در حدود سه یا چهار سالگی از مهر و عطوفت مادر محروم شده یتیمی را تجربه می‌کند. شاید خدا خواسته بود که وی همچون اکثر بزرگان و در رأس، شخصیت نازنین پیامبر گرامی اسلام (ص) یتیم باشد تا در مقام زعامت، درد و احساس یتیمان جامعه را با گوشت و استخوان خود لمس کند و ایشان هم حقاً در قبال ایتمام جامعه حساسیت و دلسوزی خاصی دارد، در این راستا دفتر به خصوصی نزد خود دارد که شماری زیادی از ایتمام و بی‌سرپرستان جامعه را تحت پوشش عاطفی و حمایت‌های مالی خود قرار داده است و در نظر دارد "دارالایتمای" که بتواند پاسخگوی بخشی از نیازمندی-

های ایتمام جامعه ما باشد، تأسیس نماید که از خداوند توفیق آن را برای حضرتش خواهیم.

## دوران تحصیل

تربیت و تعلیم حضرت ایشان از پنج سالگی تحت مراقبت مستقیم پدرش آغاز می‌شود، وی مدرس توانا بود که اکثر فضلالی بهسود شاگردان مستقیم ایشان می‌باشند. اجتهادش در ادبیات عرب به اعتراف تمامی شاگردان و فضلالی منطقه محرز بود، عمرش را در تدریس سپری کرد، حاج آخوند مرحوم در کنار تبخّر علمی از فن خطابه و منبر بهره کافی داشته از وعاظ معروف و بی‌رقیب منطقه بود. چیزی که وی را بسیار برجسته و محبوب ساخته بود، تقوا و تهذب ایشان بود. شرح کرامات و بزرگواری‌های ایشان در این مختصر نمی‌گنجد.

حاج آخوند مرحوم هر کجا تدریس می‌فرمود فرزند کوچک خود را هم به همراه می‌برد، زیرا: بدلیل استعداد فوق‌العاده که در وجود این کودک مشاهده می‌کرد آینده‌یی روشن برای او پیش‌بینی می‌کرد، به همین اساس صرف و نحو را نزد پدرش فراگرفت، تعلیمات ابتدایی ایشان در دو بخش: مکاتب سنتی-محلّی در فصل زمستان و مکاتب رسمی-دولتی در فصل تابستان انجام یافت. اما دیری نگذشت که دست قضا و حکمت‌الهی پدر را نیز از وی گرفت تا فقدان پدر و مادر را یکجا تجربه و تحمل کند. پدر معظم‌له در بهار سال ۱۳۵۸ ش بعد از

یک عمر تدریس، تعلیم و تربیت شاگردان مبرز دارفانی را وداع گفت در حالیکه ایشان به تازگی پا به دوره تکلیف نهاده بود.

ارتحال پدر مرحله بسیار سختی بود که روح او را صیقل داد و جوهر انسانی او را در کوران مؤلم حوادث طبیعت پخت. از سویی دیگر حادثه ارتحال پدرش همزمان شد با خیزش عمومی و انقلاب اسلامی افغانستان که وی به تازگی راهی لیسه حربی کابل شده بود. حضرت ایشان با دیگر رفقاییش درس خواندن در سایه حکومت کمونیست‌ها را برای خود ذلت دانسته به بهسود بر می‌گردد.

### شرکت در جهاد

وی از سال ۱۳۵۸ش تا ۱۳۶۰ش تفنگ جهاد به دست گرفته، تحصیل خویش را فدای باورهای انقلابی خود و مردمش می‌نماید تا اینکه توسط حضرت آیت‌الله پروانی مداری در بهسود و پروان تأسیس می‌شود تا جهاد افغانستان خالص نظامی نشده بار فکری- فرهنگی خود را داشته باشد، وی در اثر اشتیاق به تحصیل و نبوغ سرشاری که داشت راهی مدرسه دینی می‌شود. از سال ۱۳۶۱ش الی ۱۳۷۰ش به مدت نه سال تمام در مدرسه پیتاب شینیه (فیضیه هلمند) تحت زعامت و قیادت استاد شهید ابراهیمی از حلقات درس استاد باقری مرحوم به مدت هفت سال و دو سال هم از حلقات درس استاد عارفی بهره می‌گیرد.

در این مدرسه خوشبختانه دو رشته‌ی علوم تدریس می‌شد: علوم حوزوی توسط استاد باقری مرحوم و علوم دانشگاهی که جناب استاد ذهاب یکی از اساتید دانشگاه کابل مسئولیت آن را به عهده داشت. این نه سال طلایی‌ترین سال‌های بهسود، از نظر تحصیل مقدمات و سطوح عالی و از سوی دیگر سال‌های پرجفا و پر زحمت ایشان از نظر اجتماعی است طوریکه زحمات و مطالبی که در حق ایشان روا داشته شد، چهره مقاوم و ظلم‌ستیزی از حضرتش ارائه داد که زبانزد مردم گردید، اما شکنجه‌ها، وی را از هدف مقدس تحصیل باز نداشته بلکه مقاومتر و راسخترش ساخت.

### هجرت به قم

معظم‌له به اشتیاق و فرط علاقه به تحصیلات عالی بعد از ختم سطوح عالی و سپری نمودن امتحان کفایة‌الاصول در خزان ۱۳۷۰ش، راهی حوزه قم می‌شود. وی به محض رسیدن به قم در حلقات درس اساتید مبرز و مراجع معظم قم اشتراک می‌نماید. حضرت ایشان طی شرکت در دروس دائمی و مستمر ده ساله خارج فقه و اصول حضرات آیات عظام: علوی گرگانی، جعفر سبحانی، شرکت محدود در درس خارج فقه حضرت آیت الله العظمی منتظری (ره) قسمت قضاء و ارتشاء تا لحظه تعطیل کلاس درس آن فقید، خارج اصول حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی، قسمت مفاهیم و بحث خمس حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی، بنیان علمی خویش را استحکام می‌-

بخشد و بخاطر تسلط بیشتر، دروس سطح را نیز مرور و تعقیب می‌نماید، به همین خاطر در حلقه درس کفایه استاد مصطفی اعتمادی، مکاسب استاد علی محمدی و رسائل استاد طاهری شرکت می‌نماید و معظم‌له با تلاش بی‌بدیل و تحرک بسیار قابل وصف و مخصوص خودش به دروس ضروری که وی را در امر استنباط و اجتهاد یاری نماید، چون: "رجال" و "درایه" در کلاس درس آیت‌الله دکتر عزیزالله سیفی شرکت می‌نماید. انگیزه‌ی "رجال" و "درایه" از شرکت در درس بررسی اسناد اصول کافی توسط حضرت آیت‌الله العظمی منتظری (ره) در بیت حضرت ایشان که در یک جمع محدود تدریس می‌شد، در ایشان ایجاد شد.

### فقه و اجازه‌نامه‌ها

قابل ذکر است که: کوشش ایشان در فقه فوق‌العاده مورد توجه و عنایتش بود که در این راستا به مدت سیزده سال تمام به درس‌های خارج فقه حضرت آیت‌الله العظمی علوی گرگانی (مدظله‌العالی) که از مراجع سنتی و متمحض در فقه جواهری می‌باشد اهتمام تام و تمام داشت، در مجالست و تماس دائمی با حضرت ایشان راه‌های دقیق استنباط فقه جواهری، حل تعارضات و تطبیق اصول بر فروع و رد فروع بر اصول را از وی آموخت که در سال ۱۳۸۰ش به کسب "اجازه‌نامه" روایت به غرض استنباط و اجتهاد از استادش گردید. در همان سال مرجع دانشمند جهان شیعه حضرت آیت‌الله العظمی سید

محمدتقی مدرسی (دام‌ظله‌العالی) نیز اجازه دیگری به "اجازه نامه" وی افزود، در سال ۱۳۹۴ش اجازه‌نامه‌ی دیگری از سوی مرجع‌اعلی جهان شیعه حضرت آیت‌الله‌العظمی فیاض دام‌ظله از نجف‌اشرف به ایشان ارسال می‌گردد.

### بازگشت به وطن

حضرت آیت‌الله واعظ زاده بهسودی نظر به اشتیاق بازدهی که داشت، بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و بازشدن افق نوینی در افغانستان به کابل برگشته تهاداب مدرسه‌ای به نام "دارالمعارف اهل‌بیت(ع)" را می‌گذارد. با اینکه شاگردانش در قم علاقه‌ای فراوان به درس حضرت ایشان داشتند، اما ایشان نیاز شدید مردم متدین افغانستان را اولی تشخیص داده از قم به وطن مراجعت می‌نماید و بساط خدمت و بازدهی در کابل می‌گستراند.

### تدریس و تألیف

آیت‌الله بهسودی از همان آغاز که کتاب الفیه ابن مالک سیوطی را فرا گرفت به تدریس دروس مقدمات مخصوصاً صرف‌میر می‌پرداخت، وی از جمله کسانی بود که دروس تحویلی را قبول می‌کرد و دائماً در کنار تدریس هم داشت که این خصلت و تلاش سبب شد که وی در زمینه تدریس مهارت حاصل نموده به مفاهیم و مطالب کتب درسی تسلط یابد، در قم هم به همین کار همت گماشت، طوری که دروس: اصول‌فقه، منطق، مختصرالمعانی، ملل و نحل و عقاید را به



سبک و روش جدید در حسینیه الهادی گذرخان مسجد بالاسر، مسجد سنگر، مسجد نجفی‌های گذرخان و دفتر حضرت آیت‌الله العظمی محقق کابلی تدریس می‌کرد.

ایشان نه تنها به دروس فقه، اصول و معارف اسلامی، بلکه به مضامین دیگر که در سرنوشت کشور و جامعه‌اش اثر داشت اقدام نمود، مانند: درس‌های "تاریخ افغانستان"، "جغرافیای افغانستان" و "تاریخ اسلام" که بحمدالله بعضاً چاپ و بعضاً در دست چاپ است.

کاری که ایشان را از دیگر هم قطارانش برجسته ساخته است، دست بردن ایشان به قلم است که از روزگاران بهسود آغاز کرده بود و بحمدالله حاصل این تلاش قلمی تا کنون سی و هفت عنوان کتاب در موضوعات گوناگون است که دوازده عنوان آن به زیور طبع آراسته و بعضاً دو، سه بار تجدید چاپ شده است:

تفکر و تعقل پاسخگوی پندار خرافات، چاپ سال ۱۳۷۲ش در قم - اولین اثر ایشان است که در بهسود نوشته شده بود.

### آثار چاپ شده

۱- تفکر و تعقل پاسخگوی پندار خرافات.

۲- المختصر-تلخیص اصول المظفر (ره).

۳- افغانستان در آزمون زمان.

- ۴- در کلاس عقاید.
- ۵- نیم‌رخ‌ی از حادثه عاشورا.
- ۶- دروس فی علم الرجال.
- ۷- دروس فی علم الدرايه.
- ۸- مهدی خویشاوند جهان.
- ۹- جایگاه اهل‌البیت (ع) در سوره هل اتی.
- ۱۰- جایگاه اهل‌البیت (ع) در آیه مباحله.
- ۱۱- شیخ الائمہ.
- ۱۲- جایگاه اهل‌البیت (ع) در آیه انفاق.
- ۱۳- جایگاه اهل‌البیت(ع) در آیه نور.

### آثار در دست چاپ:

- ۱- ده سخن.
- ۲- اخلاق اجتماعی اسلام (تفسیر سوره حجرات).
- ۳- قریه های ظاهره.

۴- گوهر و حقیقت دین.

۵- قلمروهای دین.

۶- وصایای امیرالمؤمنین (ع).

۷- شرح خطبه‌ی غراء.

۸- جغرافیای افغانستان.

۹- فقه الاحکام در پنج جلد (کتاب الصلاة).

(تقریرات خارج فقه مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی علوی گرگانی دام‌ظله‌العالی)

۱۰- نصوص عاشورا در دو جلد.

۱۱- جایگاه اهل‌البيت (ع) در آیه تطهیر.

۱۲- جایگاه اهل‌البيت (ع) در آیه مودت.

۱۳- جایگاه اهل‌البيت (ع) در آیه ولایت.

۱۴- جایگاه اهل‌البيت (ع) در آیه سابقون.

۱۵- نظام فکری و عملی شیعه.

۱۶- سیره رسول اکرم (ص).

۱۷- درس‌های اخلاق.

- ۱۸- شرح خطبه اشباح.
- ۱۹- شرح خطبه متقین.
- ۲۰- شرح خطبه قاصعه.
- ۲۱- شرح خطبه یکم.
- ۲۲- شرح خطبه مسجد فاطمه (س).
- ۲۳- شرح خطبه فدکیه فاطمه (س).
- ۲۴- نظارت عمومی جامعه (امر به معروف و نهی از منکر)
- ۲۵- توسل.
- ۲۶- شبهات مدرن در بستر عاشورا.

### دارالمعارف اهلبیت (ع)

مدرسه دارالمعارف اهلبیت (ع) واقع غرب کابل، شهرک صفا، شامل بخش‌های کاملاً مجزا و تعریف شده زیر است:

الف: کتابخانه عمومی، در سه طبقه.

ب: فروشگاه تعاونی طلاب.

ج: مسجد امام جواد (ع)، در دو طبقه.

د: سالن مراجعات، اجتماعات و تدریس.

ه: حجرات طلاب، در سه طبقه.

و: سالن نشست‌های علمی در دو طبقه.

ز: سرویس‌های بهداشتی، وضوء‌خانه‌ها و حمام‌ها در سه طبقه.

### خطابه و شیوه تدریس

یکی از ویژگی‌هایی که خداوند به ایشان مرحمت نموده توانایی فوق‌العاده ایشان در سخن و سخنوری است. معظم‌له از خطبای مشهور کشور است، طوریکه در محافل و مجالس نکوداشت از بزرگان یا گرامی‌داشت از شهداء به اعتراف همگان در ردیف اول قرار داشت. اکنون هم در سطح کشور سخنرانی و خطابه ایشان در کنفرانس‌ها، سیمینارها و سایر گردهمایی‌های مذهبی-ملی و سیاسی از جذبه خاصی برخوردار است.

اجتماعات بزرگ در منابر و محافل ایشان صورت می‌گیرد. فصاحت کلمات، روان بودن بیان، اتقان مطالب، اقتضای زمان و جلسه و تسلط کامل بر جلسه از خصوصیات برجسته ایشان است طوریکه تاکنون بیشتر از صدها جلسه سخنرانی از ایشان به ضبط و ثبت رسیده، نه

تنها طلاب حوزه‌ها، جوانان، روشنفکران و اقشار مختلف جامعه در جلسات سخنرانی حضرت ایشان اشتراک می‌ورزند که محصلین دانشگاه‌ها استقبال مافوق‌تصوری از جلسات ایشان دارند و این را می‌توان پل ارتباطی محکمی دانست در جهت ارتباط حوزه و دانشگاه.

تدریس ایشان هم از روش کاملاً نوین و متفاوت از روش‌های قدیم صورت می‌گیرد. حجم بیشتر از یک درس معمولی و متعارف از ۴۰ الی ۴۵ دقیقه تجاوز نمی‌کند، تفهیم، شیوه‌ی بیان، دقت ایشان بر مطالب و بزنگاه‌های بحث از مختصات وی است.

### نظم و پشتکار

یکی از خصوصیات که ایشان را توفیق داده است، نظم دقیق در زندگی و پشتکار فوق‌العاده حضرت ایشان است، به گونه‌ای که وی را خستگی ناپذیر ساخته، از کار و تلاش ایشان آشنایان و طلاب ایشان در حیرت‌اند. وی تدریس، تألیف، خطابه، پذیرش اقشار مختلف جامعه را با حوصله‌مندی تمام انجام می‌دهد. در عین حال از نظارت مستقیم کارگران مدرسه، تهیه مواد ساختمانی و جذب آن از مؤمنین لحظه‌ی غافل نیست.

علاوه این‌ها ولسوالی مرکز بهسود، ولسوالی حصه اول بهسود، حوزه سیزدهم امنیتی پولیس شهر کابل و گاهاً ستره‌محکمه افغانستان

بعضی دوسیه‌های پیچیده را به ایشان ارجاع می‌دهد که حضرت ایشان بخاطر رسیدگی به این موضوعات بخش "مرافعات" دفتر خویش را فعال ساخته، دعاوی و جنجال‌های ۸۰-۹۰ ساله را در پناه غور و بررسی‌های عمیقش حل کرده، طوریکه فیصله‌های ایشان در محاکم بدون تعلل اجراء می‌شود، از این فیصله‌ها چهار کپی می‌شود، دو کپی آن به طرفین دعوی، یک کپی آن به حکومت و یک کپی آن به دفتر ایشان بایگانی می‌شود.

### اخلاق حمیده

یکی دیگر از اسباب موفقیت ایشان، اخلاق حمیده ایشان است. وی در اخلاق از استادش آیت الله العظمی علوی گرگانی (دام‌ظله) که به اتفاق اهل علم ایشان تک ستاره آسمان اخلاق است، پیروی می‌کند.

برخورد ملایم، احترام به همه مراجعین اعم از طلاب و مردم وی را در قله بلندی از معاشرت نیک و برخورد حسنه قرار داده است و چون اخلاق رفتاری ایشان پشتوانه اخلاق گفتاری ایشان است دروس اخلاق حضرتش از شبکه جهانی "راه فردا" جمع‌ها پخش می‌شود و مورد استقبال اقشار مختلف جامعه واقع شده است.

ایجاد مرکز بزرگ علمی در کابل، ساختن سالن نشست‌های علمی در مدرسه، تدوین آئین‌نامه درسی، ایجاد کتابخانه عمومی، ایجاد فروشگاه تعاونی طلباب، بن، وام و سایر خدمات، تشویق به قلم، تشویق

به داشتن طرح و ابتکار که بر اثر این تشویقات آثار چندی از طلبان این مدرسه منتشر شده و اهتمام به شرکت در رسانه‌ها حکایت از تدبیر ایشان دارد.

### **تدبیر و اهتمام**

حضرت ایشان از تدبیر قابل وصفی برخوردار است، اهتمام ایشان به امور و تدبیر هوشمندانه و عاقلانه، ایشان را برجسته ساخته بر سکوی پیشرفت نشانده است. تدبیر و اهتمام ایشان به گونه‌ایی است که تمام امور مربوط خودش را یا خودش انجام می‌دهد و یا نظارت مستقیم بر امورات کارمندان دارد و هیچ‌چیز از نظر ایشان مخفی نیست و کاریکه ایشان تدبیر نکند به آن امید نمی‌بندد، ایجاد مرکز بزرگ علمی در کابل، ساختن سالن نشست‌های علمی در مدرسه، تدوین آئین نامه درسی، ایجاد کتابخانه عمومی، ایجاد فروشگاه تعاونی طلاب، بن، وام و سایر خدمات، تشویق به قلم، تشویق به داشتن طرح و ابتکار که بر اثر این تشویقات آثار چندی از طلاب این مدرسه منتشر شده و اهتمام به شرکت در رسانه‌ها از تدبیر ایشان حکایت دارد.

### **بی‌باکی و نترسی**

حضرت ایشان در مسیر اهداف اسلامی و نشر معارف اهل‌بیت (ع) از ملامت‌کنندگان باکی نداشته ترسی به دل راه نمی‌دهد، طوری که برخی اوقات اقدامات ایشان جداً موجب نگرانی اطرافیان‌شان می‌شود ولی ایشان با استقامت ویژه و دلاوری تمام قدم به میدان می‌گذارد و



در پناه دو اصل معنوی و ارزشی سیر می‌کند که: «لا لقضائه دافع و لالعطائه مانع» علیهذا به آینده دارالمعارف سخت امیدوار و باورمند است. بنابراین هیچ‌گونه وجهی را برای روزهای بعد ذخیره نکرده مع‌الوصف کارهای ساختمانی و هزینه بر را متوقف نمی‌کند و مطمئن است که روزی کارهای ارزشی دینی، مدرسه و امورات خیریه از جایی که گمان برده نمی‌شود، میرسد ( و یرزقه من حیث لایحتسب). اقدام به مدرسه سازی در سن جوانی، اقدام به درس خارج فقه و اصول در کابل و اقدام به تدوین رساله عملیه حکایت از نترسی و شجاعت ایشان دارد.

### **تعبد و توسل**

جناب ایشان در عین اینکه به دانش‌های بشری علاقه‌مند و مورد اکتساب ایشان است مع‌الوصف از تعبد عامیانه برخوردار است. در میدان عبادت مانند عامی محض عمل می‌کند بدون اینکه حکمت یا علت را جستجو کند امثال می‌کند در حالیکه همت‌شان پی‌بردن به حکم و علل احکام است. همچنان توسل ایشان به خاندان عصمت و طهارت (ع) بسیار خوانا و برجسته است. از مصایب اهل‌بیت (ع) متأثر شده، عاشقانه اشک می‌ریزد و معتقد است که همین اشک‌ها سپر آتش جهنم و عذاب الهی است، صورتیکه در عزای اشرف کاینات و خاندان پاکش تر شود بعید است که در آتش بسوزد، وقتی خود به منبر وعظ و خطابه می‌نشیند تصریح می‌نماید که به عنوان ادای

تکلیف و انجام مسئولیت به کار منبر خوانی و ذکر مصایب اقدام می‌کند.

### معرفی اهلیت (ع) و نشر معارف

او تمام توان خود را در جهت معرفی اهلیت پیامبر و نشر گفته‌های آن هادیان نور معطوف می‌دارد چنانچه از نام مدرسه‌اش پیداست و چندین سال پی در پی است که در تمام ایام عاشورا و غیر آن محور گفتارشان کلمات نورانی اهلیت و تاسی عمل‌شان به خاندان پاک پیامبر است.

حضرت ایشان طلب‌ب حوزه علمیه و مؤمنین را هم سفارش به حرکت در این مسیر می‌کند و تعداد زیادی از کسانی که از کار تبلیغ و ترویج احکام دین دست برداشته بودند را دوباره به امر مقدس ترویج و تبلیغ دین دعوت نموده، عملاً در این راستا حمایت می‌کند که بحمدالله شاهد ستارگان درخشانی در این میان هستیم که بر اثر تشویقات ایشان به دامن علم و حوزه برگشته از حمایت‌های ایشان بهره‌مند شده‌اند.

وی آیتی از آیات الهی و وجهی از وجوه ربانی است که معلومات مختصری از ابعاد زندگی و شخصیتی ایشان ارائه شد، معلومات مفصل در فرصت‌های بعدی در این نشریه (افق اندیشه) چاپ و ارائه خواهد شد.